مسائل بین المللی

شماره ٦ (١٢)

آذر ـ دی ١٣٤٣

"مسائل بین المللی" که هرد و ماه یکبار انتشار می یابد به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد. مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریهٔ تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کنندهٔ نظریات و اندیشه های آنانست، انتخاب و ترجمه میشود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های یازدهم و دوازدهم (نوامبر و دسامبر) ۱۹۶۴ مجلهٔ "مسائل صلح و سوسیالیسم" بچاپ رسیده است.

خصائص جدید جنبش آزادی بخش ملی

پیتر کینمان

پروسه تلاشی وفروپاشی قطعی سیستم امپریالیسم وارد مرحله نهائی خود شده است . جنبش آزادیبخش طی مدتی کمتر ازبیست سال بنای امپراتوریهای استعماری راکه برای ایجاد آنها یک قرن وقت صرف شده بود ــ ازهم فروپاشید وپیروزانه های آنها بیش از ۶۰ کشور نواستقلال پدیدگردید .

دراعلامیه سال ۱۹۶۰ گفته میشود : " فروپاشی کامل استعمار اجتناب ناپذیراست ، اضمحلال سیستم بردگی استعماری که درزیر فشارجنبش آزادیبخش ملی انجام میگیرد ــ پدیده ایست که ازنظراهمیت تاریخی خود جای دوم را پس ازتشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم دارد " .

دردوران کنونی جنبش آزادیبخش ملی ازنظر کیفی خصائص جدیدکسب کرده است .

درسابق لبه تیزجنبش آزادیبخش ملی علیه فلان پایگاه دولت امپریالیستی متوجه بود ولی در حال حاضر این جنبش خصلت جهانی کسب کرده ولبه تیز آن علیه مجموعه سیستم استعماری متوجه است . مسئله ملی ازیک مسئله خصوصی داخلی به مسئله بین المللی مهم بدل شده است .

خصیصه جدید دیگر آنستکه انقلاب آزادیبخش ملی موجب تشکیل دولت های جدید حاکم برحقوق خویش میگردیده واین دولتها گرچه هنوزدرسیستم جهانی سرمایه داری باقی هستند ولی اکثراحالا دیگر جزئی ازسیستم سیاسی امپریالیسم نیستند بلکه نقش مستقلی را بازی میکنند که ازنظر عینی بامرحله مبارزه علیه امپریالیسم وانحصارات سرمایه داری کمک مینماید .

تکامل جنبش آزادیبخش طی پیش بینی لنین را درباره امتزاج مبارزه آزادیبخش ملی تحت سیستم امپریالیسم با انقلاب جهانی پرولتری وتبدیل آنها به پروسه جهانی انقلابی واحد تائید کرده است . تاچند دهه پیش جنبش آزادیبخش ملی فقط ذخیره بالقوه انقلاب جهانی سوسیالیستی بود . ولی اکنون این جنبش بیکی ازاجزاء متشکله مهم تمام پروسه گذار انقلابی ازسرمایه داری وامپریالیسم بسوسیالیسم وکمونیسم درسراسرجهان بدل شده است . این سومین خصیصه جدید است .

چهارمین خصیصه جدید انقلابهای آزادیبخش ملی آنستکه این انقلابها ازحدود هدفهائی که انقلابهای بورژوادموکراتیک سابق برای هموارساختن راه تکامل سرمایه داری درپیش خود داشتند ــ بمعنی فراتر میروند . سخنانی که لنین روز ژوئیه سال ۱۹۲۱ درسومین کنگره کمینترن بیان داشته بدقت می یابد : " درجریان نبردهای قاطع آینده انقلاب جهانی ــ لبه تیزجنبش اکثریت مردم جهان ، که در آغاز هدف آزادی ملی بود ، ــ علیه سرمایه داری وامپریالیسم متوجه خواهد شد ... " .

البته تلاشی واضمحلال سیستم استعماررانمیتوان باورشکستگی خود امپریالیسم برابردانست . سرنگونی سرمایه داری انحصاری پدیده سرمایه داری انحصاری دولتی درکشورهای متروپول کاریست که انجام آن در پیش است . هنوزقریب ۴۰ میلیون نفر درقید بردگی استعمار بسر میبرند واحراز استقلال ملی را درپیش دارند . کشورهائی هستند که رژیمهای پیرو امپریالیسم برآنها حاکمند . امپریالیستها ازطرق مختلف ومنجمله ازطریق تجاوزمسلحانه میکوشند رژیمهای استعماری کهنه را درکشورهای آزاد شده احیا کنند .

مبارزه دشواری در پیش است . مع الوصف این نتیجه گیری صحیح است که برای مجموعه جنبش آزادیبخش ملی مرحله جدید از لحظه ای آغاز شد که مبارزه در راه استقلال اقتصادی و پیشرفت اجتماعی و تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی به مسئله درجه اول بدل گردید . در حدود بیستی میتوان گفت که در مرحله کنونی عرصه عمده نبرد برای جنبش آزادیبخش ملی ـ عرصه اقتصاد است .

همه اینها باتعالیم لنین درباره اینکه جنبش آزادیبخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی یابد ـ مطابقت کامل دارد . اگر این انقلاب مسائل پخته نرسیده ای را که در زمینه ریشه های خیزمات وجود دارد حل نکند و در زندگی اجتماعی و اقتصادی منشاء تحولات عمیق نگردد استقلال سیاسی ناپایدار خواهد شد و ممکنست جنبه صوری بخود بگیرد .

ملل کشورهای نواستقلال میدانند که پیروزیهای شگرف آنها فقط در نتیجه مساعی آنها بدست نیامده بلکه آنها این پیروزیها را مرهون رشد مجموعه پروسه انقلابی جهانی نیز هستند . انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نخستین جریان جهانی گذار انقلابی جامعه بشری از سرمایه داری بسوسیالیسم (که سمت عمده و محتوی اساسی دوران ما را تشکیل میدهد) بلکه پروسه تلاشی و اضمحلال سیستم استعمار را نیز آغاز نهاد . این پروسه پس از تاریخ مارشدن فاشیسم در دومین جنگ جهانی و تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی ، که در شرایط مسابقه مسالمت آمیز اقتصادی دو سیستم جهانی یکی پس از دیگری به پیروزیهای جدید نائل میآید ـ تسریع شدیدتری یافت . تحقق کمونیسم نها ، بلکه دمکراتیهای انقلابی و حتی قشرهای ضد امپریالیستی بورژوازی ملی کشورهای نواستقلال نیز معتقدند که سرنوشت این کشورها تا چه اندازه بادستاورد های سیستم جهانی سوسیالیستی و پشتیبانی دائم که این کشورها از جانب کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی و نیز از جانب پرولتاریای انقلابی کشورهای سرمایه داری رشد یافته دریافت داشته اند و همچنان دریافت میدارند ـ بستگی محکم و ناگسستنی دارد .

اگر سیستم جهانی سوسیالیستی ، که تاثیر روزبروز قاطعتری در سیر تکامل جامعه بشری میبخشد وجود نمیداشت ، بویژه اگر حزب کمونیست اتحاد شوروی و کشور شوروی ، که همواره از اصول انترناسیونالیسم پرولتری پیروی میکنند نه جنبشهای آزادیبخش ملی نه فقط کمکهای معنوی و سیاسی بلکه همچنین کمکهای مادی و فنی و حتی کمکهای نظامی مبذول میدارند ، ـ وجود نمیداشتند ـ امپریالیسم انقلابهای آزادیبخش ملی را بخون میکشانید .

وجود کشورهای نواستقلال و سیستم جهانی سوسیالیستی بویژه در شرایط کنونی ، که تحکیم استقلال ملی و مبارزه در راه استقلال اقتصادی و پیشرفت اجتماعی به هدف اساسی اکثریت کشورهای لیبرم نواستقلال بدل شده برای ملل بسیاری از کشورهای نواستقلال امکانات وسیعی جهت پیشروی در راه سوسیالیسم بدون طی مرحله سرمایه داری ، فراهم آمده است ـ ضرورت خاصی کسب کرده است .

اندیشمارکسیستی ـ لنینیستی درباره اینکه ملل که در زمینه اقتصادی عقب مانده اند ـ میتوانند بکمک کشورهای سوسیالیستی بدون طی مرحله سرمایه داری بسوسیالیسم برسند در سخنرانی لنین در دومین کنگره کمینترن روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰ بالصراحه بیان شده است . لنین میگوید : " طرح مسئله بدینقرار بود : آیا ما میتوانیم این دعوی را صحیح بدانیم که مرحله سرمایه داری رشد اقتصادی برای ملل عقب مانده ایکه اکنون آزاد میشوند و پس از جنگ در محیط آنها جنبش هواداری از ترقی مشاهده میشود ـ جنبه ناگزیر دارد ؟ ما باین سئوال پاسخ منفی دادیم . اگر پرولتاریای انقلابی پیروزمند در میان آنها بطور منظم تبلیغ کند و دولتهای شوروی با تمام وسائلی که در اختیار دارند بکمک آنها بشتابند آنگاه این سخن صحیح نیست که مرحله سرمایه داری برای اقوام عقب مانده ناگزیر است " .

زندگی صحت سخنان لنین را به ثبوت رسانید . تجربه جمهوریهای آسیای میانه شوروی ، تجربه جمهوری توده ای مغولستان و نیز تجربه جمهوری توده ای چین ، جمهوری توده ای دموکراتیک کره ،

مبارزه دشواری در پیش است . مع الوصف این نتیجه گیری صحیح است که برای مجموعه جنبش آزادیبخش ملی مرحله جدید از لحظه ای آغاز شد که مبارزه در راه استقلال اقتصادی و پیشرفت اجتماعی و تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی بمسئله درجه اول بدل گردید . در حدود دو دهه پیش مائو گفت که در مرحله کنونی عرصه عمده نبرد برای جنبش آزادیبخش ملی ـ عرصه اقتصاد است .

همه اینها باتعالیم لنین درباره اینکه جنبش آزادیبخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی یابد ـ مطابقت کامل دارد . اگر این انقلاب مسائل پخته و رسیده ای را که در زمینه رستاخیز ملت وجود دارد حل نکند و در زندگی اجتماعی و اقتصادی منشأ تحولات عمیق نگردد ، استقلال سیاسی ناپایدار خواهد شد و ممکنست جنبه صوری بخود بگیرد .

ملل کشورهای نواستقلال میدانند که پیروزیهای شگرف آنها فقط در نتیجه مساعی آنها بدست نیامده بلکه آنها این پیروزیها را مرهون رشد مجموعه پروسه انقلابی جهانی نیز هستند . انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نخستین جریان جهانی گذار انقلابی جامعه بشری از سرمایه داری بسوسیالیسم (که سمت عمده و محتوی اساسی دوران ما را تشکیل میدهد) بلکه پروسه تلاشی و انحلال سیستم استعمار را نیز آغاز نهاد . این پروسه پس از تار و مار شدن فاشیسم در دومین جنگ جهانی و تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی ، که در شرایط مسابقه مسالمتآمیز اقتصادی دو سیستم جهانی یکی پس از دیگری به پیروزیهای جدید نائل میآید ـ تسریع شد و توسعه پذیرفت . تحقق کمونیسم تنها ، بلکه دیکتاتوری انقلابی و حتی قشرهای ضد امپریالیست بورژوازی ملی کشورهای نواستقلال نیز میدانند که سرنوشت این کشورها تا چه اندازه بدستاوردهای سیستم جهانی سوسیالیستی و پشتیبانی دائم که این کشورها از جانب کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی و نیز از جانب پرولتاریای انقلابی کشورهای سرمایه داری رشد یافته دریافت داشته اند و همچنان دریافت میدارند ـ بستگی محکم و ناگسستنی دارد .

اگر سیستم جهانی سوسیالیستی ، که تاثیر روزبروز قاطعتری در سیر تکامل جامعه بشری میبخشد وجود نمیداشت ، بویژه اگر حزب کمونیست اتحاد شوروی و کشور شوروی ، که همواره از اصول انترناسیونالیسم پرولتری پیروی میکنند و به جنبشهای آزادیبخش ملی نه فقط کمکهای معنوی و سیاسی بلکه همچنین کمکهای مادی و فنی و حتی کمکهای نظامی مذول میدارند ، ـ وجود نمیداشتند ـ امپریالیسم انقلابهای آزادیبخش ملی را بخون میکشانید .

بحد نمایان کشورهای نواستقلال و سیستم جهانی سوسیالیستی بویژه در شرایط کنونی ، که تحکیم استقلال ملی و مبارزه در راه استقلال اقتصادی و پیشرفت اجتماعی به هدف اساسی اکثریت کشورهای لیبرم نواستقلال بدل شده برای ملل بسیاری از کشورهای نواستقلال امکانات توسعی جهت پیشروی در راه سوسیالیسم بدون طی مرحله سرمایه داری ، فراهم آمده است ـ ضرورت خاص کسب کرده است .

اندیشمندان مارکسیست ـ لنینیست درباره اینکه ملی که در زمینه اقتصادی عقب مانده اند ـ میتوانند بکمک کشورهای سوسیالیستی بدون طی مرحله سرمایه داری بسوسیالیسم برسند در سخنرانی لنین در دومین کنگره کمینترن روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۲۰ بالصراحه بیان شده است . لنین میگوید : " طرح مسئله بدینقرارست : آیا ما میتوانیم این دعوی را صحیح بدانیم که مرحله سرمایه داری رشد اقتصاد ملی برای ملل عقب مانده ای که اکنون آزاد میشوند و پس از جنگ در محیط آنها جنبش هواداری از ترقی مشاهده میشود ـ جنبه ناگزیر دارد ؟ ما باین سئوال پاسخ منفی دادیم . اگر پرولتاریای انقلابی پیروزمند در میان آنها بطور منظم تبلیغ کند و دولتهای شوروی با تمام وسائلی که در اختیار دارند بکمک آنها بشتابند آنگاه این سخن صحیح نیست که مرحله سرمایه داری برای اقوام عقب مانده ناگزیر است " .

زندگی صحت سخنان لنین را به ثبوت رسانید . تجربه جمهوریهای آسیای میانه شوروی ، تجربه جمهوری تود ای مغولستان و نیز تجربه جمهوری توده ای چین ، جمهوری توده ای دموکراتیک کره ،

جمهوری دموکراتیک ویتنام و کوبا نشان میدهد که در دوران ما برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره سابق طی مرحله رشد سرمایه داری بیا مرحله سرمایه داری رشد یافته برای رسیدن بمرحله سوسیالیسم ازواجبات نیست .

راه رشد غیرسرمایه داری برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره در دورانی که امپریالیسم و سرمایه داری بلامنازع بر جهان تسلط داشتند میسر نبود ، ولی پس از پیروزی انقلاب اکتبر که سوسیالیسم در یک کشور محصور در حلقه کشورهای سرمایه داری مستقر شد ، این راه با وجود دشواری آن ، میسر گردید . سپس تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و تقویت روزافزون آن در سیاست جهانی امکانات وسیعی برای عده زیادی از کشورهای نواستقلال جهت طی راه رشد غیرسرمایه داری ، که سوسیالیسم منتهی میگردد فراهم ساخت . بدینسان بعیزان افزاینده موفقیت های سوسیالیسم در مقیاس جهانی امکان طی کمرشد نیز برای طی راه رشد غیرسرمایه داری افزایش یافت .

امکان کشورهای نواستقلال برای طی راه رشد غیرسرمایه داری جهت رسیدن بسوسیالیسم از وجود عوامل عینی مساعد خارجی و داخلی ناشی میشود . عوامل زیر در زمره عوامل خارجی هستند : تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی ، آغاز ساختمان دامنه دار کمونیسم در اتحاد شوروی ، تلاشی و اضمحلال سیستم استعماری امپریالیسم ، ورود سرمایه داری جهانی بمرحله سوم بحران عمومی و سرانجام کامیابیهای سیاست همزیستی مسالمت آمیز کشورهای پیرو رژیمهای اجتماعی مختلف . قاطعترین عوامل در زمره عوامل پیشگفته عبارتست از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی و تاثیر سیاسی روزافزون و اقتدار اقتصادی و نظامی اتحاد شوروی .

عوامل داخلی در مرحله کنونی جدید چندین آزادیبخش ملی دوران حاضر و نیز در روسه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی داخل این کشورها ریشه دارد .

کشورهای نواستقلال را از نقطه نظر عوامل داخلی و امکان رشد غیر سرمایه داری میتوان بدو گروه بزرگ تقسیم کرد . گروه اول کشورهائی هستند که در آنها مناسبات سرمایه داری رشد یافته پدید نیامده و اقتصاد آنها تحت تسلط انحصارات خارجی است . در کشاورزی که رشته اساسی اقتصاد این کشورها است مناسبات فئودالی ، نیمه فئودالی و حتی ماقبل فئودالی باهم درآمیخته اند . بسیاری از کشورهای افریقائی را که دارای بهترین امکانات برای اتخاذ راه رشد غیرسرمایه داری هستند ، میتوان جزو این گروه وارد کرد .

در گروه دوم کشورهائی داخل هستند که هم اکنون راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفته اند . اقتصاد آنها خصلت نیمه مستعمراتی و نیمه فئودالی دارد . در برخی از رشته های این اقتصاد عناصر کم و بیش رشد یافته ای از سرمایه داری پدید آمده است . ولی در اقتصاد این کشورها نیز انحصارات خارجی همچنان مواضع نیرومندی را در اختیار دارند . اکثر کشورهای نواستقلال آسیا و نیز یکسلسله از کشورهای افریقا را میتوان جزو این گروه دانست .

آیا راه رشد غیرسرمایه داری برای این گروه از کشورهای جدید میسر است ؟ آری میسر است . برای اینکار در کشورهای مزبور شرایط لازم وجود دارد . مناسبات سرمایه داری در این کشورها مناسبات مسلط نیست ، بخصوص در کشاورزی که توده اساسی اهالی در آنجا بکار اشتغال دارد . بورژوازی ملی در این کشورها معمولا به پیمانه عظیمی وابسته به حمایت و کمک دولت است برای رشد مستقل وسیله و پول کافی ندارد . باین مطلب نکته دیگری را هم باید افزود و آن اینکه سرمایه داری در انظار ملل آزاد شده خود را بی اعتبار کرده و حال آنکه اندیشه های سوسیالیسم از وجهه عظیم برخوردار است .

تجربه ده سال اخیر نشان داده است که تلاش دول بورژوائی برای تامین رشد کشورهای نواستقلال در راه سرمایه داری موجب شده است که اقتصادی این کشورها برای جبران عقب ماندگی دیرین

وارتقاء این کشورها در زمان کوتاه بسطح کشورهای صنعتی رشد یافته بکلی غیرکافی ازکار درآید • کشورهای نواستقلال با آهنگ کنونی رشد اقتصادی برای رسیدن بسطح کشورهای صنعتی رشد یافته چند قرن وقت لازم خواهند داشت • آمارها نشان میدهند که فاصله میان کشورهای رشد یافته و کمرشد علا کاهش نمی یابد بلکه بیشتر میشود • طبق احتساب صندوق مخصوص سازمان ملل متحد طی دهسال اخیر میزان سرانه درآمد اهالی درکشورهای نواستقلال هرسال فقط یک دلار افزایش یافته درحال آنکه در انگلستان این افزایش ۳۰ دلار و در امریکا ۵۰ دلار بوده است •

بدینسان زندگی نشان میدهد که راه غیر سرمایه داری موثر ترین وسیله ایست که بکمک آن ملل کشورهای آزاد شده میتوانند مسائل مبرم رستاخیز ملی را حل کنند • این کشورها با گذراندن چند مرحله مختلف میتوانند از مناسبات ماقبل سوسیالیستی وحتی ماقبل سرمایه داری بمرحله سرمایه داری برسند • ازاینرو بسیاری از احزاب برادر کشورهای آسیا و افریقا و منجمله حزب کمونیست سیلان باین نتیجه رسیده اند که راه رشد غیرسرمایه داری جوابگوی شرایط اجتماعی این کشورهاست • حزب ما در کنگره هفتم خود منعقده در ماه آوریل سال ۱۹٦٤ این نتیجه گیری را اعلام کرد • ملل کشورهای نواستقلال با پیروی ازاین راه میتوانند رشد سرمایه داری را متوقف سازند وازکارد رد ناک طی نمودن تمام مراحل آن اجتناب ورزند ومناسبات سرمایه داری را در رشته هائی که رشد یافته استعلغی سازند بدون پیمودن مرحله رشد سرمایه داری بمرحله سوسیالیسم گام بگذارند •

در اینجا باید بخصوص خاطرنشان کرد که راه غیرسرمایه داری یا رشد سوسیالیستی ، که درکشورهای نواستقلال برای عملی کردن آن هنوز شرایط عینی فراهم نیامده است ـ یکسان نیست • رشد غیرسرمایه داری در ماهیت امر را تحولات انقلابی دموکراتیک است • هدف آن عبارتست از تحقق کامل انقلاب ضد امپریالیستی وضد فئودالی وآماده ساختن شرایط مادی واجتماعی برای پیشروی بعدی بسوی سوسیالیسم • باچنین مفهومی میتوان گفت که راه غیرسرمایه داری وظیفه تاریخی خاصی را مشابه وظیفه ای که سرمایه داری درمراحل اولیه خود انجام داده است بانجام میرساند •

راه غیرسرمایه داری هیچ وجه مشترکی با نظریات رفرمیستی گذارند ریجی بسوسیالیسم ندارد بلکه مبارزه طبقاتی حادی را علیه امپریالیسم وارتجاع داخلی وراندن حدی آنها را ازموضعی بموضع دیگر ایجاب میکند • این راه بهتناسبی که تودها بمبارزه فعال جلب میشوند تا انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی وضد فئودالی را عمیق کنند وتوسعه دهند وبانجام برسانند ـ میسر میگردد •

مسئله دولت دموکراسی ملی نیز که نخستین بار در جلسه مشاوره مسکو در سال ۱۹٦۰ مطرح شد با مسئله راه رشد غیرسرمایه داری ارتباط محکم دارد • برای کمونیستها مایه افتخار است که توانسته اند آنچنان راه حل جدیدی را برای این مسئله پیشنهاد کنند که خود زندگی بمیان کشیده است • تزد ولت دموکراسی ملی ازاین اعتقاد ناشی میشود که پیروزی درمبارزه بخاطر راه غیرسرمایه داری وابسته بتوانائی نیروهای ملی ومیهن پرست وازجمله طبقه کارگر برای گرفتن زمام رهبری دولت وجامعه درد ست خویش است • این شکل جدیدی ازسازمان دولتی استکه باسطح معین تکامل جنبش آزادیبخش ملی کنونی مطابقت دارد •

بدیهیست که دولت دموکراسی ملی یگانه شکل ویا شکل حتمی برای انجام وظایف درزمینه رشد غیرسرمایه داری نیست • احتمال زیاد دارد که اشکال ویژه ای که دولت دموکراسی ملی درکشورهای مختلف بخود میگیرد بسته بسطح تکامل اجتماعی واقتصادی آنها ، چگونگی آرایش قوای طبقاتی ، مواضع بورژوازی ملی ، تشکل وآگاهی طبقه کارگر وعوامل دیگر ـ بایکدیگر تفاوت داشته باشند •

مادر کنگره هفتم حزب خود مان باین نتیجه رسیدیم که درسیلان شرایط اجازه طرح مسئله امکان تشکیل دولت دموکراسی ملی را میدهد • ما برآنیم که این مسئله ونیز مسئله رشد غیرسرمایه داری برای کشورهائی مثل کشور ما که استقلال سیاسی بمیزان زیادی تامین شد ولی شرایط عینی برای تحول سوسیالیستی

جامعه هنوزفراهم‌نیامده است ــ اهمیت عظیم دارد • دولت دموکراسی ملی پاسخی است که ما کم به بحران دموکراسی بورژوائی میدهیم وهم به ارتجاع خارجی و داخلی که میکوشد ازنومیدی میصبری توده ها بمناسبت ناتوانی دموکراسی بورژوائی در انجام تعهدات استفاده کند •

تز دولت دموکراسی ملی برتعالیم لنین درباره دولت انقلاب میخصوص درباره اهمیت انقلابی مبارزه در راه دموکراسی درجریان تدارک شرایط برای تحولات سوسیالیستی مبتنی است واین تعالیم را تکامل بیشتری میدهد • لنین در سال ۱۹۱۲ چنین نوشته است : " ما سوسیال دموکراتها دموکراسی را " برای خاطر سرمایه داری " نمیخواهیم بلکه آنرا همیشه برای هموارکردن راه جنبش خودمان میخواهیم ••• " •

دموکراسی ملی دولت انقلاب آزادیبخش ملی است که خصلت انتقالی وخصوصیت شکل آن دراین است که نه دولت یا دیکتاتوری یک طبقه است (بورژوازی یا پرولتاریا) ونه دولت یا دیکتاتوری دو طبقه (مثلا کارگران و دهقانان) • این دولت درجریان مبارزه بخاطر سرنگونی یک طبقه واستقرار دیکتاتوری طبقه دیگر پدید نمیاید بلکه درجریان مبارزه طبقات وگروههای اجتماعی مختلف علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم واستعمار پدید میگردد • بابنجهت دولت دموکراسی ملی مظهر تجلی اراده ومنافع جبهه مرکب نیروهای دموکراتیک وضد امپریالیستی وقشرهای اجتماعی است • بدیگر سخن این دولت دولت تمام نیروهای میهن پرست کشور است که ازاستقلال سیاسی یعنی عمده دستاورد انقلاب آزادیبخش ملی برای عمیق کردن وتوسعه دادن این انقلاب وبنیل باستقلال اقتصادی ورشد بیشتر ازپیش کشور بر پایه دموکراسی وسیع وترقی اجتماعی استفاده میکنند •

خصیصه دولت دموکراسی ملی ازیکسو اتحاد نسبتا طولانی طبقات وقشرهای اجتماعی مختلف واز سوی دیگر مسابقه و مبارزه آنها درراه تامین رستاخیز ملی اصیل درچارچوب این اتحاد است • هدف این مسابقه عبارتست از متقاعد ساختن توده ها بصحت نظریه پرولتاریا یعنی پیشروترین طبقه جامعه ونیز اینست که برخی ازنیروها مثلا بورژوازی ملی منافع طبقاتی محدود خود را مافوق منافع عمومی ملی نگذارند • درجریان این مبارزه روشن طبقات مختلفی که دراین اتحاد وارد هستند ونیز نقش اجتماعی آنها طبعا تغییر خواهد کرد • خصیصه دیگر دولت دموکراسی ملی امکانی است که نیروهای مختلف دموکراتیک برای تعیین سمت جنبش بدست میآورند • رهبری طبقه کارگر که با دهقانان متحد عمل میکند مهمترین شرط تحولات سوسیالیستی وتضمینی است برای تکامل پیوسته ولاینقطع درراه دموکراسی ملی وغیر سرمایه داری • ولی سایر شرکتکنندگان این جبهه متحد نیروهای دموکراتیک نیز بخصوص در اوایل کار میتوانند نقش نیروهای هدایتکننده را داشته باشند •

مبارزه درراه تشکیل دولت دموکراسی ملی درعین حال مبارزه برای تامین برخی ازشرایط سیاسی واقتصادی واید ئولوژیک آنست •

مبارزه درراه صلح وهمزیستی مسالمت‌آمیز مهمترین شرط خارجی تکامل این دولت است • امکان تشکیل دولت دموکراسی ملی درشرایط همزیستی مسالمت‌آمیز بوجود آمده است • بابنجهت این دولت باید دولت صلح دوستی باشد که مشترکا در بلوک های نظامی امپریالیستی را رد کند ومیهنپرستهای کشورهای دیگر اجازه اقامت درخاک خود را ندهد ودرسیاست خارجی ازمشی همزیستی مسالمت‌آمیز وخلع سلاح پیروی کند •

تحکیم مناسبات با سیستم جهانی سوسیالیستی شرط مهم خارجی دیگر تکامل دولت دموکراسی ملی است • این امر برای مبارزه علیه استعمار کهنه و نو ، علیه مبادله بازرگانی نامتعادل است که از طرف کشورهای سیستم جهانی سرمایه داری تحمیل میشود وازرشد کشورهای نواستقلال جلوگیری میکند • کمکهای دامنه دار وهمه جانبه سیستم جهانی سوسیالیستی عامل نیرومندیست که رشد کشورها را در راه

دموکراسی ملی وغیر سرمایه داری تسریع میکند .

وامادر عرصه اقتصادی دولت دموکراسی ملی باید دارائی انحصارات خارجی راملی کند ، دربرابر سیاست استعمارتوایستادگی کند ، فعالیت سرمایه خصوصی رابطور روزافزون محدودکند ومنابع ملی بخش دولتی راکه شرط مادی اساسی تکامل این کشورهااست توسعه دهد . این دولت باید مناسبات فئودالی وبیمه فئودالی را درده ملغی سازد ، اصلاح ارضی عمیق بنفع دهقانان انجام دهد ، گرایشهائی راکه درجهت مالکیت خصوصی وجود دارد محدودکند ، بسط شرکتهای تعاونی کشاورزی را باپشتیبانی وشرکت وسیع دهقانان تشویق نماید .

توسعه بتحکیم بخش دولتی وظیفه حاصی استکه دولت دموکراسی ملی باید انجام دهد . بخش دولتی رامیتوان پایه اقتصادی این دولت دانست . توسعه این بخش دراثر ضبط یا بازخرید موسسات خارجی ، محدود ساختن رشد سرمایه داری خصوصی ، ایجاد رشته های جدید اقتصاد ، واگذاری بانکها بدولت ، برقراری رهبری دولتی دربانکها وشرکتهای بیمه ، مداخله دولت دربازرگانی خارجی و عده فروشی داخلی ، کنترل دولتی آنها وسرانجام انحصاری کردن آنها وشرکت . فقط بکمک بخش دولتی است کمیتوان باسرمایه خارجی وداخلی بامؤثریت آمیز مبارزکرد وازاصول برنامه ریزی اقتصادی بدرستی استفاده نمود ونمایندگان زحمتکشان را برای اداره امور اقتصاد آماده کرد .

دربسیاری ازکشورهای نواستقلال مسائل مربوط برشد وتوسعه بخش دولتی به عرصه نبردهای طبقاتی شدیدی میان نیروهای ارتجاعی وترقیخواه بدل گردیده است . ارتجاع بوسائل گوناگون جلوی رشد بخش دولتی رامیگیرد و میکوشد آنرا بی اعتبار جلوه دهد ودرصورتیکه موفق بانکارنشود ازان بسود خود استفاده کند . برای انجام وظائفی که برنامه ها قید میشود غالبا وجوه لازم ، مواد خام ، ماشین آلات ونیروی کارگری کارآزموده تامین نمیشود . ماموران عالیرتبه دستگاه دولتی کمابیش عامل سیاسی ارتجاعی وشرکتهای سرمایه داری خصوصی ارتباط نزدیک دارند ودرامر تحکیم بخش دولتی کارشکنی میکنند . گواه این امرازحمله تجربه سیلان است . حزب ما ومردم ما علیه این قبیل سوء قصدهای ارتجاع به نبردهای شدیدی مجبور شدند .

دربسیاری ازکشورهای آزاد شده بخش دولتی خصلت سرمایه داری دولتی دارد . ولی درعین حال این بخش باسرمایه داری انحصاری دولتی ، که انحصارات درآن از دولت بسود خود استفاده میکنند ، تمایز کیفی دارد . درکشورهای نواستقلال بخش دولتی بطورعینی علیه امپریالیسم وسرمایه خصوصی متوجه است . دراین کشورها بخش دولتی بحکم ضرورت عینی بسط مبارزه علیه تسلط انحصارات خارجی وایجاد اقتصاد ملی مستقل پدید میکردد . دراینمورد باید درنظرداشت که بخش دولتی میتواند نقش اهرم عمده اقتصادی را برای انجام تحولات درزمینه دموکراسی ملی وراه غیرسرمایه داری داشته باشد ولی درعین حال میتواند این وظیفه را انجام ندهد . همه چیزدرتحلیل آخر منوط است به اینکه دولت بنفع چکسانی عمل میکند وقدرت سیاسی دردستچه کسانیست ومعیارت دیگر منوط است بمتناسب قوای طبقاتی وحدت مبارزه طبقاتی . انحاکه مبارزه توده ها ضعیف است بورژوازی ملی میتواند ازبخش دولتی برای منافع آزمندانه خود استفاده کند . باینجهت هشیاری دائم ومبارزه مداوم توده های خلق شرط لازمی است برای آنکه بخش دولتی به پایه اقتصادی دولت دموکراسی ملی بدل گردد .

توسعه کشاورزی وخرده فروشی وتولید کالائی کوچک درشرایط غیرسرمایه داری دشوارترین وظیفه ایست که انجام آن مستلزم زمان طولانی تری است . دراین رشته ها باید باحتیاط عمل کرد . پس ازالغاء مناسبات فئودالی وبیمه فئودالی واجرای اصلاح ارضی بسود دهقانان باید جنبش کوپراتیوی راتسریع کرد وبهترین راه را ازروی تجربه نشان داد واصل داوطلبی راموکد امراعات نمود . ولی دولت دموکراسی ملی نمیتواند انجام این وظیفه راوجهه همت خود قرارندهد ، زیرا اقتصاد کالائی

کوچك برای رشد سرمایه داری محیط تغذیه بوجود میآورد . ازقدرتحاکمه برای آن استفاده خواهد شد که بکمك آن تاثیرات پروسه های اقتصاد ـ تنظیم گردد و رشد مناسبات مالکیت خصوصی محدود شود . دراین زمینه جریان رشد ازطریق همکاری متقابل برقراری روابط اقتصادی ومسابقه وکمك انجام خواهد گرفت تابد بنوسیله دراین قشرهای اهالی تاثیر اقتصادی إعمال گردد وسرانجام مناسبات مالکیت خصوصی دگرگون شود .

ترفیع سطح زندگی مردم شرط عمده فعالیت موفقیت آمیز دولت دموکراسی ملی است . دراکثرکشورهای ملی نمیتواند وضع مادی توده های بزرگ پیرازاحراز استقلال نه فقط بهبود قابل ملاحظه ای نیافته بلکه دربرخی موارد حتی خرابتر شده است . بااینحهت کمونیستها باید بمسائل اقتصادی وچگونگی حل این مسائل توجه فراوان معطوف دارند وبرنامه های اقتصادی مشخصی را برای آینده وحال تنظیم کنند وتوده ها را برای عملی ساختن آنها بسیج کنند .

پایه سیاسی دولت دموکراسی ملی را جبهه ملی ضد امپریالیستی متشکل ازکارگران ، دهقانان ، روشنفکران بورژوائی وبخشی ازبورژوازی ملی ضد امپریالیستی که مترقی آنها دراین کشورها هنوز بهیچوجه بپایان نرسیده است تشکیل میدهد .

خصوصیت تاریخی مرحله کنونی تکامل کشورهای ملی نمیتواند آنستکه دراکثر آنها طبقه کارگرهنوزبطور قطعی تکوین نیافته است . قشرهای غیرپرولتریمیزه دهقانان اکثریت غالب وقاطع اهالی را تشکیل میدهند . ازبیش ازیك میلیارد نفر سکنه کشورهای غیرسوسیالیستی آسیا تعداد افراد یکه بکار مزدوری کارمیکنند فقط ۸۵ میلیون نفر یاکمی بیشتر از ۸٪ است . درافریقا فقط ۱۵ میلیون نفر از ۲۷۰ میلیون نفر سکنه آنجا کارگرهستند (۵ر۵٪) . درامریکای لاتین از ۲۱۴ میلیون نفر سکنه فقط ۳۰ میلیون نفر یا ۱۴٪ کارگرهستند .

درآسیا وافریقا وامریکای لاتین طبقه کارگر پس ازدومین جنك جهانی تقریبا ٤ برابر شده واکنون تعداد آنها به بیش از ۱۳۰ میلیون نفر رسیده است . ضمنا رشد طبقه کارگر بخصوص درموسسات بخش دولتی مشهود است . این پروسه بمفهوم معینی دال برآزادی طبقه کارگر جوان ازقید استثمار سرمایه خصوصی است . دراین کشورها طبقه کارگر نه تنها دشمن عمده هرگونه ستمگری وغیرمستقیم برای معاملهگری باسرمایه داران است ، بلکه ازدیگرقشرها وطبقات نیزکمتر تحت تاثیر نیروهای تفرقه انگیزفئودالی وطایفه ای ومذهبی وفرقه های مختلف قرارمیگیرد . طبقه کارگر این کشورها به جنبش آزادیبخش ملی خصلت پیکارجوی هدفهای روشن برای مبارزه دربرابر آنان قرارمیدهد . درنتیجه این امرجنبش غالبا ازشیوه های خاص پرولتاریا ازاعتصاب گرفته تاقیام مسلحانه ـ استفاده میکند . طبقه کارگر به نیروی متفق در این قارهها بدل میگردد . نمودار آن تشدید مبارزات اعتصابی ، رشد آگاهی وتشکل پرولتاریا وتحکیم وحدت طبقه کارگر وپیدایش احزاب حدیث کمونیست است .

وظایف سیاسی دولت دموکراسی ملی اینستکه این دولت باید از استقلال سیاسی کشور درقبال کلیه دسائس استعمارگرکهنه ونوخاست وآنرا تحکیم بخشد ، حیات اجتماعی ودولتی را دموکراتیزه کند ، دموکراسی وسیعی را برای توده های مردم تامین نماید بآنها امکان دهد درتعیین سیاستکشوروساختمان زندگی نو مستقیما شرکت کنند .

دولت دموکراسی ملی باید شرایط ومقدمات ایدئولوژیکی فراهم سازد که بمهمترین حزب متشکله اقدامات عملی برای انجام تحولات سوسیالیستی بدل گردد . این دولت باید علیه نفوذ ایدئولوژی بورژوازی مبارزه کند ، به انتی کمونیسم پاسخ کوبنده بدهد ، موهومات وخرافات را افشاکند ، بیسوادی را ازبین ببرد ، بتکامل فرهنگ ملی وعلم وآموزش وپرورش کمك کند ودراشاعه اندیشه های سوسیالیسم علمی درمیان مردم بکوشد .

درحال حاضر درکشورهای ملی نمیتواند فقط کمونیستها نیستند که ازسوسیالیسم سخن میگویند . حتی بخش بزرگی ازقشرهای غیر پرولتر وسازمانهای سیاسی آنها نیز شعارها واندیشه های سوسیالیستی

را پیش میکشند . درپاره ای موارد این شعارها برای فریب مردم است . اکثر این تئوریها شقوق مختلفی ازسوسیالیسم تخیلی وخرده بورژوائی هستند ولی باآنکه تئوریهای مزبور هنوزازسوسیالیسم علمی دورهستند مع الوصف کمونیستهاباید روش مثبت درقبال آنها اتخاذکنند وبرای عدایتانها درراه صحیح بکوشند . باید دانست که پیدایش این جریانهاتحتتاثیر نمونه اتحاد شوروی وسایر کشورهای سوسیالیستی ونیز درنتیجه درك این حقیقت که سرمایه داری نمیتواند آهنگ سریعی برای رشد نیروهای مولده تامین کند ـ میسرشده است .باینجهت دربسیاری ازکشورهای ملی ـ دموکراسی هدف رسمی اعلام شده است . بسیاری ازتئوریهای باصطلاح " سوسیالیسم علمی " درچریان مبارزه ضد امپریالیستی وتحت موثرترین شیوه های تامین پیشرفت ملی پدید آمده است . باینجهت باید هرآنچه راکه دراین تئوریها جنبه دموکراتیك ومعقول دارد جستجو کرد ، بااین جریانها همبستگی کرد وازوجود آنها برای کمك به نیروهای مترقی که درراه تحول انقلابی در زمینه سیاسی ، اقتصادی واجتماعی وتحکیم روابط باسیستم جهانی سوسیالیستی مبارزمیکنند استفاده نمود .

ساده لوحانه است اگر تصورشود کهتمام شرایط وعناصر دولت دموکراسی ملی همزمان بوجود میآید ونمود ارمیگردد . این شرایط واین علائم درجریان یکسلسله نبرد طبقاتی درازمدتی درازمدتی بوجود میآیند . امکان کامل هست که پروسه تشکیل دولت دموکراسی ملی چند مرحله داشته باشد . خصلت وظائف واعمال این دولت درهریك ازاین مراحل تغییر خواهدکرد . ولی مشی عمده تکامل تدریجی خواهدبود از رساندن جنبش آزادیبخش ملی بسرانجام خود وفراهم ساختن شرایط برای گذار بجامعه ای که مناسبات سوسیالیسم درآن حاکم باشد .

چنین استدلال نشانمیدهد که مسئله ازنظر حزب ما که درجهت مبارزه میکند تاشرایطی رافراهم سازد کهکشورمابتواند براه رشد غیرسرمایه داری وتشکیل دولت دموکراسی ملی گام گذارد .

■

ما باتفاق سایر احزاب چپ جبهه ای تشکیل دادیم که هدف آنرا برنامه مشخصی حاوی خواستهای دارای خصلت دموکراتیك وضد امپریالیستی وضد فئودالی تشکیل میدهد . انجام این خواستهامعنایش سرانجام رساندن مبارزه آزادیبخش ملی است . ما ابرازآمادگی کرده ایم که حدود این جبهه را توسعه دهیم واتحادی ازتمام نیروهای مترقی وازجمله دولت بانهاند رانایکه بوجود آوریم . تشکیل جبهه نیروهای چپ وفعالیت آن هم اکنون موجب ایجاد وقطب نیرو در داخل دولت شده وضمنا اکثریت اعضای آن برپاست بانهاند رانایکه آشکارا اعلام کرده اند که پیشرفت بعدی بدون همکاری باطبقه کارگر میسر نخواهد بود وبهمین جهت پیشنهاد تشکیل یك دولت ائتلافی بشرکت نیروهای چپ را کردند . ولی متاسفانه بعلت وجود اپوزیسیون قوی دست راستی هادر داخل کابینه ونیز بسبب برخی تمایلات اپورتونیستی وتاکتیك غلط یکی ازاحزاب جبهه متحده چپ فقط این حزب وارد دولت ائتلافی شد ودرنتیجهٔ آن جبهه متحده چپ ضعیف گردید . امپریالیستها وارتجاع داخلی ازاین امر استفاده کردند وبکارزاروسیعی علیه دولت دست زدند . خواست حزب ما مبنی برشرکت دادن نمایندگان دوحزب دیگر چپ ومنجمله حزب کمونیست در دولت ائتلافی نه فقط ازجانب طبقه کارگر ومجموعه جنبش مترقی بلکه ازجانب خود دولتنیز مورد پشتیبانی روزافزون قرارمیگیرد .

ما ضمن مبارزه باجنبه های متضاد سیاست خارجی دولت میانوسانات آن ازتمام جنبه های مثبت وارزنده آن پشتیبانی میکنیم : همزیستی مسالمت آمیز، خلع سلاح عمومی وکامل ، توسعه وتحکیم مناسبات با کشورهای سوسیالیستی وغیره .

مبارزه درراه دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی ودستگاه دولتی تاحدودی بموفقیت انجامیده است . گواه این امر ازجمله اصلاح دموکراتیك قانون انتخابات واقداماتی درزمینه لغو انحصار پخش کنسرن سرمایه داری برمطبوعات یومیه است . ازجمله وقایع مهم تصویب اخیر اصل شرکت طبقه کارگر درکنترل فعالیت

موسسات بخش دولتی است که از اراضی سند یکاها انجام میگیرد . ما همچنین طرفدار برکنار ساختن افراد مرتجع از مقامات رهبری در نیروهای مسلح کشور و پلیس و دستگاه دولتی هستیم . ما خواستار آنیم که سیلان جمهوری مستقل اعلام گردد .

در زمینه اقتصادی ما طرفدار ملی کردن بانکهای خارجی ، مزارع بزرگ تولیدات فنی و موسسات دیگر هستیم . در این رشته نیز چندی پیش کامیابیهائی بدست آمد بدینمعنی که مجموعه سیستم بیمه و توزیع مواد نفتی در سیلان طی شد . یکی از شرایط تشکیل دولت ائتلافی در ژوئن سال ۱۹۶۴ عبارت بود از موافقت درباره طی کردن واردات و عمده فروشی مهمترین کالاها . صنایع بخش دولتی با کمک سخاوتمندانه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی اغاز توسعه گذارده است . بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی که بسرعت تمام میشود با امضای قرارداد بازرگانی حدیدی میان سیلان و اتحاد شوروی توسعه پذیرفته است . ما در عین حال برای انجام اصلاح ارضی عمیق و استفاده از رودخانه ها برای آبیاری زمینها و تولید برق نیز مبارزه میکنیم .

در زمینه پیشرفت فرهنگ ما موفق شدیم که تقریبا تمام مدارس خصوصی به سیستم آموزش دولتی تحویل گردد . تحصیل در این مدارس اکنون مجانیست . این گام بزرگیست که در راه تحقق خواست ما درباره ایجاد سیستم واحد آموزش رایگان ، که حتما باید ملی ، دموکراتیک و علمی باشد ـ برداشته شده است .

اینها سهم برخی عوامل هائی که حزب ما در آنها فعالیت میکند تا شرایطی بوجود آورد که بکشور ما امکان دهد براه رشد غیرسرمایه داری و دموکراتیک طی گام گذارد . ما هنوز کار زیاد در پیش داریم و از جمله باید مقاومت انحصارات خارجی و ارتجاع داخلی و محافل دست راستی داخل دولت را از میان برداریم .

در میان دشواریها باید تلاشهای مداوم پکن را برای ایجاد انشعاب در حزب ما یاد آور شد . خوشبختانه ما توانستیم این تلاشها را دفع کنیم و آنها را عقیم گذاریم .

توسعه جنبش آزادیبخش ملی در مرحله کنونی مسائل تازه ای را مطرح میسازد که واجد اهمیت تئوریک و پراتیک زیادی هستند . بسیاری از این مسائل را فقط با مساعی جمعی مارکسیستهای کشورهای مختلف میتوان حل کرد بخصوص که این اواخر نظریات گوناگونی درباره برخی مسائل اصولی آشکار شده است . ما نباید از مباحثه و اختلاف نظر ترس داشته باشیم ـ نباید واقعیت را نادیده انگاشت . ولی در مباحثه ای فقط زمانی ثمربخش است که در آن توجه عمده روی حل مثبت مسائل متمرکز گردد .

حتی در صورت وجود نظریات مختلف نیز مباحثه میان مارکسیست ـ لنینیستها باید بمنظور وحدت جنبش ما به تفحص و کشف صحیحترین راه حل برای مسائلی که در برابر جنبش انقلابی جهانی مطرح میشود ، کمک کند .

به پیروی از همین ملاحظات بود که حزب ما با تشکیل جلسه مشاوره جهانی احزاب برادر موافقت کرد . تمام سازمانهای دموکراتیک بین المللی باید گاهگاه در هم جمع شوند و درباره مسائل عمومی و بطور صورت اختلاف نظر ـ بدون توسل به انشعاب به نتیجه برسند .

وجود اختلاف نظر نباید موجب امتناع از تشکیل جلسه مشاوره گردد . جلسه مشاوره جهانی وسیله عادی و صحیح رفع اختلاف است . در اعلامیه سال ۱۹۶۰ گفته میشود : " احزاب کمونیست و کارگری بسر حسب ضرورت برای بحث و مذاکره پیرامون مسائل مبرم و تبادل تجربه و آشنائی با نظریات و مواضع یکدیگر و برای تدوین نظریات واحد از طریق مشاوره و نیز برای هماهنگ ساختن اقدامات مشترک در مبارزه بخاطر هدفهای مشترک ـ به تشکیل جلسات مشاوره میپردازند " .

ما اعتقاد عمیق داریم که اصولا خود واقعیت وجود اختلاف نظر میبایست ضرورت بحث بی پرده و جمعی پیرامون مسائل موجود است . دشواریها را نمیتوان خود بخود از بین برد . رفع این دشواریها ابتکار جمعی و مساعی جمعی تمام احزاب را ایجاب میکند . با اینجهت حزب ما نمیتواند با این نظر که میگوید سیر

حوادث را بساید بمجرای خود بخودی انداخت ــ موافقت کند • ساده لوحانه است اگر تصور شود که تمام مشکلات بخودی خود حل خواهند شد •

حل جمعی مسائل تئوریک جدیدکه پس از جلسه مشاوره سال ۱۹۶۰ پدید آمده است در عین اتکاء بمارکسیسم ــ لنینیسم وتجربه جنبش جهانی کمونیستی وکارگری بوحدت جنبش جهانی کمونیستی کمک خواهد کرد •

نیروی عظیم مارکسیسم خلاق

سانتیاگو کارپلیو

مارکسیسم ازهمان اوان پیدایش همواره روی سختترپاتوده‌ها بوده است ، روح مارکسیسم اثر سکتاریسم بیزاراست ، مارکسیسم برتحلیل "قاطعانه" واقعیت وبراسلوب دیالکتیکی ــ ماتریالیستی اتکا دارد ، مارکسیسم ــ دگماتیسم یا " حقایق بدیهی " رامحکوم میکند وخاطرنشان میسازدکه سنگ محک هرپیشرفت وهرنظریه ای پراتیک است .

۱

پیشروی سوسیالیسم درراهی انجام میگیردکه کسی ازپیش آنرا هموارنکرده است . بااینحساب هرگونه قیاس مکانیکی انقلاب سوسیالیستی باانقلابهای پیشین بی معنی است . انقلابهای پیشین تسلط یک طبقه را جایگزین تسلط طبقه دیگرمیکردند ، تکامل آنها درعرصه محدودتریاآهنگ بطیئی‌تر انجام‌میگرفت . این انقلابها بسان انقلاب سوسیالیستی دارای چنین خصلت عمیقا عام نبودند . انقلاب سوسیالیستی بمقاصدی رسیده است‌که انقلاب بورژوائی را دسترسی بآنجا میسرنشد . بسیاری ازملل ازحالت عقب ماندگی اقتصادی ، ازفئودالیسم وحتی ازنظام طایفه ای وقبیله ای ، که تسلط امپریالیسم هم تغییری درآن وارد نکرد ، مستقیما براه سوسیالیسم قدم میگذارند .

بدینسان تحقق سوسیالیسم درزندگی روزمره ودرکارعملی ، اکنون حل مسائل تاریخی چندی را ایجاب میکندکه ازمختصات مراحل پیشین تکامل است . این مسائل خصیصه سوسیالیسم ومولود مستقیم آن نیست بلکه بیشترتضادهائی است‌که تاحدودزیادی ارثیه مسموم صورت‌بندیهای (فرماسیونهای) اجتماعی گذشته را تشکیل میدهند . قوانین تاریخ ازپیش‌حکم کرده بود که سرمایه داری درضعیفترین حلقات زنجیرخود شروع‌به تلاشی خواهدکرد . دربرابر یکچنین واقعیت عینی رد سوسیالیسم تجریدی که هیچگونه مشکلی برای خود نمیشناسد و " اکسیر " همه دردها وانمود میشود ، ازواجبانست . ازاینجاست ضرورت روزافزون تکیه براصول مارکسیسم ــ لنینیسم وانترناسیونالیسم پرولتری برای یافتن راه حل صحیح مسائل وجلوگیری ازتبدیل این مسائل به آماج مناقشات .

زندگی مؤکد اطالب میکندکه مارکسیسم نوعی " حکمت الهی " واصول دین تلقی نگردد بلکه بعنوان رهنمون عمل وعلم خلاق درنظرگرفته شودکه همواره باید برپایه تعمیم تجارب جدید جنبش انقلابی وغنا گرفتن دستاوردهای جدید اندیشه علمی غنی ترگردد وتکامل یابد . استفاده ازاسلوب علمی ماتریالیستی درتحلیل پدیده های نوباید بصورتی باشدکه ما براساس آن بتوانیم تصویر روشن ومقنعی ازاین‌پدیده ها عرضه بداریم واشکال لازم را برای حل صحیح مسائل جدید پیدا کنیم چه پیشرفت امر سوسیالیسم کمک نمائیم .

احزاب کمونیست درهریک ازمراحل ضمن فعالیت روزمره خود میکوشند مسائلی راکه ازانطباق خلاق مارکسیسم ــ لنینیسم برواقعیت محیط زندگی آنها ناشی میشود ، مستقلا حل کنند . تجربه هرحزب گنجینه عمومی راغنی ترمیکند . ازاین لحاظ فعالیت مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " درزمینه تعمیم واشناکردن

باتجارب گوناگون احزاب مختلف اهمیت فراوان دارد . ازسوی دیگر جلسات مشاوره جهانی احزاب کمونیست تمام تجارب حاصله و راه‌حلهای پیدا شده و مشی های اساسی اقدام در زمینه مسائل عمومی را که جنبش کمونیستی وکارگری با آن روبروست جمع‌بندی میکند وازآنها نتیجه گیری مینماید . مشاورات و مجادلات بعدی بتحلیل عمیقتر وحل وفصل مسائل مشخص که در مناطق مختلف پیش میآید کمک میکند . علاوه براین ملاقاتها وکنفرانسهای علمی که برای مسائل مختلف ایدئولوژیک وسیاسی تشکیل میشود ـ سودمند است .

هیچ حزبی حق مداخله در امور داخلی حزب دیگر را ندارد وهرکس چنین‌کند به جنبش زیان جدی وارد میسازد . ولی باید تماسهای فیمابین را باشکال مختلف بسط داد تا بتواند بنطریق هم تجارب مثبت وهم تجارب منفی احزاب مختلف در دسترس یکدیگر قرارگیرد ومحل مستقل مسائلی که در برابر آنها قرار دارد کمک شود و آشنائی باتجارب حاصله در زمینه ساختمان سوسیالیستی وباکامیابیها واشتباهات وباعلل اساسی هریك ازآنها تسهیل گردد .

کنگره های ٢٠ و ٢٢ حزب کمونیست اتحاد شوروی که ازروی اشتباهات دوران کیش شخصیت استالین ازروی رکود اندیشه مارکسیستی وانحرافات دگماتیك واختناق انتقاد مارکسیستی پرده برداشتند در تاریخ جنبش ما حادثه بسیارمهمی بودند وبرای زنده کردن روح خلاق تعالیم ، یعنی اصول مارکسیسم ـ لنینیسم گام قطعی به پیش برداشتند . احکام جدید مصرحه کنگره‌های ٢٠ و ٢٢ دورنمای بمراتب روشنتری در برابر جنبش کارگری وکمونیستی وجنبش آزادیبخش گستردند .

تعیین مختصات تکامل تاریخی دوران کنونی تکامل همه‌جانبه وغنی تر ساختن تئوری راایجاب میکند . مارکس ، انگلس ولنین تئوری مارا بنیاد گزاردند ولی من ازواقع‌بینی دور میدانم کما برای حل مسائل تئوریك مهمی که در برابرمان قرار دارد در انتظار پیدایش شخصیت جدیدی بهمان برجستگی ، دست روی دست بگذاریم. علت این امر البته آن نیست که جنبش جهانی کمونیستی بفقر شخصیت های باقریحه دچاراست ، بلکه آنچه که مارا بچنین تفکری وامیدارد عوامل زیرین است :

دامنه وسیع ، تنوع عظیم وبالنتیجه بغرنجی جنبش انقلابی معاصرکه اکنون تمام کرهزمین وجوامع دارای درجات مختلف تکامل رادربرمیگیرد ، تکامل سریع علم وتکنیك که موارد تعمیم وترکیب حتما مدارج عالی اسپسیالیزاسیون وکارجمعی را ایجاب میکند ، تسریع مجموعه سیرتکامل تاریخ ، که احاطه برتمام عرصه آن برای یك فرد هراندازه هم نابغه باشد ـ بسیار دشوار است . ازاینجاست منشا این فکر که غنی کردن مارکسیسم در دوران معاصر کارجمعی احزاب کمونیست وکارگری وجنبش‌های پیشرو کشورهای مختلف وشخصیتهای متعدد سیاسی ، اقتصاد دانان ، فلاسفه ودانشمندان است . غنی کردن مارکسیسم در دوران معاصر شرکت همه‌جانبه نیروهای مشتاق تحول جامعه را ایجاب میکند .

٢

در ایام ما ، که تکامل انقلابی مرحله عالیتر خود رامیگذارند ودرتمام جهان اعتلای نیروهای انقلابی مشاهده میشود وبسلسله ازکشورهای اروپا وآسیا وافریقا وحتی امریکا درجاده سوسیالیسم حرکت میکنند ودر اتحاد شوروی پیشروی بسوی سرمنزل کمونیسم آغازشده است در داخل جنبش کمونیستی وکارگری ودرمیان نیروهای مترقی جامعه مسائل جدید واختلاف نظرهای جدید پدید میآید . مبارزه برای تکامل دادن وغنی کردن مارکسیسم همچنان ضرورت مبرم خود را حفظ کرده ووظیفه ایست که انجام آن استراحت برنمیدارد . البته باید گفت که سطح طرح این مسائل واین اختلاف نظرها وخصائص ممیزه آنها درهرمرحله تغییرمیکند .

این اختلاف نظرها واین تضادها ازیکسوانعکاس پدیده های عینی وحاصل تظریات مختلف درزمینه ارزیابی این پدیده ها وازسوی دیگر نتیجه نفوذ ایدئولوژیك وسیاسی بورژوائی درجنبش انقلابی هستند .

اکنون حادترین مسئله مسئله ایست که رهبران حزب کمونیست چین مطرح کرده اند . رهبران چینی

ازروشرد گماتیك چپ پیروی میکنند وامید وارند یکمك اینروش انحصار رهبری ایدئولوژیك وسیاسی جنبش جهانی کمونیستی ومبارزه آزادیبخش ملی ملل را بدست آورند . آنها مارکسیسم را بعنوی ایدئولوژی ریاضت توام با سلحشوری بدل میسازند کهبرای من اسپانیائی تاحدود ی آرمان جامعه قدیم قئود الی اسپانیایعنی جامعه کونکیستادورها (۱) وعاملین انگیزیسیون را بیاد میآوردکه شعارآن چنین بود : " نیمی ازتنهایدکشیشو نیم دیگر سرباز باشد " .

رهبران چینی احکام وعبارات مختلف مارکسیستی را میگیرند بی توجه بماهیت آنها یکسلسله اصول دین ازآنها میسازند . وقتی آنهادربارهمسائل مارکسیسم ـ لنینیسم بحث میکنند بحثشان بصورتی است که انسان را بیاد مجالس وعظ کلیسای کاتولیك میاندازد . احزاب کمونیست هنگام دفاع ازاصول مارکسیسم ـ لنینیسم همواره باید ازافتادن بچنین راهی بپرهیزند .

آوردن یانقل قول درمقابل نقل قول دیگرکاررا درستنمیکند ، باید مسائل کنونی جنبش انقلابی را بشکل خلاق ومبارزه مارکسیسم ـ لنینیسم حلاجی کرد وجلسه مشاوره آتی احزاب برادرنیزچنین وظیفه ابرا در برابرخود دارد .

اکنون اکثریت قریب بتمام احزاب جنبش جهانی کمونیستی وکارگری ضرورت تشکیل جلسه مشاوره نمایندگان این جنبش راتصدیق کرده اند . واضح است که این جلسه تشکیل خواهد شد ومسائلی راکه اکنون در برابرجنبش ماقرارد اردبی پرد مبارزه خلاق مورد بررسی قرارخواهد داد ید یهیست که این جلسهچگونه رائی درمحکومیت وطرد کسی صادرنخواهدکرد ، بلکه تمام جهد خود را بکارخواهدبرد تابرای رفع بحرانی که رهبران چینی موجب آن شده اند راههائی پیدا کند وطرقی ارائه دهد .

مارکسیسم شریعت مذهبی نیست بلکه رهنمون عمل است . فعالیتی که اکنون درجنبش کمونیستی وکارگری برای رفع اختلافات موجود انجام میگیرد باید موجبات توسعه وتشدید مبارزه تود ههادرراه صلح ، دموکراسی وسوسیالیسم را فراهم سازد ودراخرین تحلیل تدارکی باشد برای پیروزیهای جدید وپیشرفت جدید واغازمرحله تاریخی جدید درمسیر تکامل جنبش انقلابی جهانی .

۳

ازدومین جنگ جهانی تاامروزمانی تقریبا برابر بازمان میان دوجنگ جهانی گذشته است . دوازده کشورجدید بمقامی ازاتحاد شوروی درراه سوسیالیسم پیش میروند . بیش از ۵۰ کشور باستقلال سیاسی نائل آمده اند وبرخی ازآنهانیز راه سوسیالیستی درپیش گرفته اند . سیستم استعماری امپریالیسم ساقط شده و فروپاشیده است ، گرچه باید گفت که دول امپریالیستی میکوشند استعمار نوراجایگزین آن سازند . امپریالیسم توانائی آنرا نداشت که ازپیروزیهای عظیم وکثیرملل جلوگیری کند . یکسلسله ازتحولات انقلابی مقارن است باد ورانی که انقلاب واقعی علمی وفنی درجهان صورتمیگیرد ونیروهای مولده بمتکامل فوق العاده ای رسیده اند وهمراه با تحولات پیشگفته درمجموعه سیرتکامل تاریخ تاثیرمیبخشند .

بدینسان ازبسیاری جهات وضع جدیدی پدید آمده که تکامل تئوری را باابرامی بیشترازهرزمان دیگر ایجاب میکند وانطباق خلاق مارکسیسم راخواستاراست . بسیاری ازقوم ولهاوحتی احکامی که برای اد واردیگر صحیح بود ند اکنون کهنه اند .

خود تکامل نیروهای مولده وپیروزی های سوسیالیسم برای امکان پیشگیری جنگ جدید وحذف آن از

---

(۱) ـ کونکیستادورها : استیلاگران اسپانیائی وپرتغالی درامریکای مرکزی وجنوبی که بقساوت شهره بود ند . (مترجم)

زاد خانه سیاست بین المللی بنیاد عینی پدید آورده اند • اکنون علاقمندی بدفاع از صلح خاص این یا آن دسته از کشورها نیست • امروز مبارزه در راه پیشگیری جنگ جهانی جدید برای تمام جامعه انسانی اهمیت حیاتی دارد ویکی از شرایط تکامل موفقیت آمیز سوسیالیسم وکمونیسم وانقلاب در سراسر جهانست •

هستند کسانی که این واقعیت را درک نمیکنند ولی این نشانه آنستکه شعور بطور کلی از تکامل مسادی عقب میماند • در میان نیروهای امپریالیستی هنوز گروههای متنفذی وجود دارند که نمیفهمند جنگ جهانی خود آنها را نابود خواهد کرد وحاصل چنین جنگی برخلاف تلاش خود انه ایکه آنها هنوز بنا برطبیعت خود بکار میبرند بهیچوجه استقرار سلطه جهانی آنان نخواهد بود • گلد واترو قلدران پنتاگون وتمام تلافیجویان برای جامعه بشری خطرناک هستند "ولی دارد وگاه ما نیز کسانیکه بدون درک شرایط وامکانات جدید از نظریات دگماتیک در این مسئله طرفداری میکنند مکنست ایجاد خطر نمایند •

در مبارزه سیاسی باید ئولوژیک علیه این نوع خاص دنباله روی پیروزی از آن مارکسیست ـ لنینیست هائیست که تئوری نیرومند ما وتناسب عینی قوای اجتماعی ومجاهدات خود ما های خلق در راه صلح وترقی وتعالی بسود انها حکم میکند •

پیروزیهای سوسیالیسم وامکاناتیکه انقلاب علمی وفنی برای جامعه انسانی پدید میآورد تمایل خلقها را به براندا ختن فقروخانه وتامین رفاهیت ، البته نه در آن دنیا ، بلکه در همین دنیای موجود ، بسی شدت داده است • این تمایل هم در کشورهای رشد یافته وهم در کشورهای عقب مانده الهام بخش ملل است •

برخی ازاید ئولوگهای بورژوائی که واقعیات را مغرضانه تفسیر میکنند عقیده دارند که تمایل طبقه کارگر وملل ستمدیده برفاهیت انعکاسی ازکشش آنها بسوی بورژوا شدن وارضاء همان اشتهاء ایدیوید آلیستی استکه بنیاد سیستم سرمایه داری را تحکیم میبخشد وسیستم سوسیالیستی را در هرجاکه پیروزشده است در معرض خطر قرار میدهد •

متاسفانه برخی افرادی هم که خود را مارکسیست ـ لنینیست مینامند ، تمایل توده های مردم برفاهیت علمت استحاله بورژوائی میپندارند ودرخورد نکوهش میدهند • ضمنا این اشخاص بتوده های مردم در رقبال تحمل فقر وریاضت امروزی بعنوان احرجزیل سلطنت ثوابی دوقرن بعد را نوید میدهند •

با آنکه تمایل برفاهیت همیشه با شعور انقلابی قوت نمیگیرد ، مع الوصف بنظر من مارکسیست ـ لنینیستها این تمایل را باید یک گرایش مثبت وبعنوان عامل قاطعی در جنبش انسان برای آزادی از قید نفوذ مذهب ، که افراد را به تسلیم ورضا در رقبال فقر این دنیا واستثمار واد ارمیکند ، ونیز بعنوان وقوفی که نه فقط پیشاهنگ بلکه تمام زحمتکشان جهان باصل مارکسیستی " انسان در نظر انسان عالیترین موجود است " ـ حاصل کرده اند ـ تلقی نمائیم •

در این زمینه برنامه ساختمان کمونیسم ، که در کنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی تدوین گردیده ، جوابگوی صادق اصول مارکسیسم وتمایلات توده های زحمتکش سراسر جهان است •

جنبش جهانی کمونیستی وکارگری در اعلامیه سال ۱۹۶۰ بدرستی تصریح میکند که مبارزه اساسی میان دو سیستم باید در عرصه تولید مادی انجام گیرد ودر همین عرصه است که سوسیالیسم باید تفوق خود را هرچه بیشتر آشکار منصه ظهور برساند • ما مارکسیست ـ لنینیستها نباید فراموش کنیم که توده های مردم در طول دوران معینی قادرند تن به بزرگترین قربانیها بدهند تا در نتیجه آن برفاه ونیکبختی نائل آیند وزندگی بهتری را برای خود تامین کنند • بهمین جهت تبلیغ ریاضت وچشم پوشی از زیبائیهای زندگی بعنوان هدف، فقط میتواند یک روش عرفانی ومذهبی باشد نه آرمان مارکسیست ـ لنینیستها •

وجود سوسیالیسم در عده ای از کشورها وتجربه اتحاد شوروی برای جنبش کارگری کشورهای سرمایه داری وبرای جنبش آزادیبخش کمک بزرگ وهمه جانبه ایست • ضمنا واضح است که هرقدر برای توده های مردم روشنتر شود که سوسیالیسم ، با آنکه دیرد و امرد رکشورهای عقب مانده پیروزشده ، توانسته است برای انسان زحمتکش

بمراتب بیش ازرشد یافته ترین کشورهای سرمایه داری زندگی مرفهی را ازنظرمادی ومعنوی فراهم سازد — این کمک بمراتب بیشترخواهد شد .

جامعه شناسان کنونی واز جمله جامعه شناسان بورژوائی تاثیرعظیم تودهها درزندگی اجتماعی و نقش روزافزون وبیش ازپیش آگاهانه آنهارا درتکامل تاریخ متفقا بعنوان خصیصه ممیزه دوران معاصرخاطر نشان میسازند . این سخن بدانمعنی نیست که تودهها هم اکنون بطورکلی سوسیالیست هستند . سوسیالیسم امروزدیگر تنها یك جنبش اپوزیسیون وتنها یك سیستم عقاید نیست ، بلکه ثابت کرده است که میتواند نیروهای مولده را باآهنگی سریعتر ازسرمایه داری رشددهد وتیز نشان داده است که استثمار انسان از انسان را عملا برانداخته ، به ستمهای واجتماعی پایان بخشیده ، انقلاب اجتماعی عظیم انجام داده ، تکیهگاه بسیارمساعدی است برای تکامل علم وبرای آزادی انسان نیز مفهوم نوینی بوجود آورده است .

٤

درشرایط کنونی وجود سوسیالیسم هم بعنوان ایدئولوژی وهم بعنوان فعالیت پراتیك درهرجنبش وسیعی ، ولوماهیت بابی بورژوائی ، تاثیرعظیم میبخشد . کمونیستها درصورت تعقیب سیاست صحیح میتوانند درهرجنبشی که پایه توده ای داشته باشد نفوذ کسب کنند ومتحدینی برای خود بدست آورند وجریان ضد امپریالیستی درآن وارد نمایند .

آنچه بنظرمن ازاین لحاظ آموزنده است حوادثی است که در داخل کلیسای کاتولیك ودرجنبش کاتولیکی معاصر روی میدهد . سیاست " دمساژشدن " ، که پاپ ژان هجدهم آنرا آغازکرد ، بخودی خود شایان دقت است . حتی سازمان کهنسال نیرومندی چون کلیسای کاتولیك ، که بحکم سنن خود بگذشته چشم دوخته است ، اکنون نمیتواند خودرا ازتاثیر کامیابیهای سوسیالیسم وازعواقب انقلاب علمی فنی که در جهان صورتمیگیرد وتیز ازتحولاتی که این انقلاب درذهان تودههای تحتنفوذ مسیحیت پدید میآورد ، مصون دارد .

انعکاس اینگونه تغییرات درعرصه اجتماعی وسیاسی چنانست که اکنون جنبشهای تودهای کاتولیکی رانمیتوان جنبشهای صرفا ارتجاعی ومحافظه کار که هدفشان تحمیل بر تودهها باافیون مذهب است ، تلقی کرد . این جنبشها برعکس جنبشهای رفرمیستی هستند وهدف برانداختن بی عدالتی های نظام کنونی را ازطریق رفرم تعقیب میکنند وضمنا پیشروترین عناصر آنها هواخواهی خودرا بسوسیالیسم اعلام میدارند واثرا نظامی میدانند که ازنظر فنی اثربخش تر واز نظر اجتماعی عادلانه تر ازسرمایه داریست .

دریکسلسله ازکشورهای غربی ، بخصوص درا سپانیا ، سازمانهای کاتولیك درمبارزه بخاطرخواست های اجتماعی وآزادیهای دمکراتیك شرکتمیکنند واین شرکت گاه باافعالیت زیاد انجام میگیرد . این سازمان هادرمبارزه بخاطر منافع حیاتی تودهها غالبا ، اگرچه باتزلزل وتاپیگیری ، ولی بهرحال درموضع جبهه واحد با کمونیستها قرارمیگیرند . درفعالیت آنها تبلیغات مذهبی درموارد زیادی جایخود را به تبلیغات علیه بیعدالتی اجتماعی وعلیه فاشیسم میدهد .

محافل وسیعی ازپیروان کاتولیك وازجمله بسیاری ازروحانیون اکنون بشعائر مذهبی صدرمسیحیت استناد میجویند که مسیحیت مذهب " بردگان ، شهیدستان ومحرومان وملل که رومانیها را مطیع خود ساخته ویا پراکنده کرده بود " — بشمار میرفت (انگلس) . واین محافل دراین گذشته باکمونیستها نقاط مشترك پیدا میکنند .

اینتغییرات وارده درجنبش کاتولیك تشریك مساعی کمونیستها وکاتولیك هارا درمبارزه برای رفرمهای اقتصادی وسیاسی میسر ساخته است . دربرخی ازکشورهای سرمایه داری گروههای کاتولیك درد ولت شرکت دارند ، ولی این امکان را نباید نادیده انگاشت که کاتولیك ها درشرایط مساعد ازانقلاب سوسیالیستی

پشتیبانی کنند .

این در مرتبه اول ما را موظف میدارد که تبلیغات ایدئولوژیک و تاکتیک سیاسی خود را تکمیل کنیم و از حل مسائل ایدئولوژیک و سیاسی بشیوه‌های خاص دوران ، که کلیسا و جنبش کاتولیکی باستثنای موارد نادر روح ارتجاعی داشتند ، بپرهیزیم . میدانیم که در یکسلسله از کشورها و منجمله در اسپانیا برخی از قشرهای کاتولیک برشد مبارزه طبقاتی و به بیداری شعور طبقاتی و طرح خواستهای دموکراتیک در میان قشرهای عقب مانده مردم و نیز به ازبین بردن روح تسلیم و رضا در قبال فقر و ستم کمک کرده اند و در این چارچوب در رخنه‌ش دموکراتیک و انقلابی سهمی وارد ساخته اند که من نمیخواهم بآن پر بها کم بها دهم .

مارکسیسم بما میاموزد که فاکت ها را تا حزیمتحلیل کنیم و الگوهای خود ساخته را بر واقعیت حاکم نکنیم . غلبه قطعی بر عقاید مذهبی وابسته است به اشاعه ایدئولوژی مارکسیستی ـ لنینیستی و بویژه به محو کامل آن علل مادی که انسان را به افرادن خدا و احاله رفع مشکلات خود بآن دنیا وادار ساخت و موجب شد که انسان برای توضیح پدیده‌هائی که از ادراک او حواب معقول بآنها عاجز بود ، بقوای ماوراالطبیعه استناد جوید . نباید فراموش کرد که مبارزه میان فلسفه مارکسیستی و الهیات در آخرین تحلیل علاوه بر تبلیغات استادانه بطور عمده بکمک پراتیک به سرانجام خود خواهد رسید . مبارزه میان آنها مستلزم شلیک گلوله و خونریزی نخواهد بود . این مبارزه نبرد اندیشه‌ها و عقاید و فاکت‌ها خواهد بود و در جریان این نبرد مباحثات متین در رشته ایدئولوژیک میتواند و باید با اشکال همزیستی و همکاری در زمینه سیاسی و اجتماعی همراه باشد .

۵

سمت یابی رفرمیستی که در انواع جنبشهای کاتولیکی حکمفرماست همراه با گامهایی بسوی انقلاب سوسیالیستی و جنبش آزادیبخش و نیز همراه با بحران عمومی سرمایه داری بتشدید بحرانی که اکنون سوسیال دموکراسی با آن دست بگریبان است ، کمک میکند . ولی نه شدت این بحران و نفوذیروئی که احزاب سوسیال دموکرات هنوز در این یا آن کشور دارند نباید موجب اغفال ما شود .

برخی از رهبران سوسیال دموکرات میکوشند از حوادث منفی ناشی از کیش شخصیت برای انصراف توجه عمومی از بحران سوسیال دموکراسی استفاده کنند و یا استناد باین حوادث سیاست سوسیال دموکراتها را حتی از نظر تاریخی موجه جلوه دهند . گوئی افشای کیش شخصیت میتواند برای سوسیال دموکراسی نقش تعمید دارا باز کند و معاصی کبیره تاریخی را درخود بشوید .

رهبران سوسیال دموکرات در یکسلسله از کشورهای سرمایه داری رشد یافته با استفاده از توسعه طلبی اقتصادی ، که سرمایه داری انحصاری ـ دولتی در دوران کنونی اعمال میکند ، و نیز با استفاده از تغییر نیازمندیهای توده‌های مردم بمناسبت پیشرفت فنی و امکانی ، که برای ارضاء قسمتی از این نیازمندی ها وجود دارد ، طی چند روز عواقب ناشی از بحران احزاب خود میکردند .

تردید نیست که حتی در کشورهای سرمایه داری رشد یافته وضع انقلابی پدید میگردد و هم اکنون تضاد هائی انباشته میشود که کار را باین بحران منجر خواهد ساخت . عدم چندی مو ید این نظر است : رشد و توسعه مبارزه کارگران ، که خصلت وحدت عمل را کسب میکند ، پیدایش جنبشهای توده ای دهقانی ، که دارای خصلت بسیار پیکارجوئی هستند و آگاهانه یا غیرآگاهانه سمت ضد مونوپولیستی دارند ، اشاعه اندیشه‌های مارکسیستی و نظریات ترقیخواهانه میان روشنفکران . این جنبش ها و جریان‌ها با گرایش سرمایه انحصاری بسوی تمرکز هرچه بیشتر قدرت اقتصادی و سیاسی در دست گروه کوچک اولیگارشی تصادم پیدا میکنند .

سوسیال دموکراتهای راست و برخی از رویزیونیست ها امکان پیدایش وضع انقلابی را نفی میکنند ، زیرا

نمیفهمند که برای پیدایش چنین بحرانهائی وجود حتمی وغیرقابل تغییر توده ها حتمی نیست ونیز نمیفهمند که مسئله احتیاج در یکسلسله ازکشورها امروز در سطحی غیرازآنچه که در قرن گذشته بود ویا اکنون در کشورهای عقب مانده دیده میشود ، قرار دارد .

بحران سوسیال دموکراسی در ماهیت امر شکست تاریخی سیاست همکاری طبقاتی وشکست اپورتونیسم است ، ولی ازاین شکست نباید چنین نتیجه گرفت که راه حل بحران محو احزاب سوسیال دموکرات است .

این احزاب در یکسلسله ازکشورهای اروپائی نیروی بزرگی دارای سنت ها وریشه های استوارهستند . بحران آنها بانشان دادن نرمش روزافزون این احزاب یا عدم زیادی ازآنها برای قبول نظریات سوسیالیسم علمی میتواند برطرف شود . برای این مسئله یا هرمسئله دیگری نمیتوان یک نسخه جهانشمول تهیه کرد ، ولی میتوان گفت که در برخی ازکشورهای اروپائی پیشروی بسوی سوسیالیسم بدون مساعدت وشرکت نیروهای سوسیال دموکرات ممکن نیست .

نیل باین مقصد کار آسانی نیست . مسئله ایکه برای ما کمونیستها مطرح است اینستکه در بحران سوسیال دموکراسی چگونه تاثیری باید کرد که در نتیجه آن اعضاء عادی احزاب سوسیال دموکرات وتوده های بزرگ به مواضع سوسیالیسم علمی نقل مکان کنند . این توده ها امروز مشی سوسیال دموکراسی را باتردید تلقی میکنند ورفته رفته باین حقیقت پی میبرند که انقلاب سوسیالیستی دورنمای فاجعه آمیز مشحون ازوقایع دردناک وخونین نیست ، بلکه ضرورت طبیعی ناشی ازتکامل تاریخ است وهراند ازه نیروهای وسیعتر وتواناتری در تحقق بخشیدن بآن شرکت کنند این انقلاب کمتر دردناک خواهد شد .

ازسوی دیگر برخی ازاختلاف نظر های تاریخی میان کمونیستها وسوسیالیستها که زمانی موجب انشعاب بناسیونال سوم شده بود امروز دیگر اهمیت سابق خود را ازدست داده است وعلت این امر هم بیچوجه آن نیست که کمونیستها وضع آن روزرا نادرست ارزیابی کرده بودند بلکه آنست که امروز اوضاع واحوال بکلی برمتوال دیگریست .

دراثنمان که نخستین انقلاب سوسیالیستی پس ازتهاجمات دشمنانه دشمنان خارجی وداخلی تازه به پیروزی رسیده بود موضعگیری لنین در مباحثات میان سوسیال دموکراتها وکمونیستها برسر مسئله دیکتاتوری پرولتاریا وطرق پارلمانی ومسالمت آمیز برای بقا یا فنای انقلاب اهمیت قاطع داشت . ولی اکنون کامیابیهای سوسیالیسم وتضعیف امپریالیسم اوضاع واحوال جدیدی پدید آورده که دراثر آن بعضی ازکشورها میتوانند بااستفاده ازاشکال پارلمانی ازطریق سهلتری بسوسیالیسم برسند ودرچنین اوضاع واحوالی دیکتاتوری پرولتاریا میتواند اشکالی بکلی غیرازآنچه در روسیه داشت بخود بگیرد . در دوران کنونی میتوان پیشبینی کرد که در یکسلسله ازکشورهای سرمایه داری رشد یافته مبارزه در راه سوسیالیسم بامبارزه در راه توسعه ونوسازی آزادیهای دموکراتیک وسیاسی ارتباط ناگسستنی خواهد داشت . این امر مباحثه تاریخی میان سوسیالیستها وکمونیستهارا برزمینه مساعدتری استوارخواهد کرد .

امروز مبارزه در راه رفرمهای دموکراتیک بنیادی (استروکتورل) نیزبعنوان وسیله ای برای قرار دادن نیروهای هرچه وسیعتر وتواناتر درجبهه مخالف تسلط سرمایه انحصاری ــ واجد اهمیت فراوانست . مبارزه در راه این رفرمها برای برقراری تماس با سوسیالیستها نیز پایه وسیعی بوجود میآورد .

ما کمونیستها که در پرتو انتقاد ازخود ازگرایشهای دگماتیک خاص دوران کیش شخصیت آزاد شده ایم اکنون برای بررسی امکانات جدیدکه جهت وحدت عمل با سوسیال دموکراسی بوجود آمده پیرای طرح مسائل درسطح لازم وپیشنهاد راه حلهائی کمجوابگوی دوران کنونی باشند ــ وضع بهتری داریم .

ما کمونیستها هنگام تنظیم تاکتیک جوابگوی شرایط تاریخی کنونی باید بااتکاء بتعالیم مارکس ولنینسن درباره انقلاب تمام جنبه واقعیت عینی را درنظر بگیریم . نباید دچار اشتباه شد ومنتظر شد که وضع انقلابی خود بخود بوجود میآید ونیز تصور کرد که گویا در تمام کشورها ودر هرشرایطی وضع انقلابی طبق الگوی ازپیش

تعیین شده پدید میگردد .

تجربه جنبش آزادیبخش ملی در آن کشورهای مستعمره سابق که رهبرانشان اکنون بمواضع سوسیالیسم علمی نزدیک میگردند دال برتنوع وضع انقلابی است . در بسیاری ازاین کشورها ضعف پرولتاریا یا فقدان کامل آن مانع پیدایش احزاب کمونیستی بزرگی شده که بتوانند رهبری جنبش ملی را بعهده بگیرند واین وظیفه را نمایندگان روشنفکرانی که بامردم ، باد هقانان وپیشه وران وسایرگروههای خرده بورژوازی پیوند دارند انجام داده اند .

تاثیر پرولتاریا درتقویت سمت یابی سوسیالیستی دراین کشورها درمرحله معینی بطورعمده برپایه انترناسیونالیستی یعنی درنتیجه سرمشق ارزنده وارشادکننده ای که پیروزی پرولتاریا دراتحاد شوروی ودرسایرکشورهای سوسیالیستی بآنها عرضه داشته ونیز درنتیجه کمکهای بیشائبه آنها به جنبش های آزادی بخش وهمچنین همبستگی پرولتاریای کشورهای سرمایه داری رشدیافته ، انجامپذیرد .

نیروهای پیشرو دراین کشورها اتکای اقتصادی وسیاسی سوسیالیسم را زودتر ازفلسفه آن درنمیکنند بدون آنکه ایدئولوژی مارکسیستی ــ لنینستی را دریافته باشند درعمل راهی را درپیش میگیرند که همان راه سوسیالیستی است . درک کامل اصول مارکسیسم ــ لنینیسم مستلزم فرصت معینی است . درک این اصول پروسه ایست که نمیتوان آنرا قبل ازموقع تسریع کرد . ولی همین امروزروشن است که همانا این نیروها درکشمکش ها کمرشد ، پیشاهنگ هستند وبخش ازنیروهای سوسیالیسم راتشکیل میدهند وباینجهت آنهارا باید چنین نیروهائی تلقی کرد ومرشد ونضج آنها کمک نمود .

این پدیده جدید خصیصه دورانما است وتابع هیچ الگوی ازپیش تهیه شده ای هم نیست وما در قبال آن باید روش خلاقی داشته باشیم که جوابگوی روح مارکسیسم ــ لنینیسم باشد نه نقض آن .

لنین درآستان انقلاب اکتبر پیشگوئی واقعا خردمندانه ای کرده است : " تمایل بسوسیالیسم خواهند رسید ، این امریست ناگزیر ، ولی راه رسیدن همه آنها یکسان نخواهد بود ، هرملتی خصوصیت خود را بصورت این یا آن شکل دموکراسی ، بصورت این یا آن نوع دیکتاتوری پرولتاریا ، بصورت این یا آن آهنگ تحول سوسیالیستی جوانب مختلف حیات جامعه ــ نمودارخواهد ساخت . هیچ چیزازلحاظ تئوریک بیمقدارتروازلحاظ پراتیک مضحکتراز آن نیست که حسابیائیم و " بخاطر ماتریالیسم تاریخی " تابلوی آینده را دراین زمینه بارنگ مات یکدست ترسیم کنیم : چنین ترسیمی جزنقش کتب قدیم افسانه ای نام دیگری نمیتوان داد " .

همه حوادث بصورتی که درروسیه یا درچین ویا درنقاط دیگر دیده شد ، سیرنخواهدکرد . اشکال گذار به سوسیالیسم برحسب شرایط مشخص هرکشور تغییرخواهدکرد .

۷

در آن کشور های سرمایه داری که سرمایه انحصاری دولتی زیاد رشدکرده است کمونیستها بایست عمده غیرت رامتوجه قدرت سیاسی واقتصادی الیگارشی انحصاری میکنند . باتوجه بگرایش مزبور سرمایه انحصاری بسوی تمرکز قدرت در دست گروه کوچک الیگارشی بسوی دیکتاتوری وبسوی ددساختن ودرصورت امکان محوآزادیها ــ اکنون نمیتوان مبارزه درراه سوسیالیسم را ازمبارزه درراه دموکراسی تفکیک کرد . این هر دو باهم پیوند محکم دارند وهمین خصوصیت سرمایه داری معاصراست که بطورعینی پایه موسیعتری برای مبارزه درراه سوسیالیسم بوجود میآورد . دراین زمینه تجربه رفقای فرانسوی دراین اواخر بسیار جالب وآموزنده است . این رفقا درامر وحدت عمل باسوسیالیستها وسایر گروههای دموکراتیک برای مبارزه علیه رژیم حکومت فردی دوگل بموفقیتهائی نائل آمده اند ، که تاهمین چندی پیش باتوجه بشدت روش ضدکمونیستی حزب سوسیالیست غیرممکن شمرده میشد .

مبارزه در راه دموکراسی علیه سرمایه انحصاری برای خود منطق دیالکتیکی عینی دارد. این مبارزه را نمیتوان برای بازگشت به گذشته، برای عودت اشکال پیشین سرمایه داری انجام داد، هرضربت سیاسی کمتر وهای دموکراتیک برسرمایه انحصاری وارد میسازند باید بااتخاذ تدابیر اقتصادی مجدد تکنند امکانات این سرمایه همراه باشد. این تدابیر باید گامی باشد در راه تبدیل ثروتهائی که این سرمایه غصب کرده است، به تملک اجتماعی واین کارممکنست دفعتا انجام نگیرد بلکه متدرجا عملی شود.

درجریان این امر شعور سوسیالیستی انقلابی تودها رشد وتکامل خواهد یافت. واما چرانباید این امکان را پیشبینی کردکه همزمان بااین اقدام برنامههای آن نیروهای سیاسی ضدمونوپولیستی نیزکه امروز ازمواضع بورژوا ـ دموکراتیک وغرمیستی فراتر نمیروند تغییرنمایند ودامنه آنها بسط پیدا کند؟ چرا نباید این امکان را پیشبینی کردکه این نیروهاحتی بدون پذیرفتن مارکسیسم ـ لنینیسم بتوانند بدفاع ازسازمان سوسیالیستی جامعه برخیزند؟

دربررسی مسئله اتحادهای ممکنه درمبارزه بخاطر دموکراسی وعلیه قدرت انحصارات باید نظریه قدیمی را درباره متحدین "موقت" کنارگذاشت. مابایدمشی ای اتخاذکنیم که براساس آن سوسیالیست ها واحزاب دموکراتیک بعنوان متحدین صرفاموقتتلقی نشوند؛ مابایدباآنهاملاقات ومذاکره کنیم ودرنمای همکاری طولانی راکه میتواند وباید تحکیم یابد وطی دوران تاریخی طولانی دوام داشته باشد ـ طرح نمائیم.

ونیز بنظرمن درتعیین نیروهای محرکه انقلاب، مابایدوضع موجودرا ملاک قرارد هیم. مادرگذشته تقریبا فقط ازپرولتاریاودهقانان سخن میگفتیم. ولی باتوجه بخصوصیات سرمایه دولتی ـ انحصاری (که البته درتزمارا جع به نقش پیشاهنگ طبقه کارگرواهمیت اتحاد آن باد هقانان تغییرد وارد نمیکند) آیا مقتضی نیست که این نظریه را بسط دهیم وقشرهای دیگر بورژوازی کوچک ومتوسط شهری را نیزکه سخت ذینفعند درا ینکه درمبارزه علیه سیاست انحصارات موجودیت خود را حفظ کنند ـ شامل آن بدانیم؟

شاید این امر مارا ملزم کندکه نه فقط درمورد دموکراسی بلکه ایضا درمورد انقلاب سوسیالیستی نیز سیاست پرولتاریا را درقبال قشرهای بورژوازی کوچک ومتوسط شهری برپایه مشخص تری تنظیم کنیم، همانطور که لنین درزمان خود سیاست اتحاد پرولتاریاود هقانان راتنظیم کرد.

من میدانم کهبرخی عناصر اپورتونیست، اعم ازاست یا چپ (بعضی ازآنهاباهمان سرعت که "بچپ" میروند، باهمان سرعت هم "براست" برمیگردند) مارکسیست ـ لنینیست هارا انتقاد میکنندکه چرا در مبارزه علیه سرمایه داری معاصر میکوشند باقشرهای اجتماعی بورژوائی وخرده بورژوائی، که تاریخ آنهارا بفنا محکوم ساخته است، یعنی باآن قشرهای اجتماعی که شکنندگی آنها وابسته باشکال اولیه سرمایه داری است، نظیر دهقانان بورژوازی کوچک ومتوسط، اتحاد برقرارسازند. آنها بخاطر "ترقی وتعالی" کذائی وبعلت درک متحجرد گماتیکی خود ازمارکسیسم این روش را "ارتجاعی" میبندارند وبرانندکه باید بسرمایه داری انحصاری امکان دادتا آزادانه وبلامانع رشدکند وچون این سرمایه داری "آستان سوسیالیسم" است پس درنتیجه یک پروسه مکانیکی (کهمعلوم نیست چه پروسه ایست) خود شود را بروی سوسیالیسم بازخواهد کرد.

درپیان این واقعیت که دهقانان منفرد وبورژوازی کوچک ومتوسط باگذشت زمان بعنوان طبقات اجتماعی منحل میشوند ونیز دراین واقعیت که شکنندگی این طبقات باشکال پیشین سرمایه داری وابسته است ـ نکته عمده نادیده گرفته شده است وآن اینکه قشرهای مزبور شامل میلیونها نفرند که درزندگی سیاسی واجتماعی وزنواعتبار دارند. غارت آنها توسط سرمایه بزرگ وتاریک بودن درونمای کنونی آنها تبدیل آنانرا به متحدین پرولتاریا، درصورتیکه پرولتاریا بتواند درونمای دیگری بآنها عرضه دارد، ـ میسر میسازد.

این درونماد ورنمای سیاسی واقتصادیست. بنظرمن اصد مینا باید این باشدکه هنگام براند اختن

رهنمای مونوپولیستی برقراری مالکیت اجتماعی برانحصارات بزرگ ــ اشکال دیگرمالکیت خصوصی رانباید بطور مکانیکی ازبین برد • این اشکال میتوانند تامدتی باقی بمانند ویا اشکال جدید اجتماعی برزمینه تامین منافع متقابل همکاری کنند و ازطریق مسالمت‌آمیز ، که امکانات مساعدی برای نمایندگان این اقشارفراهم میسازد ــ بامالکیت اجتماعی آمیخته شوند • ونیز برای این قشرها باید شرکتواقعی وموثری درموسسات سیاسی رژیم نو ودرسیستم دیکتاتوری پرولتاریاتامین شود •

۸

وقتی من سخنان لنین را دربارهنوع اشکال گذار بسوسیالیسم مرورمیکنم نمیتوانم ازیاد آوری تجربه جنگ ملی انقلابی سالهای ۱۹۳۶ ــ ۱۹۳۹ دراسپانیا خودداری کنم •

خواستمبارزه علیه فاشیسم درآنزمان درمیان تمام احزاب عضو " جبهه‌ملی " تحول ایجادکرد • حکومتی که‌آنزمان درکشوروی کارآمده بود حکومت خلق تحت رهبری حزب سوسیالیست ، احزاب خرد بورژوائی جمهوریخواه ، ناسیونالیست های کاتولیک باسکوئی ، کنفدراسیون ملی کار وحزب کمونیست بود • این حکومت که دموکراتیک ترین حکومت درتاریخ اسپانیا بود ، به پارلمان اتکا داشت • ولی درعین حال این حکومت عبارت بود ازدیکتاتوری ضد مرتجعین وفاشیستهای شورشی • این دیکتاتوری را دولت ائتلافی تحت ریاست یکنفر سوسیالیست بنمایندگی ازجانب طبقه‌کارگر ، دهقانان وبورژوازی لیبرال اعمال میکرد و رئیس‌جمهوری کشور نیزنماینده بورژوازی لیبرال بود • درجریان جنگ ایجاد دستگاه دولتی جدید ونیز اتخاذ تدابیر بسیاری درزمینه اقتصادی وسیاسی لازم آمد • این دولت واین تدابیر درهمانحال که‌هنوزجنبه سوسیالیستی نداشتند تدابیر صرفاسرمایه داری نیز نبودند •

واما اگرما پیروزمیشدیم انقلاب اسپانیا چه راهی را درپیش میگرفت ؟ دوامکان وجود داشت :

عقب نشینی بسوی دموکراسی بورژوائی یا رشد انقلاب درجهت سوسیالیسم • باتناسب قوائی که در صورت پیروزی بوجود میامد انتخابی که انجام‌میگرفت باحتمال قوی بسود سوسیالیسم بود • درجریان جنگ درمواضع احزاب خرده بورژوائی تحول عمیقی روی داد واین احزاب اقدامات انقلابی بسیارپیشروئی رانائید کردند • درصورت پیروزی ــ همان ائتلافی که محتملا بابحرانهای داخلی روبرو میشد ، میتوانست باقی بماند یدینسان در اسپانیا دولت دیکتاتوری پرولتاریابرهبری جبهه متفقه احزاب مختلف ومتکی به پارلمان پدید میامد •

ماشکست خوردیم وحوادث دراین‌جهت سیرنکرد • ولی ارزندگی تجربه‌تاریخی جنگ اسپانیا درآنستکه نشان‌میدهد مبارزمردم ونیروهای دموکراتیک خلق علیه فاشیسم یاعلیه اشکال دیگر تسلط سرمایه انحصاری ائتلافی ازهمکاری وراههائی برای رسیدن بسوسیالیسم بوجود میاورد که درآن تنها کارگران دهقانان‌شرکت ندارند بلکه‌وسیعترین قشرهای سیاسی واجتماعی نیز درآن شرکت دارند •

برخی افراد براساس‌تجربه مشخص این یا آن‌کشور چنین‌نتیجه میگیرند که طبقه‌کارگر ونیروهای‌دموکراتیک اگر قبلا دستگاه دولتی بورژوائی را ازبنیاد درهم نکوبند نمیتوانند بحکومت برسند • ولی دراسپانیا طبقه کارگرونیروهای دموکراتیک دگرگونی دستگاه دولتی را ازطریق اقدامات ترکیبی همزمان انجام دادند :

ازبالا بکمک دولت یعنی باصدورفرمان وازپائین بکمک اقدامات انقلابی مثبت وابتکارتوده ها •

این جریان‌نشان‌میدهدکه راه دگرگونی دستگاه دولتی فقط منحصر به نحو آن ازطریق مبارزه مسلحانه نیست بلکه این کاررا ازطریق اصلاحات دموکراتیک که ازبالا توسط دولت وازپائین توسط جنبش‌توده ها تحمیل میشود نیزمیتوان انجام داد •

■

مائومنیستها میتوانیم تهور وثمربخش فکری زیاد بخرج دهیم وتغییراتی که درجامعه روی میدهد و به پدیده‌های تازه ای که موجود کامیابیهای خود ماهستند ــ نشان دهیم ، زیرا مارکسیسم ــ لنینسم جهانبینی

عصرما وتئوری خلاقی است که بکمك آن میتوان بمسائل اساسی مبتلابه جامعه بشری یعنی مسائل جنگ و صلح ، سوسیالیسم ودموکراسی ، تکامل علم ورفاهیت خلقها پاسخ داد .

مامبارزه خود را در راه حفظ پاکیزگی تئوری ما وعلیه رسوخ نفوذ اندیشه‌های بورژوائی وخرده بورژوائی ، که بصورت دگماتیسم ورویزیونیسم عرضه میشود ، ادامه خواهیم داد . ماهرگزاجازه نخواهیم داد که دفاع ازاین تئوری بادگم پرستی خلط گردد . دفاع ازمارکسیسم ـ لنینسم معنایش تکمیل وتکامل مداوم آن است واین کار در دوران ما فقط بامساعی جمعی جنبش جهانی کمونیستی وکارگری امکان‌پذیراست .

ماکمونیستها بهیچوجه حد ندارم خود را در مبارزه علیه انواع مکاتب ایدئولوژیك بورژوائی ، در مبارزه علیه انواع تلاشهائی که برای تحریف مارکسیسم بعمل میاید خلع سلاح کنیم . مانباید ازتصادم با این مکاتب تن بزنیم ، بلکه باید باستقبال چنین برخوردهائی بشتابیم ومدبنوسیله ایدئولوژی خود را بکلیه ها وکاشفه‌های متفکران ومعرفکنز فرهنگ رسوخ دهیم . مادراین‌نبرد عقاید آماده ایم تمام دستاوردهای اندیشه علمی را بپذیریم ومرکوزذهن خود سازیم . دراین‌نبرد عقاید ماتئوری خود را تکامل خواهیم داد وغنی تر خواهیم کرد .

سیستم چند حزبی در سرمایه داری و در سوسیالیسم

فریدل فورتیروگ

تظریه ای رایج است که بموجب آن مهمترین فرق میان دموکراسی بورژوائی ودموکراسی سوسیالیستی عبارتست ازوجود سیستم چند حزبی دراولی وسیستم یك حزبی دردومی • ولی درواقعیت امر مارکسیسم ـ لنینیسم هرگزسیستم یك حزبی را شرط ضروری پیروزی وساختمان سوسیالیسم اعلام نکرده است • این نظر بسیارشایع که دموکراسی درشرایط سرمایه داری ـ سیستم چند حزبی است وحال آنکه درسوسیالیسم یك حزب وآنهم حزب کمونیست حکمفرماست درنتیجه سیرخاص تکامل تاریخی دراتحاد شوروی ـ نخستین کشور سوسیالیستی جهان ـ پدید گشته است • علت آنکه این نظرچنین اشاعه وسیعی یافته وچنین عمیق درتوده هارسوخ کرده وچنین جان سخت ازکار درآمده اینستکه حتی احزاب کمونیست تامدتی بآن معتقد بودند واصولا دیکتاتوری پرولتاریارا نیز برخلاف دموکراسی بورژوائی ـ غالبا فقط بمفهوم تسلط یك حزب تلقی میکردند •

این تزساده شده وساده لوحانه کمارکسیسم رامبتذل میسازد وازالگوی زیراستفاده میکند : وجود طبقات آنتاگونیستی یاوجود تمایزات اساسی میان آنهاتوجیه کننده موجودیت چند حزب وفقدان طبقات آنتاگونیستی ودرواقع وجود هماهنگی منافع طبقاتی توجیه کننده موجودیت یك حزب است • باین مطلب نکته دیگری هم افزوده میشد وآن اینکه نقش رهبری کننده طبقه کارگربدینسان اعمال میگردد که درسوسیالیسم این طبقه ازخود حزبی دارد که باین رهبری تحقق میبخشد وحال آنکه طبقات وقشرهای دیگراهالی توده های غیرحزبی هستند که ازطبقه کارگر وحزب آن پیروی میکنند •

این الگو باواقعیت تطبیق نمیکند ، واقعیت بمراتب پیچیده تروکثیرالسطوح تر ازاینست • این الگو فقط صورت ظاهرش باتعالیم مارکسیسم ـ لنینیسم درباره طبقات ومبارزه طبقاتی جور میآید ولی درواقعیت امرتحلیل مشخص طبقات ومبارزه طبقاتی راغیرممکن میسازد •

مبارزه برای تامین پیروزی سوسیالیسم درکشورهای مختلف سرمایه داری نفی قطعی این نظریات نادرست واین قرارداد نابجا درست سیستم چند حزبی وسیستم یك حزبی دردوقطب مخالف را ایجاب میکند •

درکشورهائیکه دموکراسی بورژوائی باشکال کلاسیك پدید گشته است ـ درانگلستان وفرانسه ـ مبارزه علیه فئودالیسم تحت شعارآزادی وبرابری انجام میگرفت وازآنهنگام ببعد ایدئولوگهای بورژوا وسپس ایدئولوگ های سوسیال دموکرات برابری سیاسی وآزادی را باسیستم چند حزبی معادل دانسته اند • مارکس و انگلس وبا این استناد تسلط طبقاتی بورژوازی مخالف بودند • لنین بخصوص علیه آن مبارزه کرد ونشان داد که سیستم چند حزبی درسرمایه داری بهیچوجه بمعنای آزادی وبرابری برای همه نیست ، گرچه دردموکراسی بورژوائی شرایط برای مبارزه طبقه کارگربمراتب مساعدتر ازهرشکل دیگر دیکتاتوری آشکار تسلط طبقاتی سرمایه است • برای احزاب کمونیست مبارزه علیه ایدئولوژی سوسیال دموکراتیك (که بجای آنکه بزحمتکشان نشان دهد درپشت دموکراسی بورژوائی تسلط طبقاتی سرمایه نهفته است ـ نوعی دموکراسی مجرد راتبلیغ میکند) نهایت اهمیت را داشت ، زیرا درك این مطلب که حتی وسیعترین دموکراسی بورژوائی تسلط طبقاتی

بورژوازی را در پیش دارد مقدمه ایست برای تقویت اراده مبارزه در راه سرنگونی این تسلط طبقاتی . لنین طبقه کارگر روسیه وبتمام زحمتکشان روسیه تاکید میکرد به دموکراسی بورژوائی قانع نشوند وازراه انقلابی بسوی دموکراسی پرولتری سوسیالیستی پیش روند . لنین نشان داد که دموکراسی پرولتری ، گرچه آنهم تسلط یک طبقه را در پیش دارد ، مع الوصف صدبار دموکراتیک تر ازوسیعترین دموکراسی بورژوائی است .

لنین وحزب کمونیست روسیه هنگامیکه مردم را بسرنگونی دولت کرنسکی وعملی ساختن این سرنگونی تحت رهبری طبقه کارگر دعوت میکردند — بهیچوجه درنظر نداشتند تمام احزاب سیاسی رامنوع یامنحل کنند ، بلکه برعکس بارها سوسیال دموکراتها واحزاب خرده بورژوائی وبویژه احزاب دهقانی را بشرکت مسالمت آمیز باحزب کمونیست در امر استقرار تسلط طبقه کارگر وبرحقوق اتحاد کارگران ودهقانان دعوت میکردند . بدیهیست که لنین وحزب او بر آن بودند که تسلط طبقه کارگر یا بعبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا تمام وکمال اعمال خواهد شد وطبقه سرمایه داران وضد انقلاب باتوسل به تیرو سرکوب خواهد گشت ، زیرا در غیراینصورت حفظ کردن تسلط طبقه کارگر وگام نهادن در راه سوسیالیسم میسور نبود . به بیان دیگر لنین وحزب کمونیست روسیه طرفدار ممنوع کردن احزاب ضد انقلابی وضد دموکراتیک بودند نه طرفدار ممنوع کردن تمام احزاب سیاسی .

ولی رهبری احزاب سوسیال دموکرات واحزاب دموکراتیک خرده بورژوائی پیروزی سوسیالیسم را در روسیه غیرممکن میدانست وميگفت اکثریت غالب مردم روسیه از دهقانان تشکیل میشود وکشور عقب مانده است وشیرازه اقتصاد آنرا جنگ بکلی ازهم پاشیده است . این رهبران بشکست حکومت شوروی وحزب کمونیست مطمئن بودند واین شکست را ناگزیر میدانستند وسیاست خود را براین پایه استوار میساختند . این اعتقاد بطوریکه دیدیم موجب شدکه این احزاب درگیرودار مبارزه مسلحانه چند ساله میان انقلاب سوسیالیستی ونیروهای متحده ضد انقلاب لهیده شوند .

ازسوی دیگر بسیاری ازفعالین واعضای این احزاب بااتحاد با ضد انقلاب ، که ضمنا همیشه علیه آن مبارزه میکردند — موافق نبودند ومیدانستند که پیروزی ضد انقلاب برحکومت شوروی بار دیگر موجب تسلط بی بند وبارترین عناصر ارتجاعی برروسیه خواهد شد . درعین حال آنها بخصلت واقعی مداخله مسلحانه امپریالیستی دول بزرگ غرب درروسیه نیز پی بردند . بدینقرار تجربه مبارزه سیاسی واجتماعی ومبارزه ملی وبیدا بتر اعتقاد موجبات پشتیبانی آنها را ازحکومت شوروی وبرودآنها را بحزب کمونیست فراهم ساخت . درجنگ داخلی کهرزمینه حیاتی وممات انها بهیگرفت وچند سال طول کشید این افراد جانب طبقه کارگر را گرفتند وحال آنکه دوستان سابق هم حزب بیش از پیش باهم انقلاب متحد شدند وبسرانجام همراه باسازماندهی آن بمهاجرت رفتند ودرآنجا تا آخر عمر بمبارزه علیه حکومت شوروی ادامه دادند .

روشن است که پس ازاین جریان احیای سیستم چند حزبی درپایان جنگ داخلی بعقب بازگشتن بود واصولا این امر بدون دست کشیدن از تسلط طبقه کارگر واز پیروزی سوسیالیسم امکان نداشت . اگر دشمنان اصولی حکومت شوروی وساختمان سوسیالیسم درروسیه شوروی که تازه درجنگ داخلی خونین درهم کوبیده شده وهمراه نیروهای امپریالیستی ازکشور رانده شده بودند امکان بسیج مجدد نیرو داده میشد ، این عمل خیانتی بود درحق انقلاب سوسیالیستی ودرحق کسانیکه دراین پیکار جان سپرده بودند . اعضا وفعالین احزاب سوسیال دموکرات وخرده بورژوائی سابق که بحاشیه ای ازحکومت شوروی مبارزه میکردند ووارد حزب کمونیست شده بودند واین حزب را ازآن خود میدانستند ودران ازپیروی کامل حقوق برخوردار بودند طبعا بهیچوجه قصد نداشتند احزاب سابق خود را ، که بعلت رفتار اکثریت رهبرانشان درنظر مردم بکلی بی اعتبار شده بودند ، احیا کنند .

بدینسان تکامل تاریخی کارراه بدانجا کشانید که دراتحاد شوروی فقط یک حزب سیاسی یعنی حزب کمونیست باقی ماند واین حزب بود که درساختمان سوسیالیسم رهبری طبقه کارگر وزحمتکشان را تامین میکرد و باتحاد باتودهای خرده بورژوائی وبویژه دهقانان تحقق می بخشید .

حزب کمونیست اتحاد شوروی میدانست که در چنین شرایطی باید در تحکیم وتوسعه دموکراسی سوسیالیستی وجر زحمتکشان در شرکت کامل وفعال در زندگی سیاسی واقتصادی ، بیشتر کوشا باشد ، به دموکراسی درون حزبی علاقه بیشتری نشان دهد یا حداقل بیشتری آنرا حفظ کند . ولی تجاوزات شدید به دموکراسی سوسیالیستی ودموکراسی درون حزبی در دوران کیش شخصیت استالین جلوی ابتکارات مردم وحزب کمونیست را گرفت وبالنتیجه ساختمان سوسیالیسم را نیز ترمز کرد وعلت مهم بسیاری از ناکامی های اتحاد شوروی قرار گرفت . تاحدود زیادی در اثر همین امر بود که در جنبش جهانی کمونیستی تسلط طبقه کارگر یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را با سیستم یک حزبی ، برابر تلقی میکردند . مجموعه این احوال کار دشمنان کمونیسم را در اجرای مانورهای اغفالگرانه تسهیل کرد بدینمعنی که آنها در آن واحد هم فاشیسم وهم کمونیسم راتحت عنوان مشترک " دیکتاتوری " در نقطه مقابل " دموکراسی " (وآنهم دموکراسی بورژوائی) قرار میدادند وبدینسان هم تسلط طبقاتی سرمایه را پرده پوشی میکردند وهم کمونیسم را در میان مردم بی اعتبار میساختند وبالا دادن عنوان " فاشیسم پشت روشده " به کمونیسم مردم را از کمونیسم میترساندند . زیانی که از این رهگذر بجنبش جهانی کارگری وارد شد بسیار فاجعه بود .

پس از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی بار دیگر اجرای این تز مارکسیستی ـ لنینیستی که میگوید دموکراسی سوسیالیستی ـ حتی در موارد هم که بحکم چگونگی سیر تکامل تاریخ سیستم یک حزبی حاکم باشد ـ صدبار دموکراتیک تر از هر دموکراسی بورژوائی است .

دموکراسی سوسیالیستی در واقع باید چگونه باشد تا بار دموکراتیک تر از دموکراسی بورژوائی باشد . فقط در چنین صورتیست که نیروهای جامعه نوین بشرکت در ساختمان سوسیالیسم جلب میشوند وقوه جاذبه بسوسیالیسم اثربخشی خود را در کشورهای سرمایه داری بحد کمال اعمال خواهد کرد وقشرهای متوسط واحزاب آنرا نیز تحت تاثیر خود خواهد گرفت .

در همان دوران قبل از جنگ جهانی مبارزه علیه فاشیسم در برخی از کشورها کار را به اتحاد حزب کمونیست با سایر احزاب ضد فاشیست منجر ساخته بود . هدف این اتحاد آن بود که از استقرار تسلط فاشیسم جلوگیری شود یا در آنجا که فاشیسم مستقر شده باشد سرنگون گردد . پس از قلع فاشیسم در دوران جنگ جهانی این سئوال مطرح شد که آیا اتحاد احزاب ضد فاشیست که هواداران آن نماینده طبقات مختلف بودند باید برهم زده شود یا این احزاب (باتوجه به طبیعت ومنافع طبقاتی اعضاء وطرفداران آنها) باید علیه یکدیگر بمبارزه برخیزند یا نه ؟ بعبارت دیگر آیا احزاب طبقه کارگر در مبارزه خود برای سوسیالیسم حتما باید باکلیه احزاب سیاسی دیگر در تضاد قرار گیرد یا این حزب میتواند بهنگامی برای سوسیالیسم گام گذارد یا اینکه میتواند سایر احزاب سیاسی را نیز به گام نهادن در این راه تمایل سازد ؟

احزاب کمونیست باین سئوال روبه عرفته پاسخ مثبت داده اند واتحاد با سایر احزاب سیاسی را برای مبارزه در راه سوسیالیسم واقدام بساختمان سوسیالیسم ممکن میشمارند همطوریکه میدانیم در کشورهای اروپائی دموکراسی توده ای در کنار احزاب کمونیست احزاب سیاسی دیگر نیز وجود دارند . البته باید فاش گفت که پس از دومین جنگ جهانی تحت تاثیر تئوریهای نادرست استالین درباره حدت مبارزه طبقاتی در جریان ساختمان سوسیالیسم ـ موضعگیری اصولی صحیح احزاب کمونیست در زمینه این مسئله مورد تحریف قرار گرفت واثر بخشی خود را از دست داد . بالنتیجه این تز نادرست در اذهان قوت گرفت که دموکراسی بورژوائی سیستم چند حزبی ودموکراسی سوسیالیستی سیستم یک حزبی است .

یکی از حقایق ابتدائی مارکسیسم اینستکه در جامعه سرمایه داری دو طبقه عمده یعنی بورژوازی و پرولتاریا بایکدیگر در تضاد آشتی ناپذیرند وطبقات متوسط خرده بورژوائی میان این دو طبقه نوسان میکنند . ولی این تز تجریدی کلی وابتدائی نظر تجریدی دیگری که حاکیست منافع طبقات متوسط در دوران سوسیالیسم بهتر از دوران سرمایه داری تامین خواهد شد ـ فقط میتواند مبنای اولیه قرار گیرد . زندگی بسرعت تغیر

وکثیرالسماع تر ازآنست که دراین فرمولهای تحریدی تصویرشده است وچون بموجب توصیه دائم لنین درمبارزه میان بورژوازی وپرولتاریا قوی العاده اهمیت دارد که اکثریت قشرهای متوسط راچه کسی بطرف خود جلب خواهد کرد ، لذا مابایدمناسبات طبقات واحزاب را بایکدیگر برزمینه مشخصتری مورد بررسی قرارد هیم .

تقسیم بندی تحریدی : بورژوازی ـ طبقات متوسط ـ پرولتاریا وغیره بطوریکه میدانیم ومارکس هم تصریح کرده استبایداین مفهوم تلقی گردد که میان طبقات مرزهای سفت وسخت وتغییر ناپذیر کشیده شده است ، اینمرزها برعکس تاحدود معینی متحرکند . ضمنا گرایش عمومی چنین است که پرولتاریا رویفزونی میرود وتعداد سرمایه داران بزرگ کاهش می پذیرد . درمیان قشرهای متوسط ازسرمایه داران کوچك شهر وده گرفته تا گروههاوقشرهای معینی ازکارگران تنوع بزرگی ازتناقضات وتمایزات منافع وجود دارد .

وجود این تنوع درونع طبقاتی ومنافی طبقاتی دراحزاب بورژواد موکراتیك نیز تاحدودی موثراست وغالبا علت وجودی احزاب مختلف را تشکیل میدهد . ولی مطلب بهیچوجه بدینجا پایان نمی پذیرد ، گرچه خود این نکته نیزروشن را بغرنج میسازد . باینمطلب باید انواع عوامل ملی ومذهبی وعوامل ایدئولوژیك دیگررا نیز که درمواقع مختلف بشیوه‌های مختلف بروزمیکند ـ اضافه کرد . این عوامل دراوضاع واحوال معینممکنست منافع مادی راتحت الشعاع قرارد هند ، گرچه درتحلیل آخر همین منافع مادی است که جنبه قاطع دارد . علاوه براین پس ازد وجنك جهانی ونیز بعلت خطر مهلك سلاح هسته ای درحال حاضر مسئله جنك وصلح نقش برجسته وچه بسانقش قاطع بازی میکند .

مارکسیسم عامیانه همه‌چیزرا خیلی ساد میکند وفی المثل میگوید : بورژوازی ازتمام احزاب سیاسی بجز حزب کمونیست برای تامین یا استتار تسلط خود استفاده میکند وارگانهای رهبری این احزاب عمال مستقیم یا غیرمستقیم بورژوازی هستند . درمقابل آنها حزب کمونیست قرارد اردکه ازمنافع طبقاتی وهد فهای طبقاتی پرولتاریابطور پیگیر دفاع میکند . وظیفه حزب کمونیست دراین قالب انستکه باحرف وعمل خود احزاب سیاسی دیگررا بعنوان تکیه گاه تسلط سرمایه بداوری افشاکند که تود همای مردم وضع طبقاتی خود را بدرستی درك نمایند وازحزب کمونیست پشتیبانی کنند .

این قالب همیشه نادرست بوده ولنین همیشه روشی راکه سیاست درقبال احزاب دیگر اتخاذ شود براساس تحلیل مشخص برنامه سیاسی وفتار واقعی آنها درمبارزه طبقاتی معین میکرد . باینجهت درسال ۱۹۱۸ که امکان جلب بخشی ازتود همای هوادار موکراسی منشویکی واس ـ اری وجود داشت لنین نوشت :

" ولی وقتی تحولات عمیق جهانی ـ تاریخی موجب میشود که درمیان تود همای هوادار موکراسی غیرحزبی ومنشویکی واس اری چرخش تاکتیکی بسوی ما انجام گیرد مابایدطرزاستفاده ازاین چرخش را یاد بگیریم ویاد هم خواهیم گرفت ، ما باید ازاین چرخش پشتیبانی کنیم ، آنرا درمیان گروههاوقشرهای مربوطه بوجود آوریم ، تماسهای ممکنه را برای حصول سازش با این عناصر بکار بریم وکارآنهارا درزمینه ساختمان سوسیالیسم تسهیل نمائیم ... " (جلد ۲۸ ، ص ۱۷۳) .

بدینطریق روشن است که ارزیابی یك حزب سیاسی ببرخورد ما باین حزب دردوره‌های مختلف بسیار متفاوت است ، زیرا احزاب تحت تاثیر چگونگی سیرتکامل تاریخ دستخوش تغییراتی قرارمیگیرند که غالبا جنبه بسیار مهمی دارند .

اینمطلب درمورد تحولات اجتماعی وملی عظیمی که طی سالهای چند دهه اخیر درسراسرجهان انجام گرفته وهم اکنون نیز انجام میگیرد ـ بیش ازهرزمان دیگری درگذشته صادق است . ضمنا باید بخصوص درنظرگرفت که ۴۰ اندیشه های پیروزی آور سوسیالیسم ، که روشنی بخش راه صدها میلیون نفراست ، درپخش بزرگی ازجهان تحقق می پذیرد ودر تغییراتی که احزاب سیاسی کشورهای سرمایه داری دستخوش آن قرارمیگیرند نقش بزرگی دارد واین ازد وجهت است : یکی آنکه سرمایه انحصاری تمام تلاش خود رابکار

میبرد برای آنکه پیوسته چنان احزاب ارتجاعی فاشیستی پاتیمه فاشیستی بوجود آورد وآنهارا تقویت کند ، که آماده باشند باتمام قوا علیه کمونیست ها ، علیه کشورهای سوسیالیستی وطبقه کارگر کشورخود وعلیه تمام احزاب دموکراتیک مبارزه کنند ودیگر آنکه احزاب سیاسی متکی به اقشارمتوسط یا به بخشی از طبقه کارگر یانحا " مختلف تحتتاثیر اندیشه های سوسیالیسم هستند . چگونه این امر میسرمیشود ؟ این امر ازآنجهت میسرمیشود وحتی پروسه تاریخی توقف ناپذیری راتشکیل میدهد که احزاب مزبورخود ه هواداران آنهاوا عما " فعالین آنها وحتی بخشی ازارگانهای رهبری آنهارا نمیتوان صرفا عمال سرمایه انحصاری تلقی کرد (کاریکه بکمک قالب های مبتذل وساده شده مارکسیسم عامیانه انجام میگیرد) . اگر این احزاب بدرجاتمختلفی ازمنافع قشرهائی که بآنها متکی هستند دفاع نمیکردند (آنهم درحالیکه اکثریت افراد آنها بطور صریح وشرافتمندانه اعتقاد دارند که این دفاع را به بهترین نحوانجام میدهند) آنوقت هرگونه نفوذ ی را درمیان اقشارمزبور ازدست میدادند . این مطالب دردرجه اول به بسیاری از احزاب دهقانی ودرعین حال به برخی احزاب خرده بورژوازی شهرو واحزاب متکی به قشرهای کارگری هواخواه خرده بورژوازی ــ مربوط میشود . بانحیث مباحثه خستگی ناپذیرما آنها امری ممکن ومشروعیست این مباحثه باید براساس سیاست مبتنی براین حکم مارکسیستی که میگوید توده بزرگی ازنمایندگان قشرهای متوسط وگروههای کارگران نزدیک باین قشرهابالقوه دشمن سوسیالیسم نیستند ــ انجام گیرد ودرجریان مباحثه این حکم باید درحق احزاب سیاسی این طبقات وگروهها نیز مراعات گردد ، زیرا این احزاب هواداری خود را به دموکراسی ، ترقی وصلح اعلام میکنند .

مابرای تامین اتحاد استوار وطولانی باچنین احزاب مخالف نمیپرهیزیم . دراین مورد باید گفته زیرین لنینی را بخاطرداشت : " تنها پشتیبانی ازاین چرخش چرخش میخورد ودوستانه باکسانیکه بماروی آورده اندکافی نیست . سیاستمداری که بوظیفه خود واقف است وقتی می بیند برای چنین چرخشی علل تاریخی جدی وعمیق وجود دارد ــ باید طرز بوجود آوردن این چرخش را درمیان اقشاروگروههای مختلف توده دموکرات خرده بورژوا ــ یاد بگیرد " (جلد ۲۸ ص ۱۷۰ ــ ۱۷۱) .

ضمنا برای ماروشن است وما این مطالب را آشکارمیگوئیم که شرط اتحاد میان احزاب مختلف این نیست که یک حزب برنامه وسیاست حزب دیگررا بپذیرد . مانه چنین چیزی را ازکسی مطالبه میکنیم ونه خود مان آنرا میپذیریم . وتیز ما اتحاد را برای آنمیخواهیم که خود مان بحکومت برسیم وسپس بحذف طبقه کارگر زما م حکومت را درکشورپدست خود گیرد ــ ساختمان پایه های سوسیالیسم را میسر میسازند . سرمایه بزرگ نتوانست مانع آن شودکه این احزاب خرده بورژوائی یک چنین برنامه های اجتماعی دربرابرخود قرار دهند ، بلکه برعکس زمانی حتی معتقد بودکه این برنامه هابرای بازداشتن توده های مردم ازاقبال باحزاب کمونیست حتی سودمند هم هست . باید این احزاب خرده بورژوائی رامتقاعد ساخت که درنتیجه اتحاد باطبقه کارگر و حزب کمونیست میتوانند بآن برنامه های اجتماعی که تاکنون بمیزان زیادی فقط روی کاغذ مانده اند ــ جامه عمل بپوشانند . عاملی که امروزاین کاررا تسهیل میکند اقتدار وسرمشق سوسیالیسم موجب تحکیم اراده احزاب خرده بورژوائی برای تحقق این خواستهاوهدفهاشد هیچیز ازپیش آنرا تحکیم میبخشد . قدرت بهمین جهت استکه امکان راهسالمت آمیز سوسیالیسم افزایش یافته ودرآینده بیش ازپیش افزایش خواهد یافت .

ماکمونیستها علیه سرمایه انحصاری ونمایندگان مستقیم آن مبارزمیکنیم . نمایندگان سرمایه انحصاری گاه احزاب سیاسی خود شان راتشکیل میدهند ولی این اواخر دردرجه اول میکوشند دراحزابی که تکیه‌گاه

وسیع در میان مردم دارند نفوذ بهم رسانند . مامیخواهیم نخست قدرت انحصارات رامحدود کنیم ، ولی این نکته راهم آشکارا میگوئیم که هدفمان اصولا محروم کردن انحصارات ازقدرت است ومامیخواهیم کنسرن های بزرگ وانحصارات سرمایه داری را ملی کنیم . این مطلب را امروزه رخارج ازمحیط کمونیستها نیزمحافل بسیاری صحیح ، ضروری ، برای مردم سودمند ومیسرمیدانند .

سرمایه انحصاری برای دفاع ازموجودیت خود برای تثبیت قدرت خود میکوشد کمونیستهارامتهم سازد باینکه گویا آنها میخواهند هرگونه مالکیت بهرحال تمام وسائل تولید را بدون استثناء وازجمله افزار کار دهقانان ودستگاههای پیشه وران وقیچی سلمانی هارا ملی کنند وضمنا دراین اتهام بی هیچ پایه واساسی بسیرتاریخی تکامل دراتحاد شوروی ودرکشورهای دموکراسی توده ای استناد میورزند .

دراینمورد کافی نیست اگر فقط تصریح شودکه لنین میخواست موسسه کوچک سرمایه داری را فقط درجریان تکامل اقتصادی منحل کند وفقط جنگ داخلی وحد تعارزه طبقاتی گاهگاه ضرورت اتخاذ تدابیرد یگرراپیش میآورد . ونیزکافی نیست که فقط تصدیق شودکه درجریان ساختمان سوسیالیسم دراینزمینه اشتباهات جدی روی دادکه قسمتی ازآن نتیجه کیش شخصیت بود . ضمنا این اشتباهات نه فقط ساختمان سوسیالیسم را کند میکرد بلکه بجنبش جهانی کارگری ومبارزه درراه خلق توده های مردم بسوی سوسیالیسم نیز زیان میرسانید .

باید تاکید کردکه دردوران ساختمان سوسیالیسم مسئلهنقش واهمیت تولید کوچک بخاورجدی مطرح است . ما دیدیم که دریکسلسله موارد درکشورهای سوسیالیستی چگونه هنگام ملی کردن ومتمرکزساختن موسسات کوچک اقدامات بسیارعجولانه ای انجام گرفته که توجیه اقتصادی نداشته است . امروزروشن استکه درشرایط ساختمان سوسیالیسم موسسات کوچک میتوانند بحل یکسلسله ازمسائل اقتصادی بخصوص مسائل مربوط به ارضاء نیازمندیهای اهالی ، کمک های مهم بکنند . براین اساس میتوان پیشبینی کردکه تولید کوچک میتواند درتمام مرحله گذار ازسرمایه داری بسوسیالیسم باقی بماند واشیختر باشد . ازاین گذشته تجربه بما اجازه میدهد اینطورنتیجه گیری کنیم که درشرایط معین ودرحدود معینی تولید کوچک میتواند حتی درجامعه سوسیالیستی نیز باقی بماند .

اینمطلب هم درمورد تولید کوچک درشهرها صادق است وهم دردهات . درجریان گذار مسالمتآمیز بسوسیالیسم تولید کوچک تامدتی دراز تمام امکانات را برای عمل دارد یعنی بخش (سکتور) خصوصی در اقتصاد به موجودیت خود ادامه خواهد داد . ما باتئوری اقتصاد پلورالیستی (مختلط) که مورد دفاع رهبری حزب سوسیالیست است ازآنجهت مخالف نیستیم که گویا بطورکلی اقتصاد مختلط رامردود میدانیم بلکه ازآنجهت مخالفیم که هواداران این اقتصاد میخواهند درآن بسرمایه انحصاری نیزجا بدهند ، زیرا این امرحتما موجب آنخواهد شدکه سرمایه انحصاری براقتصاد مسلط شود . ماطرفدار آنچنان اقتصاد مختلطی هستیم که درآن سرمایه انحصاری درنتیجه ملی کردن بکلی محذوف شده باشد ولی تولید کوچک درشهر وده آنقدرادامه یابد ، تا پیشرفت فنی واقتصادی بتدریج بموجودیت آنخاتمه دهد . این بدانمعنی استکه ما بتولید کوچک درشهر امکان کامل فعالیت خواهیم داد وشرکتهای تعاونی روستا بتدریج پابپای تکنیک مدرن ودرعین رعایت اصل داوطلبی کامل توسعه خواهند یافت . این ها ازمراحل مهم راهمسالمتآمیز سوسیالیسم است .

حذف کامل سرمایه انحصاری ازاقتصاد والغاء آنازطریق ملی کردن فقط زمانی میسراستکه طبقه کارگردرد ولت ثیروی رهبری کننده باشد یعنی زمانی که زمام حکومت ازدست سرمایه بزرگ بدست طبقه کارگر بیفتد . چرا ؟ زیرا فقط طبقهکارگراستکه بسبب وضع خود درتولید بحدکافی نیروومزم دارد برای آنکه این اقدام قاطع را بنحومستمر انجام دهد . ولی ازآنجا کهدراین اقدام قشرهای متوسط نیز درتحلیل آخر دینفع هستند این اقدام رامیتواند باتفاق آنها انجام داد . اینکار برای سراسرجامعه وازآنجمله برای

طبقه کارگر نیز سود خواهد برد ، زیرا قشرهای متوسط به تناریج نه فقط از حکومت برکنار نخواهند شد بلکه برعکس باید در آن شرکت فعال داشته باشند و بعبارت دیگر ، چنانچه بخواهیم مطالب را با مقولات سیاسی بیان کنیم ، احزاب سیاسی نه فقط باید بموجودیت خود ادامه دهند بلکه باید در تحدید سازمان اقتصاد و جامعه بنحو فعال شرکت کنند و ضمن آن وظایف معین و بسیار مهمی را انجام دهند .

اگر ما این اصل را ملاک قرار دهیم که سیستم چند حزبی در سوسیالیسم هم میسر است آنوقت این سئوال پیش میآید که آیا این سیستم در سوسیالسم هم حتما باید طوری عمل شود که تمام احزاب موجود در دولت نماینده داشته باشند و یک سازمان مافوق حزبی تشکیل دهند (جبهه خلق ، جبهه ملی و غیره) و آیا فقط بشکل این سازمان مافوق حزبی میتوانند در انتخابات شرکت کنند یا نه ؟ در کشورهای دموکراسی توده ای آنچنان وضع برای استوار است و این موضوع علل تاریخی دارد ، زیرا در مبارزه علیه سرمایه انحصاری در داخل کشور و علیه فشار امپریالیسم از خارج ضرورت داشت .

ولی در آینده چنین وضعی بهیچوجه حتمی نخواهد بود . اگر در کشوری که تسلط سرمایه انحصاری را برانداخته اند احزاب دموکراتیک در نتیجه تشریک مساعی خویش از پلاتفورم رژیم جدید یعنی از قانون اساسی سوسیالیستی پاسداری دفاع کنند و علیه کلیه نیروهائی که در مسیر قهقرائی یعنی برای تامین تسلط سرمایه انحصاری تلاش میورزند با تمام وسائل موجود در اختیار دستگاه دولتی مبارزه قاطع انجام گیرد آنوقت امکان دارد که در میان مردم و در پارلمان ائتلاف جدیدی از همکاری میان احزاب دموکراتیک بوجود آید .

در اینمورد باید خاطرنشان ساخت که تزلنین را مبنی براینکه طبقه کارگر حتی پس از گرفتن زمام حکومت کشور بدست خویش نیز تا مدتی ضعیفتر از بورژوازیست نباید بطور مکانیکی برعرتحول اجتماعی حدید انطباق داد . حتی در کشورهای دموکراسی توده ای نیز که پس از جنگ جهانی دوم بوجود آمدند این وضع بآن شدتی که پس از انقلاب اکتبر در روسیه مشاهده شد ، نبود . اگر در آینده در کشورهای سرمایه داری سقوط سرمایه انحصاری در نتیجه اتحاد حزب کمونیست با احزاب دموکراتیک دیگر انجام گیرد طبقه کارگر در اتحاد با بخش بزرگی از قشرهای متوسط هم از نظر درد اخلی و هم از نظر خارجی (نیروی روزافزون سیستم جهانی سوسیالیسم) از همان آغاز کار میتواند از بورژوازی کشور خود نیرومند تر باشد .

ما امروز در اتریش — و نیز در برخی از کشورهای دیگر سرمایه داری — هنوز نرانده ایم تسلط سرمایه را هدف مستقیم خود اعلام نکرده ایم ، بلکه میخواهیم قدرت سرمایه انحصاری را کاهش دهیم و محدود کنیم .

ما برای تامین حق شرکت طبقه کارگر در اداره امور اقتصاد و دولت ، برای نوسازی و توسعه دموکراسی ، برای تامین صلح مبارزه میکنیم . ما باین هدف فقط در صورت اتحاد با سایر احزاب دموکراتیک و با احزاب متعلق به قشرهای متوسط میتوانیم نائل آئیم . در این رهگذر هیچگونه اتهام سکتاریستی مارکسیستهای عامی نباید ما را از راه خود باز دارد ، زیرا این اتحاد هم برای ایام ما و هم برای آینده از نظر تامین امکانات مساعد پیشرفت اجتماعی برای مردم اهمیت عظیم خواهد داشت .

مبارزه برای تامین حق شرکت طبقه کارگر در اداره امور اقتصاد و در نوسازی و توسعه دموکراسی در عین حال مبارزه برای بدست آوردن مواضع مهم در دولت نیز هست . این مبارزه برحسب شرایط تاریخی مشخص در کشورهای مختلف متفاوت است . ولی همه هدف آنستکه فعالیت سیاسی و علاقمندی و شرکت مستقیم توده ای مردم را در حوادث سیاسی و در مبارزه بالا حی درجه برساند و در دستگاه دولتی عرصه را بر نیروهای ارتجاعی تنگ و آنها را از آنجا طرد کند و در عین حال حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک دیگر را با هم نزدیک کند و میان آنها اتحاد استوار برقرار سازد . ضمنا قشرها و احزاب خرده بورژوائی میتوانند در جریان عمل " ... گناه عمده خود یعنی اعتماد به سرمایه داران ... " را (لنین ، جلد ۲۵ ، ص ۱۶۵) از خود دور کنند و دور خواهند کرد . کامیابی در این مبارزه مشترک شرط مهم تامین امکان گذار مسالمت آمیز بسوسیالیسم است .

ما مسئله وحدت طبقه کارگر را بمیان نکشیدیم ، گرچه روشن است که موضوع متحد عمل کردن یا نکردن طبقه کارگر بویژه در سیستم چند حزبی نهایت اهمیت را دارد . این مسئله در خورد بررسی جداگانه است ولی هیچ نیازی باثبات این مطلب نیست که وحدت سازمانی طبقه کارگر بصورت یک حزب سیاسی هم مبارزه در راه تحکیم و توسعه دموکراسی در شرایط سرمایه داری را بمیزان زیاد تسهیل خواهد بخشید و هم ساختمان سوسیالیسم را در شرایط وجود سیستم چند حزبی .

معهذا اما باید وضع واقعی را ملاک قرار دهیم که براثر عوامل تاریخی پدید آمده و تحقق چنان سریع این وحدت سراکه باید برپایه وحدت ایدئولوژیک استوار باشد ـ میسر نمیسازد . وحدت ایدئولوژیک و سازمانی شرط حتمی موفقیت مبارزه ای که ما از آن صحبت کردیم ، نیست . ولی بدیهی است که وحدت سیاسی احزاب کارگری و مبارزه مشترک آنها ضرورت حتمی دارد . اداامه مبارزه احزاب کارگری با یکدیگر امکان کامیابی در مبارزه علیه تسلط سرمایه انحصاری و مبارزه برای تحقق راه مسالمت آمیز سوسیالیسم را بحد اقل کاهش میدهد . ما کمونیستها طرفدار وحدت سیاسی و مبارزه مشترک احزاب کارگری هستیم که بنیه خود باید موجب اتحاد تمام احزاب دموکراتیک گردد .

مسئله راه رشد غیر سرمایه داری هندوستان ودولت دموکراسی ملی

گـانگاهاران د. آدهیکاری

آیا دموکراسی ملی رامیتوان درهندوستان بمثابه مناسبترین شکل سازمان دولتی برای حل مسائل رستاخیزملی وپیشرفت اجتماعی درزمینه رشد غیرسرمایه داری بکاربست ؟ خصوصیات مرحله کنونی انقلاب کدامست ؟ پرولتاریاچه روشی باید درقبال قشرهای مختلف بورژوازی ملی داشته باشد ؟ این مسائل درمباحثه ایکه درحزب ما صورتگرفت عده ترین مسائل بودند •

نتایج این مباحثه درطرحهای برنامه حزب منعکس گردید واین طرحها برای بررسی یکنگره حزب که درآوریل سال ۱۹۶۱ درویجایاواده تشکیل شد تقدیم گردید • طرح پیشنهادی اکثریت مبتنی برتحلیلی بودکه دراعلامیه سال ۱۹۶۰ جلسه مشاوره نمایندگان احزاب کمونیست وکارگری انجام گرفته است • طرح مزبور این نظریه ملاك قرارگرفت که بکاربستن شعارد موکراسی ملی درهندوستان بمثابه مناسبترین شکل سازمان دولتی خاص راه رشد غیرسرمایه داری برای تامین رستاخیزملی وپیشرفت اجتماعی وگذار تدریجی بسوسیالیسم کاملا امکان پذیراست •

ولی اقلیت گرچه باتحلیل پایه ای جلسه مشاوره موافقت کامل ابرازداشت مع الوصف درطرح خود اندیشه دموکراسی ملی را برای کشورما بیهوده دانست وآنرا ردکرد • نمایندگان اقلیت امکان ایجاد اتحاد وسیع پیکارجویانه تمام نیروهای میهن پرست کشور وازجمله بخش بورژوازی ملی غیرمونوپولیست رانفی کردند وبااین استناد درطرح خود ضرورت تشکیل دولت دموکراسی توده ای تحت رهبری منحصر بفرد طبقه کارگررا تاکید کردند •

نظریات مختلفی که دراین دوطرح بیان شده بود یکسلسله مسائل دیگر نظیرخصلت طبقاتی ونقش دولت کنونی هندوستان ، تضادهای موجود درزمینه رشد اقتصادی درمرحله کنونی وعواقب آنها وسرانجام مسائل استراتژی وتاکتیك تشکیل جبهه دموکراتیك ملی درهندوستان را نیز دربرمیگرفت • این اختلاف نظرها درویجایاواده برطرف نشد ، ولی وحدت حزب محفوظ ماند •

بطوریکه میدانیم بمناسبت حمله نیروهای مسلح جمهوری توده ای چین بخاك ما اختلاف نظرها تشدید گردید ووضع حزب سخت روبخرابی رفت • رهبران چینی میخواستند اختلاف مرزی باهندوستان را بزور اسلحه حل کنند واین امر برای کشورما عواقب سختی درپی داشت : مواضع ارتجاع هندوستان را تحکیم کرد ، اختلاف نظردرداخل حزب ما راتشدید کرد وآنرا دربرابر خطر انشعاب قرارداد •

این وضع بغرنج ترشد وقتی رهبران چینی تبلیغ آشکار برخورد گماتیکی وسکتاریستی خود رانسبت به اوضاع کشورما واینکه حزب کمونیست هندوستان ازچه استراتژی وچه تاکتیکی باید پیروی کند ـ آغازکردند • رهبران چینی علنا به تقبیح رهبری حزب ما پرداختند وآنرا رویزیونیست ومدافع دولت بورژوائی نامیدند و آشکارا شعارانشعاب حزب راعلم کردند • این مداخله ناهنجاررهبران چینی درامور حزب ما نقش بسزائی درگسترش حوادثی داشتکه به انشعاب درحزب کمونیست هندوستان انجامید • انشعابیون حزب موازی

تشکیل دادند وبرای برنامه ای ازخود اعلام کردند .

انشعابیون تزهائیرا که درطرح برنامه اقلیت پیشرکشیده شده بودند بصورت دگماتیکی وسکتاریستی خودرا که دربرنامه جدید آنها منعکس شده بود ـ برای تزهای خود ساختند . دراین سند اشراف میشود که دراوضاع واحوال بین المللی جدید " برای یکسلسله ازکشورهای عقب مانده وکمرشد پیرازاحرازاستقلال امکانات فراوانی برای استقرار دولت دمکراسی ملی فراهم میگردد " . سپس دران گفته میشودکه " طبقه کارگر رشد یابنده میتواند ازطریق استقرار تدریجی هژمونی خود درچنین دولتی کشوررا براه رشد غیرسرمایه داری سوق دهد بدون طی مرحله سرمایه داری بسوسیالیسم برسد " . آنگاه همانجا ادعامیشودکه : " ولی چنین امکانی درهندوستان برای ماوجود ندارد " .

برهانی که انشعابیون برای اثبات این نتیجه گیری میآورند اینستکه میگویند طی بیست سال اخیر بورژوازی ملی درهندوستان با استفاده ازقدرتحاکمه دولتی مواضع طبقاتی خودرا بزیان توده های خلق وازطریق سازش بند بست با امپریالیسم وزمینداران بزرگ تحکیم کرده وکشوررا براه رشد سرمایه داری انداخته است .

انشعابیون درطرح برنامه خود میگویند : " طی بیست سال اخیر انحصارات درهندوستان برشد عظیم رسیده وسرمایه داری درکشورتحکیم پذیرفته است . درچنین شرایطی سخن گفتن ازراه رشد غیرسرمایه داری وایجاد دولت دمکراسی ملی مستعد تامین پیشروی دراین راه ازواقعیت بدوراست . حتی وظائف اساسی دموکراتیک را درزمینه ریشکن ساختن سرمایه امپریالیستی انحصاری ومجتمع فئودالی ونیمه فئودالی ، که پایند کشاورزی مالیت ، بدون برکنار ساختن این دولت بورژوا ـ مالك ، که رهبری آن بدست بورژوازی بزرگ است ، نمیتوان بانجام رساند " .

انشعابیون براساس این تحلیل بیانفی امکان استفاده ازبخش بورژوازی ملی غیرمونوپولیست برای انجام وظائف اساسی انقلاب ضد امپریالیستی وضدفئودالی بی آنکه درفکرتدارك قوای سیاسی درکشورباشند هدفهای زیرین را بعنوان هدفهای درجه اول برای خلق هندوستان مقرر میدارند :

" ایجاد دولت دمکراسی توده ای متکی برائتلاف کلیه نیروهای اصیل ضدفئودالی وضدامپریالیستی برهبری طبقه کارگر . حصول این مقصود مقدم برهرچیز میطلبد تعویض حکومت ودولت کنونی بورژوا ـ مالك به دولت وحکومت زحمتکشان تحت رهبری طبقه کارگر برپایه اتحاد استوارکارگری ـ دهقانی ، ـ ایجاب میکند . فقط ازاین راه میتوان انجام سریع وکامل وظائف دموکراتیك اساسی انجام نشده انقلاب هندوستان راعملی ساخت وراه رسیدن بسوسیالیسم را برای کشورهموارساخت " . (تکیه روی کلمات ازما است ک.ا) .

این اقوال وکلماتی که روی آنها تکیه شده خصلت دگماتیك وسکتاریستی چپ روانه مواضع صاحبان آنهارا باروشنی کافی فاش میسازد . ازنقطه نظرانشعابیون مانه دراوضاع بین المللی ونه دراخل هندوستان هیچ تغییری روی نداده است . آنها درك نمیکنندکه بخش معینی ازبورژوازی غیرمونوپولیست هندوستان بطورعینی درانجام وظائف اساسی انقلاب ضد امپریالیستی وضدفئودالی ، که بدون انجام آن شالوده ریزی اقتصاد ملی واقعا مستقل ورفع کامل عقب ماندگی میسرنیست ـ ذینفع است . اینان وجود سیستم نیرومند سوسیالیستی تحت رهبری اتحاد شوروی راکه اکنون بعامل قاطع تکامل جهانی بدل میشود وبه تشدید فعالیت جریانها وپدیده های مترقی کمك میکند ـ نادیده میانگارند .

ازاینگذشته برای بخش معینی ازکمونیستهای هندی مفهوم واقعی راه رشد غیرسرمایه داری در شرایط هندوستان ـ کاملا روشن نیست .

باینجهت ما دراین مقال قصد داریم بشرح کوششهائی بپردازیم که حزب ما درهندوستان برای انطباق اندیشه های بزرگ اعلامیه سال ۱۹۶۰ مسکو یعنی احکام مربوط به دولت دمکراسی ملی وراه رشد غیرسرمایه داری برشرایط مشخص کشورما ـ بکار میبرد . بخش هشتم طرح برنامه حزب کمونیست

هندوستان درباره " انقلاب دموکراتیک طی راه رشد آینده " باین بحث اختصار دارد .

آیا تئوری راه رشد غیرسرمایه داری در مارکسیسم تئوری تازه ایست ؟ این تئوری در چه مواردی مطرح شده و چه میکاریحتی آن در مرحله کنونی چه تئاتازه ای را در بر دارد ؟ فقط باپاسخ دادن باین مسائل است که ما میتوانیم ارتباط متقابل میان تئوری دموکراسی ملی وشیوه جدید بکار بستن تئوری راه رشد غیرسرمایه داری را بدرستی درک کنیم .

اندیشه راه رشد غیرسرمایه داری در ارتباط با مسئله زیر مطرح شده است : کشورهای مستقل عقب مانده یا بعبارت دیگر کشورهائی که رشد صنعتی ندارند و در کشاورزی آنها مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی حاکم است چگونه باید گذار بسوسیالیسم را طی کنند ؟ آیا آنها باید نخست مرحله رشد سرمایه داری را طی کنند تا به رشد صنعتی برسند بمالنتیجه برای انقلاب سوسیالیستی آماده شوند ؟

این مسائل را انگلس در سال ۱۸۸۲ بمناسبت طرح مسئله مربوط به آینده مستعمرات کشور امپریالیستی انگلستان پس از آنکه انقلاب سوسیالیستی در آن به پیروزی رسیده باشد به پیش کشیده بود . در آنزمان طبعا باین مسئله نمیشد پاسخ داد و انگلس در نامه خود به کائوتسکی مینویسد درباره اینکه کشورهای مستعمره قبل از رسیدن به سازمان سوسیالیستی " " چه مراحل اجتماعی و سیاسی " باید طی کنند اکنون فقط میتوان به " فرضیات بی ثمر " پرداخت .

مسئله راه رشد غیرسرمایه داری برای کشورهای کم رشدی که از قید ستم استعمار و تسلط امپریالیسم خلاص میشوند برای نخستین بار در آثار داهیانه لنین مطرح شده است . تجربه اتحاد شوروی و یکسلسله از جمهوریهای آنکشور که از راه غیرسرمایه داری به سوسیالیسم رسیدند و نیز تجربه مغولستان صحت تزهای لنین را از مرحله رشد سرمایه داری را برای کشورهای کم رشده به ثبوت رسانده است .

این مسئله بعد ها ضمن اسناد کنگره ششم کمینترن درباره جنبش انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره مطرح شد . ولی در این اسناد ارزیابی نقش بورژوازی ملی تا حدود معینی صبغه سکتاریستی داشت . در همان حال که تصدیق میشد که بورژوازی ملی با امپریالیسم در حالت اپوزیسیون است گفته میشد که این اپوزیسیون همواره رفرمیستی و سازشکارانه است و بورژوازی ملی بسبب خصلت ضد انقلابی در برابر امپریالیسم سرتسلیم فرود میاورد .

براین اساس نتیجه گیری میشد که جنبش آزادیبخش باید تحت رهبری جبهه ملی واحدی که طبقه کارگر در آن باشد عملی شود و فقط در اینصورت است که استقلال واقعی بدست خواهد آمد . دولتی که در نتیجه این امر تشکیل میشود خصلت دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان را خواهد داشت و چنین دولتی ضمن اتحاد محکم با کشور سوسیالیسم پیروزمند میتواند انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را بانجام رساند و برای ساختمان سوسیالیسم مقدمات لازم یعنی صنایع و کشاورزی رشد یافته را براساس راه غیرسرمایه داری بوجود آورد .

این تئوری پس از جنگ دوم جهانی نیز تا سال ۱۹۵۶ یعنی تا تشکیل کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشت و حال آنکه تا آنزمان جهان دستخوش تغییرات اساسی شده بود . و این تئوری دیگر بهیچوجه با واقعیت تطبیق نمیکرد .

البته باید گفت که چین یکی از نمونه هائیست که صحت تزسابق را تایید میکند . در سال ۱۹۲۷ در نتیجه نخستین جنگ انقلابی داخلی بورژوازی بزرگ ملی تحت رهبری گومیندان در چین روی کار آمد . طی ده سال بعد در کشور رشد سرمایه کمپرادور و بوروکراتیک که با امپریالیسم پیوند محکم داشت و تحت کنترل امپریالیسم بود ، جریان یافت . بنابراین وظیفه عبارت بود از تعویض دولت ارتجاعی بورژوازی بزرگ کمپرادور با دولت " دموکراسی نوین " یعنی دیکتاتوری اتحاد مجموعه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تحت رهبری پرولتاریا . چنین دولتی ضمن اتحاد با کشور سوسیالیسم پیروزمند میتوانست انقلاب

ضد امپریالیستی وضد فئودالی را بسرانجام برساند وبرای ساختمان سوسیالیسم باپیروی ازراه غیرسرمایه داری مقدمات لازم را بوجود آورد .

تحلیل " دموکراسی نوین " درچین ، که درژانویه سال ۱۹۴۰ توسط مائوتسه تونگ انجام گرفته بود هنگامی تائید شدکه انقلاب توده ای چین درسال ۱۹۴۹ به پیروزی تاریخی نائل آمد . ولی این تجربه ، که بطورمکانیکی برای تمام جوامع تحت سم داده شده بود همچنان دراسناد کمینفورم جایگیربود . کشورهای تازه استقلال خود را تحت رهبری بورژوازی ملی بدست آوردند کشورهای فاقد استقلال واقعی واسیرچنگال امپریالیسم اعلام میشدند . بدینسان دول این کشورها درارد وگاه امپریالیستی وضد دموکراتیک قلمداد میشدند .

ولی کشورهای مستقلی که پس ازجنگ جهانی دوم درنتیجه انقلابی بزرگ جنبش آزادیبخش ملی در آسیاوافریقا بوجود آمدند درواقعیت امر یادونوع از برهای مصرحه درنظریه قدیم جورنمیآمدند یعنی نه حزب کمونیست آنها بانیمه مستعمره امپریالیستها بودند ونه حزب کمونیستهای دموکراسی توده ای . نوع جدیدی ازکشورها پابعرصه وجود گذاشته بودند که هندوستان ازآن زمره بود . درراس این کشورها بورژوازی ملی قرارداشت . کشورهای مزبور با امپریالیسم اتحاد تنگاتنگی نداشتند ومن حیث المجموع سیاست صلح وعدم الحاق به بلوکها وسیاست ضد استعماری را تعقیب میکردند . گرچه این کشورها ازفشارهای اقتصادی امپریالیسم آزاد نبودند ، ولی برای ایجاد اقتصاد مستقل مبارزه میکردند وبمناسبات خود را باهردو اردوگاه سوسیالیستی وامپریالیستی حفظ میکردند .

واقعیت عینی چنین بود ، ولی برنامه ما سه سال ۱۹۵۱ که تحت نفوذ تئوری سابق تدوین شده بود این واقعیت را بکلی نادیده میگرفت . هندوستان کشور وابسته ونیمه مستعمره ای اعلام شد که زمامداران بورژوا ـ مالک آن تا دریه شالوده ریزی اقتصاد مستقل نبودند ودرسیاست خارجی هم گویا بهمجاوزامپریالیستی کمک میکردند وسیاست غیرصادقانه ایرا درزمینه صلح تعقیب میکردند

این اشتباه تنها ناشی ازآن نبود که ما تمام اهمیت تئوری انقلابی وبرنامه جدید بحران عمومی سرمایه داری را بحدکافی خوب درک نمیکردیم بلکه علاوه براین ناشی ازاین بود که درجنبش جهانی کمونیستی وازجمله درحزب ما گرایشهای نیرومندی درجهت کم بها دادن به اهمیت جنبش آزادیبخش ملی تحت رهبری بورژوازی ملی ونیز کم بها دادن باین واقعیت وجود داشت که بورژوازی ملی هنوزنقش انقلابی خود را بحدکمال نمود ارنساخته ودرجه شرکت آن درجنبش آزادیبخش ملی برحسب شرایط مشخص متفاوتست . این امر منشاء اشتباهات سکتاریستی وجد اماندن کمونیستها وطبقه کارگر ازجنبش آزادیبخش ملی بجای احراز هژمونی دراین جنبش گردید .

هندوستان درزمره کشورهای غیرمتعهد بست که برای رشد اقتصاد مستقل خود درراه سرمایه داری میکوشند . اینها کشورهای دموکراسی بورژوائی هستند که تاحدود معینی ازآزادیهای بورژوا ـ دموکراتیک برخوردارند . هندوستان درعرصه جهانی ازصلح وهمزیستی مسالمت آمیزطرفداری میکند وسیاست عدم الحاق به بلوک هارا تعقیب میکند وعلیه استعمارمبارزه میکند . اردوگاه سوسیالیستی وجنبش جهانی کمونیستی اقدامات ترقیخواهانه وضد امپریالیستی کشورهائی نظیر هندوستان پشتیبانی میکنند ومنظورتقویت استقلال اقتصادی آنهابآنها کمکهای اقتصادی مبذول میدارند .

واما توده های زحمتکش هندوستان نسبت به دولتی که درعین تعقیب راه سرمایه داری اقتصاد مستقل برای خود شالوده ریزی میکند وبمردم برخی آزادیهای بورژوائی میدهد چه روشی دارند ؟

توده ها به تجربه شخصی درمی یابندکه راه سرمایه داری برای شالوده ریزی اقتصاد مستقل بار اقتصادی سنگینی را بدوش آنها تحمیل میکند وسطح زندگی آنهارا بالا نمیبرد بلکه برعکس تنزل میدهد . توده ها می بینندکه بارشد سرمایه داری هرشد انحصارات وتمرکزبیشتراکم سرمایه زمینه روزبروزمساعدتری

برای فعالیت نیروهای ارتجاعی فراهم میشود واین نیروها به اعمال فشار بردولتی پرداز ند تا بدینطریق دولت را وادار به تغییر سیاست خود وتعقیب سیاست جانبداری از امپریالیسم ودشمنی بادموکراسی نمایند .

توده های وسیع زحمتکشان باوضوحی بیشتر از پیش مرشکستگی راه سرمایه داری را برای احراز استقلال اقتصادی وترفیع سطح زندگی مشاهده میکنند .

آیا هندوستان باتعقیب راه سرمایه داری میتواند استقلال اقتصادی بدست آورد یعنی بدرجات عالی صنعتی کردن برسد وکشاورزی رشد یافته ومترقی بوجود آورد ؟

چنین امکانی را البته نمیتوان منتفی دانست . راه رشد سرمایه داری برای پیشرفتی ملی من حیث المجموع بکلیه امکانات برای نیل به هدفهای طبقاتی اش فراهم میسازد . ولی چنین راهی طبعا طولانی خواهد بود وبارتوانفرسائی بدوش توده های بزرگ خواهد گذاشت ومصائب فراوان گریبانگیر آنها خواهد نمود ومصالح ملی کشور را درمعرض خطر قرارخواهد داد .

برای ارزیابی صحیح این امکان باید هم ازهرگونه توهمی درباره سرمایه داری اجتراز کرد وهم از پرسبادادن به تاثیرات دوران جدید .

حزب کمونیست هندوستان وظیفه سرنگونی بیدرنگ دولت موجود را دربرابر خود قرارنمیدهد بلکه مساعی خود را برای انجام دووظیفه زیرین متمرکز میسازد :

۱ ـ متارد ومجزاکردن پیرکنار ساختن نیروهای ارتجاعی که برای بقهقرابازگرداندن چرخ تاریخ و سوق کشور براه جانبداری از امپریالیسم ودشمنی بادموکراسی میکوشند .

۲ ـ توسعه دامنه مبارزه علیه دولت برای جلوگیری ازگرائیدن براست وواردشدن براهی که ارتجاع دولت را بدان سوق میدهد ، بسیج واتحاد تمام نیروهای میهن پرست برای شالوده ریزی اقتصاد ملی مستقل براساس راه غیرسرمایه داری ، ایجاد چنان تغییراتی درسیاست وساختمان دولت که اجرای این سیاست راتسهیل کند .

توده های مردم درقبال رنجها وخطرات مبارهای سنگینی جدیدی که راه سرمایه داری بآنها تحمیل میکند برای سوق کشور براه دیگر مجاهد تمیورزند . آنها ازخود میپرسند : آیا هندوستان باید ازراه سرمایه داری به پیش برود وآیا راه دیگری وجود ندارد ؟ راه سرمایه داری خود را درانظارتوده ها خلق بی اعتبارکرده است . زندگی بمردم ما میاموزدکه باسیر کشور درراه رشد سرمایه داری نمیتوانند از بند استثمار، فقروگرسنگی نجات یابند . ازاینجاست علاقه روزافزون مردم ما به اندیشه های سوسیالیسم که جوابگوی تمایل آنها به پیشرفت سریع وتامین زندگی بهتراست . ونیز ازاینجاست که طبقه حاکمه هند و حزب آن یعنی حزب کنگرعملی هندوستان امروزساختمان " کشور سوسیالیستی " را هدف خود اعلام میکنند .

واما اصول اقتصادی برنامه ریزی دولتی که بگفته خود هدف شالوده ریزی اقتصاد ملی مستقل ، ترفیع سطح زندگی مردم والغاء نابرابری اقتصادی واجتماعی را تعقیب میکند ـ کدامست ؟ این دولت صنایع سنگین دربخش دولتی احداث میکند ، اصلاح ارضی انجام میدهد ودموکراسی را حفظ میکند . این اصول بنا براظهارات حزب حاکمه اصول مترقی است .

ولی شکلی که درجریان عملی برنامه ریزی باین اصول تحقق میبخشد جزگرانبارکردن بیش ازپیش وتشدید رنج ودردتوده های خلق نتیجه دیگری ببارنمیاورد واصولا رشد مستقل کشورمارا بخطرمیاندازد .

برنامه ای که ما درمقابل این برنامه بخلق خود عرضه میداریم عبارتست ازبرنامه انجام انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی وضد فئودالی . ما لازمیدانیم قبل ازهرچیزجریان تقویت سرمایه داری انحصاری را درهندوستان متوقف سازیم ، کنترل سرمایه خارجی را براقتصاد خود براندازیم ، بخش دولتی مستقل از انحصارات خارجی راکه برپایه دموکراتیک عمل کند واهرم نیرومندی برای احداث صنایع ملی واقتصاد مستقل

باشد ــ توسعه دهیم، تحکیم بخشیم، جلوی رشد گروههای انحصارگر را بگیریم و قدرت اقتصادی آنها را درهم شکنیم، تسلط مالکان بازمانده های فئودالی را ریشه کن سازیم، اصلاح ارضی عمیق و اساسی بسود دهقانان انجام دهیم و تسلط سرمایه ربا خوار و سرمایه تجاری بیانکی را از کشاورزی براندازیم.

این برنامه از نظر ماهیت خود برنامه راه رشد غیرسرمایه داری یعنی راهیست که در نتیجه انجام تحولات عمیق ــ نیروهای مولده را در صنایع و کشاورزی آزاد میکند و آهنگ سریعی را در زمینه رشد اقتصادی تامین میکند، سطح زندگی زحمتکشان را بالا میبرد، برای شرکت فعال آنها در تولید امکانات لازم فراهم میسازد.

بدینسان برنامه ایکه ما پیشنهاد میکنیم نه برنامه ضد سرمایه داری است، زیرا الذا تمام مناسبات سرمایه داری را پیش بینی نمیکند) و نه برنامه ساختمان بیدرنگ سوسیالیسم. این مطلب را باید بسا نهایت روشنی درنظر کرد.

برنامه ما برنامه شالوده ریزی اقتصاد ملی مستقلی است که در عین حال جلوی رشد سنتی سرمایه ــ داری را میگیرد و به کشور ما امکان میدهد وظائف خود را در زمینه شالوده ریزی اقتصاد پایدار و بمراتب کمتر و یا سرعت بمراتب بیشتر بانجام رسانیم.

مبارزه برای عملی ساختن این راه موجبات لازم را برای حل بحران مضاعفی که در اثر اجرای برنامه اقتصادی دولت حزب کنگره بروز کرده است ــ فراهم خواهد ساخت. این بحران مضاعف بدینقرار است: نخست آنکه برنامه ریزی اقتصادی و بازتوزیع الیت ــ ریت حاضر موجب رشد انحصارات، تشدید نفوذ آنها در دستگاه دولتی، بخشرد ولتی، افزایش هنگفت میزان سود این انحصارات، تشدید بدفساد و ارتشا سگردد و مجموع این عوامل بنوبه خود کاررا به بروز بحران در زمینه مواد خام وارزمیکشاند و جلوی رشد اقتصادی کشوررا میگیرد. این امر زمینه را برای تشدید ارتجاع و به نتیجه رسیدن تلاشهای آن برای تعمیم گذاشتن سیاست ملی یعنی سیاست رشد مستقل و عدم الحاق به بلوک ها ــ هموار میسازد. دوم آنکه برنامه ریزی اقتصادی دولتکنونی حزب کنگره بارگرانی بدوش مردم تحمیل میکند و هرشدت رنج های آنان میافزاید بی آنکه به ترفیع سطح زندگی کمک کرده باشد.

راه پیشنهادی ما برای حل مسئله منابع امکان بوجود میآورد و بسیج منابع داخلی کشوررا از طریق ملی کردن بانکها، صنعت نفت، بازرگانی خارجی و سایر رشته های عمده اقتصاد که هم انحصارات خارجی در آن نفوذ دارند و هم انحصارات هندی ــ میسر میسازد.

راه پیشنهادی ما آزاد شدن وجوه لازم را از طریق ملی کردن و توسعه بخش دولتی، مبارزه در راه انجام اصلاح ارضی و بهبود شرایط زندگی و کار توده های بزرگ دهقانان متوسط و شهید ست و کارگران کشاورزی از طریق توسعه شرکت های تعاونی و کمکهای فنی و مادی بآنان پیش بینی میکند. مجموعه این عوامل شرایط لازم را برای بالابردن سطح زندگی مردم بوجود خواهد آورد.

بدینسان ما ضمن تعریف این راه در تقابل یعنی راه غیرسرمایه داری و مبارزه برای عملی ساختن آن برنامه ریزی کنونی را که با وجود مبتنی بودن بر سه اصل مترقی پیشگفته بشیوه ای اجرا میشود که ناگزیر به رشد سرمایه داری با تمام جنبه ها و تضاد های آن میانجامد ــ سخت انتقاد میکنیم.

در عین حال ما در اتخاذ خط مشی نشان میسازیم که یگانه راه شالوده ریزی اقتصاد ملی مستقلی که امکان اجتناب از بحران ها و خطرات ناشی از فعالیت تخریبی ضد ملی ارتجاع را در بر داشته باشد عبارتست از اتخاذ راهی که ما پیشنهاد میکنیم. بهمین جهت هم ما برآنیم که بر پایه این برنامه میتوان تمام قشرهای ترقیخواه مردم را از جمله بخش بزرگی از بورژوازی ملی غیرمونوپولیست را متحد ساخت.

علت پیدایش این امکانات در مرحله سوم بحران عمومی سرمایه داری تنها آن نیست که سرمایه داری

بکلی خود را بی اعتبار کرده است بلکه در عین حال اینستکه سیستم سوسیالیستی و در راس آن اتحاد شوروی بعنیروی قاطع تادر به درهم کوبیدن هرتجاوز امپریالیستی بدل میگردد ومیتواند به کشورهای رشد یابنده کمکهای اقتصادی مبذول دارد واین امر بکشورها ی مزبور امکان میدهد ریزی اقتصاد ملی مستقل واحتراز ازمخاطرات ناشی ازرشد سرمایه داری رامیدهد .

خلق ما چگونه میتواند باین راه بهتر گام گذارد ؟ بنظرما جواب این سئوال باید چنین باشد : از طریق تعویض دولت کنونی بورژوا ـ دمکراتیک با دولت دمکراسی ملی . دمکراسی ملی بمعنای دمکراسی بورژوائی نیست که در آن نقش قاطع را بورژوازی ملی ایفامیکند . ونیز دمکراسی ملی دمکراسی سوسیالیستی نیست که در آن نقش قاطع را طبقه کارگر با استفاده از پشتیبانی اکثریت قریب بتمام مردم ایفامیکند . این دمکراسی بسبب خصلت پیگیر ضد امپریالیستی وضد فئودالی خود با دمکراسی بورژوائی تفاوتکیفی دارد : شیوه اعمال دیکتاتوری واستبدادی را در کارکشور دارد مورد میداند ودمکراسی وسیع وشرکت فعال خلق و سازمانهای آنرا در انجام اصلاحات وتحولات اجتماعی وتنظیم سیاست دولت تامین میکند . در این دولت بر خلاف دولت دمکراسی بورژوائی تناسب قوا بسود پرولتاریا تغییرمیکند بدینمعنی که پرولتاریا با بورژوازی ملی در حکومت شریک میشود . بدینجهت چنین دولتی به اقماری تبدیل میشود که برشد کشور در راه غیر سرمایه داری کمک میکند .

حزب ما در کنگره فوق العاده خود در آبان سال ۱۹۵۸ تشکیل شد دو مهم دیگری بجلو برداشت وراهی راکه ما برای مبارزه معین کرده بودیم از نظر علمی توجیه کرد . ما براساس اعلامیه سال ۱۹۵۷ کمونیست در یکسلسله از کشورها این امکان فراهم آمده است که طبقه کارگر وحزب آن بتوانند شرایط لازم را برای تحقق مسالمت آمیز انقلاب سوسیالیستی بوجود آورند ـ در مقدمه اساسنامه حزب خود تز زیرین را قید کردیم :

" حزب کمونیست هندوستان برای بدست آوردن دمکراسی کامل وسوسیالیسم از راه مسالمت آمیز ـ مجاهدت میورزد هرآنجا که طبقه کارگر ومتحدین آن از طریق توسعه جنبش توده ای نیرومند وبدست آوردن اکثریت در پارلمان وپشتیبانی از آن بوسیله اقدامات بزرگ بشرکت توده های مردم ـ میتوانند مقاومت نیروهای ارتجاع را درهم شکنند وپارلمان را به افزارارادهٔ خلق برای انجام تغییرات اساسی در زمینه های اقتصادی اجتماعی ودولتی بدل سازند " .

راه مسالمت آمیز پیشنهادی ما را نباید با " راه پارلمانی " رفرمیستی یکی دانست . نظریه بورژوا ـ رفرمیستی درباره راه پارلمانی بنای کار را بر یکحالی تدهها وخصلت صوری دمکراسی میگذارد وباینجهت حکومت صاحبان بدره زرونیروی آنها که تکیه گاه برای آن اهمیت قاطع دارد نه اراده خلق . ولی راه مسالمت آمیز که در اساسنامه حزب ما تصریح شده است عبارتست از مبارزه سرسخت وپیگیر اکثریت قریب بتمام مردم ما در راه ـ بین حقوق دمکراتیک ، آزادی بیان وقلم وآزادی اجتماعات وتامین دمکراسی پارلمانی ، که در جریان مبارزه آزادیبخش ملی ما بدست آمده است ، تا بدینوسیله بتوان اراده خلق را بدولت تحمیل کرد وهدفهای مبرم ملی واجتماعی را عملی ساخت .

مارکسیسم ـ لنینیسم بما میآموزد که پرولتاریا وحزب آن باید از تمام حقوق دمکراتیکی که مردم در جریان مبارزه سرسخت بدست آورده اند برای بسیج کردن توده های بزرگ مردم ، متحد ساختن آنها بوجود آوردن سازمانهای طبقاتی وتوده ای تابع انضباط عالی ، تربیت آنها با روح اطمینان به نیروی خود ونیز برای تحکیم اراده انقلابی آنها در مبارزه بخاطر نیل به هدفهای مبرم ملی واجتماعی ـ استفاده کند . لنینیسم بما میآموزد وتجربه تایید میکند که طبقات حاکمه هیچگاه داوطلبانه از حکومت خود چشم نمیپوشند ولذا باید آماده بود برای آنکه در صورت لزوم از شیوه اعمال قهرمسلحانه نیز استفاده کرد . همه چیز منوط بآن خواهد بود که آیا مبارزه مسالمت آمیز توده ها که کار را به منفرد ساختن طبقات حاکمه میکشاند این طبقات را وادار به تسلیم

خواهد کرد یا اینکه آنها در این یا آن مرحله بمقابله مسلحانه برخواهند خاست • پرولتاریا وحزب آن هرگز نباید این امکان را از یاد ببرند بلکه همواره برای برخورد با آن آماده باشند • اگر کارتد ارکی جدی انجام گیرد دست زدن بشیوه های غیرمسالمت‌آمیز چنانچه اینکار ضرورت پیدا کند دشوارنخواهد بود • ولی تلاش برای دست زدن بشیوه های غیرمسالمت‌آمیز بدون چنین تد ارکی جزپیمده گوئی وکشاندن کارگران باجراجوئی نتیجه ای ببارنخواهد آورد •

محتوی عمد مبارزه پرولتاریا برای تامین راه مسالمت‌آمیز عبارتست از مبارزه سرسخت بخاطر استفاده ازحقوق دموکراتیکی که برای دفاع از دموکراسی وتوسعه آن بدست آمده است • ماهیت انقلابی این مبارزه و وجه تمایز آن با نظریه رفرمیستی در همین است • لنین در کتاب " دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک " ودر آثار دیگر خود نوشته استکه پرولتاریا وحزب آن برای بدست آوردن هرگونه در انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک باید در راس مبارزه در راه دموکراسی قرارگیرند • در هندوستان امروز یکسود ولت بورژوائی درحکومت استکه سیاست عدم الحاق به بلوک‌ها وتبیل باستقلال اقتصادی وتامین حدود معینی ازدموکراسی را تعقیب میکند ودرعین حال شیوه های ضد خلق وضد دموکراتیک رابکارمیبرد ، سرمایه داری راتوسعه میدهد ومرشد نیروهای ارتجاعی گشته‌میکند • ازسوی دیگر در هندوستان آنجریان ارتجاعی که میکوشد سیاست‌طی راتعیم گذارد بنیاد دموکراسی موجود را منهدم سازد ـ قوت میگیرد •

در این اوضاع واحوال راهمبارزه ووحدت پیشنهادی حزب ما ، راه ایجاد وسیعترین جبهه نیروهای میهن پرست بمنظور وارد ساختن شکست بارتجاع وواد ارساختن طبقه حاکمه به چپ گرائی در سیاست مقدم برهرچیز عبارتست ازراهمبارزه بخاطر دموکراسی وسیع وتوسعه مستمر دموکراسی •

محتوی دموکراتیک راهما در زمینه مبارزه ووحدت دو جانب دارد : ملی وطبقاتی • جانب ملی عبارت است از مبارزه در راه تحکیم حاکمیت ملی ، احراز استقلال اقتصادی ، رستاخیز ملی همه جانبه ، محوکلیه اشکال نابرابری فئود الی وعقب ماندگی • جانب طبقاتی عبارتست ازافشای سرمایه داری وراه رشد سرمایه داری ونشان دادن این مطلب که منافع طبقاتی بورژوازی ملی درجریان مبارزه برای تحقق راه رشد غیرسرمایه داری بامنافع ملی تصادم پیدا میکند " ونیز این راه عبارتست ازمبارزه در راه محو ود ساختن ومحو انحصارات خارجی وهندی در اقتصاد ما وتقویت نقش دولت وزحمتکشان وطبقه کارگر وهمچنین نقش اتحاد کارگران ود هقانان •

این دو جانب باهم بستگی متقابل دارند • مبارزه ت از ایجاد جبهه وسیع دموکراتیک ملی که برپایه اتحاد پیکارجویانه تمام عناصر میهن پرست ود موکراتیک کشور استوار خواهد شد ونقش طبقه کارگر در آن بسی بالا خواهد رفت • این راه رویهمرفته شامل توسعه وتعمیق دستاوردهای دموکراسی که ثمره ارزنده مبارزه ما در راه استقلال ملی است ونیز شامل مبارزه توده ای مسالمت‌آمیز توام با استفاده از دموکراسی پارلمانی وسرانجام شامل رستاخیز ملی همه جانبه وپیشروی بسوی سوسیالیسم خواهد بود •

واما در مورد مسئله حکومت باید گفت که شعار جوابگوی این راهمبارزه وجوابگوی جبهه وسیع تمام نیروهای میهن پرست عبارتست ازتشکیل دولت دموکراتیک بورژوا ـ دموکراتیک که نمایندگان منافع تمام بورژوازی واز جمله نیروهای دست راستی آنست وسیاست‌شوسان وسازش با ارتجاع را تعقیب میکند ـ با دولت دموکراسی ملی ویا آنطورکه در قطعنامه مسئله کنگره ما در رویحا یاد اشده میشود ـ با دولت جبهه دموکراتیک ملی •

میتوان گفت که دولت دموکراسی ملی با دولت دموکراسی توده ای نیز ، که برنامه سال ۱۹۵۱ ما چگونگی انطباق آنرا برشرایط هندوستان بعنوان یک نظریه مطرح ساخته بود ـ تفاوت خواهد داشت • بنظر ما در هندوستان قائل شدن تمایز زیاد در ترکیب طبقات شرکت‌کننده در کارکشوداری در شرایط دموکراسی ملی ودر مراحل اولیه دموکراسی توده ای (سوسیالیستی) در نظر گرفته نشده بود • ولی تفاوت اساسی آنستکه در دولت دموکراسی توده ای که در اسناد سابق از آن صحبت شده است فقط طبقه کارگر در راس اتحاد نیروهای طبقاتی میهن پرست قرار دارد وحال آنکه در دموکراسی ملی رهبری این اتحاد میتواند منحصرا بطبقه کارگر تعلق نداشته باشد •

بخش مترقی بورژوازی ملی در چه شرایطی با اتحاد با طبقه کارگر و نیروهای دمکراتیک مجبور خواهد شد ؟ این پروسه سهل و آسان نیست • در کشورها در اثر رشد اقتصادی (رشد سرمایه داری وانحصارات) یک جریان ارتجاعی پدید میگردد که نماینده آن حزب " سوا نانترا " وچند حزب مذهبی دیگر است • این احزاب نیروهای ارتجاعی را در جارچوب دولت علی بورژوائی متحد میسازند • این نیروها آشکار خواستار: پیروی سیاست ملی عدم الحاق به بلوکها هستند میا توسعه بخش دولتی وانجام اصلاح ارضی وتوسعه دمکراسی مخالفت میکنند • با آنکه این جریان رشد میکند ولی بخودی خود چند ان نیروئی ندارد • ولی در داخل خود حزب حاکمه کنگره نیز یک جناح راست هست که در سیاست ملی از داخل کارشکنی میکند • در عین حال در حزب حاکمه یک جناح چپ بوجود میآید که با قطعیت از تعقیب سیاست ملی دفاع از میکند • در صفوف بورژوازی ملی وحزب حاکمه جریان قشربندی صورت میگیرد • این جریان هنوز عمق پیدا نکرده وآهسته رشد میکنند • جناح چپ داخل حزب کنگره هنوز خیلی نیرومند نیست وهنوز با قاطعیت کافی مبارزه نمیکند •

ما این جریان قشربندی را بهنگام تنظیم سیاست خود در رابطه با واداد رنظر گرفتیم • متذکر میشویم که این جریان پس از کنگره وایداواداده با وجود وضع بغرنجی که در نتیجه حمله نیروهای چینی بمشد ید اختلافات مرزی پیش آمد ــ نه فقط متوقف نشد بلکه برعکس سرعت بیشتری بخود گرفت • در عین حال هم امپریالیستهای امریکا وهم نئوکلونیالیستها فشار خود را برهند وستان تشدید میکنند • این عامل دیگری است که بجریان قشربندی کمک میکند •

در این شرایط افتراق نیروهای دمکراتیک بفقدان وحدت در داخل خود حزب کمونیست به راست کمک میکند • ولی اگر ما بتوانیم براین افتراق فائق آئیم وجنبش وسیع دمکراتیک ملی را اوج دهیم آنوقت برای تشدید جریان قشربندی در صفوف بورژوازی ملی ودر حزب کنگره ملی هندوستان بهشود: نیرو متناسب تا بسود طبقه کارگر وتمام قشرهای دمکراتیک امکانات واقعی پدید خواهد آمد • اینها مستقدمات لازم برای تشکیل جبهه دمکراتیک ملی واعلام شعار دمکراسی ملی •

چنین استنتاجی به انقلابی درباره دولت دمکراسی ملی • این دولت در جریان مبارزه حاد دمکراتیک در سراسر کشور پدید خواهد آمد • این مبارزه موجب انفراد وشکست قشرهای ارتجاعی منوپولیستی بورژوازی وعناصر فئودال خواهد شد •

وحدت با بخش میهن پرست بورژوازی ملی در زمینه این مبارزه که از لحاظ شکل ملی است ودر آن توده های کارگر ودهقانان وعناصر دمکرات نیروی محرکه هستند ، بوجود خواهد آمد • دولتی که بر تاج امواج جنبش توده- ای سراسر کشور پدید میگردد در بیشتر نهاد های درونی چندی را در ذات خود نهفته خواهد داشت که آن تضاد های میان بورژوازی ملی ومردم عادی است • ولی در زیر فشار دائم جنبش توده ای این دولت مجبور خواهد شد یکدل عمل کند برنامه رشد ملی را از راه غیر سرمایه داری یعنی از طریق براندا ختن انحصارات خارجی ومبارزه کردن گروه انحصارگران هندی وانجام اصلاح ارضی رادیکال وتوسعه دمکراسی انجام دهد • بدین طریق شرکت فعال طبقه کارگر در حیات اقتصادی وسیاسی کشور تامین خواهد شد •

در این رهگذر تناسب قوا دائما بسود طبقه کارگر واتحاد کارگران ودهقانان تغییر خواهد کرد واین امر پنجه خود راه را برای تحکیم نقش رهبری کننده طبقه کارگر در دولت هموار خواهد ساخت • پیدا نشان شرایط لازم را برای آغاز با اطمینان سوسیالیسم فراهم خواهد کرد • این واقعیت بجای خود محفوظ خواهد ماند که بموازات حدت تضاد های اجتماعی بورژوازی ملی بیش از پیش بسوی سازش ومصالحه تمایل نشان خواهد داد • اما بخش میهن پرست بورژوازی ملی را میتوان وباید در ترکیب جبهه دمکراتیک ملی وارد کرد • اوظائف دمکراتیک ملی بدینطریق بانجام میرسد • در چنین شرایطی ما انیشتها باید بجستجوی راهی بپردازیم که در اوضاع واحوال مشخص کنونی بورژوازی ملی را در این جبهه نگاهدارد وتمایل آنرا بسازش ومصالحه خنثی کند •

اینکار را فقط از طریق استفاده از جریان قشربندی در صفوف بورژوازی ملی میتوان انجام داد • برای

وارد ساختن شکست بگروههای ارتجاعی انحصارگرا نوسایرعناصر مرتجع ومنفرد ساختن جناح افراطی راست درحزب کنگره ملی ودرمحافل حاکمه باید جنبش دموکراتیک نیرومندی را درسراسرکشوربرای اجرای پیگیر سیاستملی بسیج کرد . ضمنا طبقهکارگر وتودههای دهقان باید دراین جنبش نقش قاطع داشته باشند . این‌جنبش میتواند شرایط را برای اتحاد تماخیروهای دموکراتیک وازجمله بخش میهن پرست بورژوازی ملی درجبهه دموکراتیک ملی فراهم سازد .

مختصات وضعی که طی چند ماه اخیر پس ازمرگ حوادث‌العمل ثبرو درکشورما بوجود آمده درزمینه اقتصادی عبارتست ازبحران حاد ناشی ازترقی قیمتهابویژه نرخ غلات وبرخی اشیاء مورد احتیاج درجه اول کهمنافع تودههای بزرگ لطمه سختمیزند وسطح زندگی آنهارا کاهشمیدهد . درزمینه سیاسی مختصات این‌وضع عبارتست ازفشارروزافزون نیروهای ارتجاعی افراطی راست وگروههای متنفذ انحصارگران بردولت . هدف آنها ازاین فشار آنستکه دولت را مجبورکنند براست بگراید ونیز آنستکه سیاستملی را عقیم گذارند وچرخ تاریخ را بعقب برگردانند .

اتحاد محکمنیروهای دموکراتیکواقداماتمشترکی که درمبارزه وسیعتوده ای ماههای اخیربعنی در مبارزه برای بهبود زندگی توده ها وعلیه فشار مرتجعین ونیزبرای وادارساختن دولت به اتخاذتدابیرفوری مترقی نظایر واگذاری بازرگانی غله به دولتوملی کردن بانکها انجام گرفت صحت کامل سخنانی راکه درطرح برنامه ما بیان شده است به ثبوت میرساند . درآنجا گفته شده است : " شرایط عینی برای گسترش جنبش وسیع درسراسر کشور ... وتشکیل جبهه دموکراتیک ملی ... کاملا مساعد است ... شعارتشکیل جبهه دموکراتیک ملی وسپس‌تشکیل دولت این‌جبهه یعنی دولت دموکراسی ملی امروزنیروی بسیج کننده عظیمی دارد وبهمین جهت ما این شعاررا برای مرحلهکنونی شعاراساسی معین کرده ایم " .

برخی از درسهای جنگ داخلی در یونان

زیسیس زوگرافوس

پانزده سال از پایان جنگ داخلی یونان ۱۹۴۶ ـ ۱۹۴۹ میگذرد . امروز در کشور ما وضع جدیدی بوجود آمده است ، که خاتمه عمده آن عبارتست از : سرنگونی دولت ۱۰ار۱۰ (۱) دستگاه گوتپ بفرمان الیگارشی ثروتمندان بزرگ وانحصارگران خارجی ونمایندگان نئوفاشیسم ، پیروزی نیروهای دمکراتیک در انتخابات ، جنبش فعال توده های مردم بخاطر دموکراتیزه کردن واقعی زندگی داخلی کشور .

در این شرایط جدید برخی نتایج و درسهائی که از دوران جنگ داخلی ناشی میگردد اهمیت زیاد دارد .

مقاومت ملی وجنگ داخلی

درباره جنگ داخلی سالهای ۱۹۴۶ ـ ۱۹۴۹ نمیتوان جدا از جنبش مقاومت ملی سال ۱۹۴۴ ومقاومت ۵ ماهه سال ۱۹۴۴ سخن گفت ، زیرا این جنبش واین مقاومت در همانحال که منشعبی پایان نیرو برای مبارزه ملی بودند ، نیز عمیقا وبطور بنیادی هم برای این مبارزه بارث گذاردند ، که تاثیر قاطعی در روند آتی جنبش ملی آزادیبخش داشتند .

شرکت مردم در مقاومت ملی ومقاومت ماه ۵ سال ۱۹۴۴ زیر رهبری جبهه ملی آزادیبخش ۱۰ آ۰ ام ، که حزب کمونیست یونان قلب آنرا تشکیل میداد دامنه این جبهه را گسترش داد ، حس اتحاد بهنیروی خودرا در آن تقویت نمود ، بآن امکان داد که ثمرات حاکمیت خلق را ببیازماید وآنرا امیدوار سازد که رهائی از ستم هیتلری در دوران پس از جنگ باحل دموکراتیک معضلات داخلی کشور و رشد مسالمت آمیز دموکراتیک آن همراه خواهد بود .

رهبری حزب کمونیست یونان با تمرکز تمام سعی حزب در راه مبارزه میلیونهای متفقین علیه آلمان هیتلری کار درستی انجام داد . لیکن رهبری حزب در سائر امپریالیستهای انگلیسی رافاقد نساخت ، باآنسان بمقابله نپرداخت ومردم را برای مبارزه علیه مداخلات آنان آماده ننمود واراده متعهد مردم را برای مبارزه در راه رشد دمکراتیک کشور بسیج نکرد .

عقب نشینیها وخطاهای مکرر رهبری حزب کمونیست یونان موجب شد که در نتیجه مداخله مسلحانه امپریالیستها در دوران پس از جنگ حکومت بدست الیگارشی ثروتمندان بزرگ چاکر بیگانگان بیفتد . تسلط امپریالیسم خارجی دوباره بمرد تحمیل شد و دشواریهای جدی تازه ای در مبارزه مردم یونان بوجود آمد .

طی تمام سالهای پس از جنگ ارتجاع داخلی وخارجی باتحریف حقایق سعی دارند مسئولیت جنگ داخلی را بعهده حزب کمونیست یونان بگذارند . ولیکن با گذشت زمان دلائل انکارناپذیر بیشتری بدست میآید حاکی از اینکه بخصوص الیگارشی ثروتمندان بزرگ یونان وامپریالیستها بودند که میهن ما را گرفتار جنگ داخلی کردند .

---

(۱) ـ ۱۰ار۱۰ . حزب اتحاد ملی رادیکال ، نمایند منافع سرمایه های بزرگ یونان ووابسته بانحصارهای خارجی است . (هیئت تحریریه مجله) .

حقایق بسیاری گواه بر آنستکه امپریالیستهای انگلیسی پس از اطمینان یافتن که دیگر نمیتوانند از طرق سیاسی جنبش مقاومت ملی یونان را تابع هدفهای امپریالیستی خویش سازند ، با تمام قوا کوشیدند در این جنبش انشعاب بوجود آورند و آنرا تار و مار کنند و سعی داشتند از همان دوران اشغال هیتلری آتش جنگ داخلی را برافروزند . مداخله مسلحانه ایکه در دسامبر سال ۱۹۴٤ بوسیله آنان ترتیب داده شد ، همین هدف را تعقیب مینمود . آنها در سال ۱۹٤٦ از توخلق مارا بجنگ داخلی واداشتند تا بهدف خود یعنی احیاء مونارکو فاشیسم و استقرار حکومت نیروهای خیانتکار دست راستی که آلت گوش بفرمان آنان بودند تحقق بخشند .

رئیس هیئت نظامی بریتانیا در یونان ا . مای برس ، با استناد به دستورهای سیاسی که در اواخر ماه آوریل سال ۱۹٤۳ از قاهره دریافت داشته بود ، مینویسد : " ولی از آنجاکه ایجاد حداقل در الاس (۱) و آ . ام ، که هدفشان با هدفهای جنبشهای معتدل تر یونان متضاد میباشد ، غیرممکن بنظر میرسد ، مقامات قاهره معتقدند ، که پیراژهائی یونان جنگ داخلی تقریبا ناگزیر میباشد " .

در سپتامبر سال ۱۹٤۳ بود که چرچیل تلگراف زیررا به ژنرال ایسمی برای ابلاغ بکمیسیون روسای ستاد ، مخابره نمود : " اگر آلمانها یونان را ترک کنند ، ما حتما بایستی بتوانیم پنجهزار سرباز بریتانیائی را بازره پس بوسایط نقلیه زرهی با اسلحه نوع " برن " به آتن گسیل داریم " (۲) . بطوریکه خود چرچیل متذکر میشود ، این نخستین کتابچه ای از این بود که " ما ، احتمالا ، ناگزیر خواهیم بود هنگام آزادی یونان در امور داخلی آن مداخله نمائیم " (۳) . پیراژشتماه چرچیل توضیح میدهد که مداخله مسلحانه ایکه بوسیله او پیش بینی شده باید هرچه ممکن است زودتر انجام گیرد بصحبت فقط در انتخاب لحظه مناسب میباشد و مینویسد : " من ، بالاتر دید تصادم با ا . آ . ام را پیش بینی میکنم و در صورت انتخاب زمینه مساعد ، ما نباید از این تصادم پرهیز نمائیم " (٤) .

و امپریالیستهای انگلیسی جنبه مداخله مسلحانه ای را در لفافه تقاضای الیگارشی ثروتمندان بزرگ یونان در دسامبر سال ۱۹٤٤ بمرحله عمل درآوردند و بعدها آنرا ادامه دادند .

پیراژشکست ماه دسامبر سال ۱۹٤٤ و عقد موافقتنامه وارکیزکه آ . ام و حزب کمونیست یونان ناگزیر بودند همراه با هیئت نمایندگی دولت آنرا امضاء نمایند وطبق آن الاس متعهد به تسلیم اسلحه گردید ، وضع سیاسی کشور بدینقرار بود .

ارتجاع که بیاری سلاح خارجی بحکومت رسیده بود ، موافقتنامه وارکیز را با آ . ام دربارهٔ ترک مبارزه مسلحانه ، با خشونت زیرپا گذارد بهر طریقی تلاش مینمود که دستاوردهای مردم یونان را از بین ببرد و جنبش ملی را خفه نماید . ارتجاع با همکاری نزدیک با امپریالیستهای انگلیسی و آمریکه بر خلاف سیاست که در گذشته با اشغالگران همکاری داشتند دستگاه دولتی را تجدید سازمان داده و ضربه عمده را علیه سازمانهای طبقه کارگر متوجه ساخت . ارقام ناقص زیر درباره شدت فشار و ترور که طی یکسال پس از امضاء موافقتنامه وارکیز بوجود آمد ، تصویری بدست میدهد : تعداد مقتولین ۱۲۸۹ نفر مجروحین ۶۶۷۱ نفر ، بازداشت شدگان ۷۵۰۰۰ نفر ، تعداد غارت ها ـ ۵۶۷ فقره ، یورش به چاپخانه ها ۵۷۲ بار . علاوه براین بیش از صد هزار نفر از اهالی که دارای روحیه دموکراتیک بودند بانواع فشارها گرفتار گردیدند .

---

(۱) ـ الاس ـ ارتش ملی رهائی بخش (توضیح از هیئت تحریریه) .

(۲) ـ و . چرچیل ، جنگ دوم جهانی ، جلد ۵ ، قسمت دوم ، ص ٤۷۵ .

(۳) ـ همانجا ص ٤۷۶

(٤) ـ همانجا جلد ششم ، قسمت اول ص ۲۵۰ .

حزب کمونیست یونان در مقابل این مسئله سیاسی ارتجاع یونان و امپریالیستهای خارجی مشی خود را مبنی بر مبارزه بخاطر وحدت ملی ، پیشگیری از جنگ داخلی ، خروج نیروهای نظامی انگلستان از کشور و پیشرفت مسالمت دموکراتیک قرار داد .

بر پایه این مشی دو دلیها و گمراهیها در صفوف نیروهای دموکراتیک تدریجاً بسرعت برطرف میگردید و جنبش ملی باموفقیت زیادی پیشرفت مینمود . در انتخابات ارگانهای اتحادیه‌ها که در حادترین مبارزات انجام گرفت ، گروه مترقی جبهه پیروزمند گردید . در روستا ، باوجود تروریستهای مترقی جبهه توانستند مواضع قابل توجهی را که در بسیاری از کوپراتیف ها و اتحادیه های دهقانی بدست آورده بودند ، حفظ نمایند . در سال ۱۹۴۶ مبارزات عمومی اقتصادی و سیاسی همه قشرهای مردم زحمتکش گسترش یافت و جنبش پر دامنه ملی و دموکراتیک و ضد امپریالیستی قزوین گرفت .

در جریان مبارزه خلق ، مجمع دموکراتیک که شکل جدید سازمانی نیروهای میهن پرست برای مبارزه بخاطر دموکراسی و پیشگیری جنگ داخلی بود ، ایجاد گردید .

بنا بدعوت مجمع دموکراتیک متینگ های سیاسی عظیمی در آتن با شرکت بیش از ۳۰۰ هزار نفر و در سالونیک با شرکت ۱۰۰ هزار نفر تشکیل گردید . در این متینگ ها شعارهای عمومی سیاسی با انجام انتخابات آزاد پیشکشیده شد .

الیگارشی ارتجاعی و امپریالیستهای انگلیسی که از پیشرفت سریع جنبش خلق بهراس آمده بودند پروکامسیونهای خود را تشدید نمودند و کشور را بسوی جنگ داخلی سوق میدادند .

امروز دیگر بر هیچکس انکار ناپذیر ثبوت رسیده است که امپریالیستهای انگلیسی و ارتجاع محلی در تمام اعمال خود تلاش داشته اند که جنگ داخلی را دامن بزنند . آنان نه تنها مسئولیت خونریزی ها (طبق اطلاعات رسمی که در روزنامه " الفتری " مورخ ۱۸ / ۳ / ۵۲ منتشر شده ، تعداد فدائیان جنگ داخلی به ۱۵۴۵۶ نفر بالغ میگردد) و برائی های این جنگ را بعهده دارند ، بلکه از این لحاظ نیز که کوششهای هیئت حکومت دموکراتیک موقت یونان را در پایان دادن بجنگ داخلی و پیشنهاد های اتحاد شوروی را درباره احیاء پایدار و نهائی صلح در یونان رد نمودند ، مسئول میباشند .

باید گفت که اگر خطاهای اپورتونیستی راست که از طرف رهبری حزب کمونیست یونان در زمان اشغال کشور بروز نمود و منجر بآن گردید که جنبش ملی از لحاظ ایدئولوژی و سیاسی و سازمانی آماده مقابله با مداخله مسلحانه آشکار امپریالیستهای انگلیسی در دسامبر ۱۹۴۴ نگردد ، اشتباهات اپورتونیستی چپ پس از دسامبر ۱۹۴۴ نیز بارتجاع داخلی و امپریالیستها کمک کرد که در یونان جنگ داخلی را که امکان پایان دادن به آن بعد از شکست جنبش دموکراتیک بتحکیم حاکمیت خود را فقط در آن میدیدند ، درگیر سازند .

بنابر ارزیابی کنگره هشتم حزب ما ــ اوت سال ۱۹۶۱ ــ اساسی ترین اشتباهاتی که در این دوره از طرف رهبری حزب کمونیست یونان بروز نمود عبارتند از : اولا ، رهبری نتوانست اوضاع پس از جنگ ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ را بدرستی ارزیابی نماید ، با شکار مسالمت آمیز مبارزه که اتحاد اکثریت مردم را در اطراف طبقه کارگر تسهیل مینمود ، بی اعتنائی نموده و بدون آنکه شرایط مقدماتی لازم وجود داشته باشد ، بمبارزه مسلحانه دست برد . ثانیا ، رهبری حزب کمونیست یونان که تصمیم گرفته بود دستبا سلحه ببرد ، وقت گرانبهای زیادی برای آماده کردن مبارز مسلحانه بهدر داد که دشمنان از این وضع استفاده نمودند . این خطاهای اساسی و همچنین خطاهای دیگری که هم از خطای اولی و هم از سیاست عمومی چپ روانه و سکتاریستی رهبری آنروز حزب کمونیست یونان ناشی میشد ، عواقب سنگینی بر جنبش ملی و دموکراتیک بار آورد .

تحلیل صحیح و ارزیابی درست روحیات توده های مردم بطور مرتب حسب شرایط عینی و ضرورت حل مسائل اساسی

معین‌گردید موسپس‌بوسیله سیاست درست حزب که طی شعار ها زنده ومشخص بیان‌شده ، راهنمائی شده وتکامل میبابند ، اهمیت بزرگی درمبارزه انقلابی دارد .

مسئله بررسی وتعیین دقیق روحیات وسیزان انقلابی بودن توده ها وعزم‌آنان درمبارزه اهمیت فوق العاده ای درتمام اشکال مبارزه مسلحانه دارد ، بویژه زمانیکه مبارزه طبقاتی مسلحانه بشکل جنگ پارتیزانی مطرح است .

رهبری حزب کمونیست یونان زمانیکه مبارزه مردم علیه حملات ارتجاع وامپریالیستها بمناسبت اعلام انتخابات پارلمانی درروز ۳۱ مارس ۱۹۴۶ به نقطه گرهی رسیده بود ، باین شرایط اعتنائی ننمود . اوضاع کشور وروحیه توده ها درآنزمان چگونه بود ؟

درآنزمان درکشور بحران انقلابی واقعا نیز درحال رسیدن بپخته‌گی بود ، هنوزکاملا پخته‌شده بود . اکثریت طبقه کارگر بدنبال حزب کمونیست میرفت (این امر هنگام انتخابات اتحادیه ها متظاهر گردید) ، روستائیان وقشرهای متوسط شهری دراطراف طبقه کارگر متحد میشدند . حزب ما این توده ها را برپایه مشی خود درمبارزه بخاطر استقلال ، دموکراسی وتکامل مسالمت‌آمیزکه مردم تشنه آنرا بودند بسوی خود جلب نموده وآنانرا متحد میساخت .

شرکتما درانتخابات برپایه بسیج همه‌نیروهای دموکراتیک ومبارزه مصرانه توده راه عملی ساختن شعارهای عمده : " نیست باد انگلیسیهای سازمان دهنده جنگ داخلی ! " ، " بخاطر پیشرفت سالم دموکراتیک ! " ، مبارزه بخاطر پیشگیری جنگ داخلی که امپریالیستهای انگلیسی وارتجاع داخلی مارا بآن سوق میدادند ، مبارزه بخاطر پیشرفت سالم دموکراتیک ، یگانه سیاست درست درآن دوره میتوانست باشد . چنین جهتی درمبارزه پاسخگوی شرایط عینی ، روحیات توده ها ومنافع طبقاتی بوده مبتلای نفوذ وحیثیت حزب کمونیست یونان و ۱۰۱۰ام درمیان توده ها ، بمحکیم رشته های ارتباط آنرا باتوده ها ، تسخیر مواضع قابل توجه جدید ازطرف آنها (بسیاری ازانتخابات که بدعوت حزب کمونیست یونان تحریم شد ، حاکی برایست) وتوسعه بعدی امکانات درراه مسالمت‌آمیز دموکراتیک ، منجر میشد . درآن زمان امکان واقعی وجود داشت (مادامکه اکثریت قاطع مردم یونان پشتیبان این‌مشی بودند وتناسب قوا درعرصه بین المللی ودربالکان بآن‌مساعدت میکرد) این‌مشی پیروزگردد . اگر درچنین شرایطی ارتجاع وامپریالیستهای انگلیسی باوجود این طریق مسالمت‌آمیز پیشرفت را غیرممکن میساختند ، دراینصورت توده ها بتجربه شخصی معتقد میشدند که برای آنان تنها یک راه یعنی توسل بسلاح باقی مانده است .

ولی دراین لحظه دشوار رهبری حزب کمونیست یونان کهبدون دلیل قرنر میکردکه توده هائیکه درمبارزه بخاطر پیشرفت مسالمت‌آمیز دموکراتیک دنبال ما میرفتند ، خودبخود ، بدون آمادگی کامل وهمه جانبه درطریق مبارزه مسلحانه نیز بدنبال ما خواهند رفت ، تصمیم گرفت انتخابات راتحریم کند وحزب را بسوی مبارزه مسلحانه کشاند وچنانکه گفتیم درشرایطی کهنهنوزپخته ومساعد نبود بجنگ داخلی ـ آنچه که امپریالیستهای انگلیسی وارتجاع داخلی تحریک‌میکردند ـ تن دردهد .

این امر کاملا پاسخگوی منافع ارتجاع بود کهکوشش داشت مانع راه پیشرفت عادی حتمی دموکراتیک گردد . علاوه براین ، ارتجاع بااستفاده ازتناقض وعدم پیگیری درسیاست رهبری حزب کمونیست یونان موفق شد تاحدودی مقصرین واقعی شروع جنگ داخلی را مخفی داشته وحزب کمونیست را بمثابه الهام بخش وسازمان دهنده آن‌جلوه گر سازد ، اگر چه ، تکرارمیکنیم ، بخصوص ارتجاع بهمراه امپریالیستها درهرگام وهرعمل خودکشوررا بسوی جنگ داخلی میکشاندند .

نتیجه مستقیم چنین‌مشی رهبری حزب کمونیست یونان جدائی وانزوای حزب ازتوده های وسیع بود . حتی بخشی ازتوده ها کهارشته ها ی محکمی باحزب مربوط بودند ، جاخالی‌نشدند درطریق مبارزه مسلحانه بدنبال حزب بروند (حتی عده زیادی ازجنگاوران الاسیارتشر دموکراتیک نیوستند) ، زیرا کهآنان نیز از

لحاظ سیاسی وایدئولوژی آماده چنین راه دشوار وسخت نبودند .

زمانیکه ازمشی چپ روانه بمتاثیر ژرف آموزی حزب کمونیست یونان سخن میرود ، باید این حقیقت را متذکرشدکه فعالیت علنی رهبری حزب تماما درجهت انقلاب سوسیالیستی ، بدون طی مرحله ندامپریالیستی ودموکراتیک آن بود . ن . زاخاریادیس بدینمناسبت میگوید که ارتشر دموکراتیک یونان " ازهمان آغاز درخدمت انقلاب سوسیالیستی مبارزمیکرد " و " حکومتی که این ارتشر درهرجائیکه پیروزمیشد وهرجائیکه غالب میشد ، برقرار میساخت دیکتاتوری پرولتری بود " .

مشی اشتباه‌آمیز رهبری حزب کمونیست یونان سرچشمه یک سلسله اشتباهات دیگر نیز بود ، از قبیل تشکیل جنبش حزب نسبت بمسئله مقدونیه ، پی اعتنائی درمناسبات بامتحدین ۱۰۱۰ام ، برخورد ذهنی غیرعاقلانه نسبت بمسائل مبارزه مسلحانه وغیره .

کنگره هشتم حزب ما اشتباه اساسی رهبری حزب کمونیست یونان را همچنین دراین دیدکه رهبری ضمن سوق حزب بسوی مبارزه مسلحانه ، بدون آنکه کوشش اصلی خود را برای آماده کردن آن متمرکزسازد ، درواقع ۱۸ ماه وقت را ازدست داد .

دراینجا باید علی الخصوص قید نمودکه اولا دراین دوره درسیاست رهبری حزب تناقض آشکار و تزلزل دیده میشد . دراینمورد مضمون تصمیمات جلسه مشاوره سازمانی یونان که درروزهای ۱۶ ــ ۱۷ آوریل سال ۱۹۴۶ تشکیل گردید ، قابل توجه میباشد . جلسه مشورتی درمقابل اعضای حزب وظائفی قرارداد که هیچگونه وجه اشتراکی بامبارزه مسلحانه ایکه فقط دوماه پیش پلنوم ماه قهریه کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان تجویز کرده بود ، نداشت . دراین دوره تصمیم کنگره هفتم حزب کمونیست یونان اکتبر سال ۱۹۴۵ ــ درباره انحلال سازمانهای حزبی درروستاوداخل کمونیته های روستا به حزب کشاورزان یونان بمرحله اجرا گذارده شد . درست دراین لحظه ایکه سازمانهای حزبی را میبایست همه جانبه تحکیم نمود ــ ازانجمله درروستا ــ وزمانیکه بموجب رهنمود های رهبری ، مبارزه مسلحانه بایستی بخصوص ازروستا آغازگردد وعملا هم دیگر آغازشده بود ، نیروهای حزبی درروستا درواقع فاقد سازمان شدند .

ثانیا ــ مسئله تامین ذخایر ، که بحثر مهم استراتژی مبارزه انقلابیست ، نادرست حل شده بود . معلومست که تامین نیرو برای مبارزه مسلحانه وذخایر آن وابسته است : ۱ ــ به درستی سیاست ، ۲ ــ بهنگام بموقع نقشه تدارک سیاسی ، ایدئولوژی وسازمان نیروها ودرمرحله اول نیروهای حزبی ، ۳ ــ به دفع بموقع وقاطع مساعی دشمن درمحروم ساختن جنبش مردم ازذخائر آن . درعین حال درکار تشکیل وبسیج ذخایر بایست برد شمن سبقت جست .

شرط اول ، چنانکه ازگفته‌های بالا برمیآید تامین نشده بود . تصمیم بمبارزه مسلحانه باآمال و روحیه توده ها مغایرت داشت . حتی عده زیادی ازفعالین واعضای حزب ما مبارزه مسلحانه موافق نبودند . ازاینجابرمیآید که تامین شرط دوم نیز یعنی آمادگی فکری وسیاسی وسازمانی نیروها برای مبارزه مسلحانه وظیفه پی اندازه دشواری گردید . تصمیم حزب بمبارزه مسلحانه پیش ازهمه بایست مورد قبول فعالین واعضای حزب قرارگیرد . فقط درسایه کارخستگی ناپذیر ، شوق وذوق انقلابی وانرژی آنانست که جوش وهیجان درتوده های وسیع دامنه میگیرد وتصمیم درباره مبارزه مسلحانه برای آنان قابل درک میگردد .

لنین متذکر میشود : " توده ها باید بدانند که آنان بمبارزه مسلحانه ، خونین وجسورانه میروند . حقیر داشتن مرگ بایست میان توده ها توسعه یابد وپیروزی راتامین نماید " . (مجموعه آثار ، جلد ۱۱ صفحه ۱۵۲) .

آغازمبارزه مسلحانه ، گرچه بشکل جنگ پارتیزانی درروستا ، نمیتواند دیر یازود بمنع فعالیت علنی حزب وتمام سازمانهای دموکراتیک منجر نگردد . بنابراین باید تدابیری اتخاذ واجرا نمود تا زندگی وفعالیت

سازمانهای حزبی را در شرایط مخفی تامین کند • این موضوع بیش از همه مربوط به مراکز شهری است که زیر کنترل دشمن قرار دارد و تقریبا تمام نیروی پیشرو انقلاب ، طبقه کارگر در آن زندگی میکند •

چون چنین اقداماتی بعمل نیامده بود ، مساعی دشمن که متوجه منفرد ساختن حزب و ارتش دموکراتیک یونان ازمردم بود ، از طرف آنان با مقاومت جدی روبرو شد •

حزب کمونیست یونان در نتیجه منفرد شدن فقط بخشی از نیروهای خلق ، و نه قسمت اعظم آنرا ، بسوی خود جلب نمود • و در عین حال این امر جدا از سایر نیروهای انقلابی و خلق انجام گرفت • تمام اینها نتیجه نه تنها سیاست اشتباه آمیز رهبری حزب کمونیست یونان ، بلکه زائیده عدم آمادگی سیاسی و سازمانی مبارزه مسلحانه نیز بود •

ثالثا – برخورد درستی بمسئله ارتش وجود نداشت و حال آنکه ارتش میتواند نقش قاطع در امر پیروزی یا شکست قیام در تمام اشکال مبارزه مسلحانه ایفا نماید • و • ای • لنین میگوید : " در هر جنبش واقعا ملی تزلزل سپاهیان هنگام تشدید مبارزه انقلابی ، بطور تاکتیک عملا ، بمبارزه در راه جلب سپاهیان منجر میگردد • قیام مسکو علی الخصوص جسورانه ترین و حاد ترین مبارزه ارتجاع و انقلاب را بخاطر جلب سپاهیان بما نشان میدهد " • (مجموعه آثار ، جلد ۱۱ ، ص ۱۴۸) •

بررسی اوضاع ارتش در زمانیکه درباره مبارزه مسلحانه از طرف رهبری حزب کمونیست یونان تصمیم گرفته شده بود برخورد بعدی رهبری نسبت باین مسئله امکان چنین استنتاجی را میسر میسازد ، که هنگام تهیه و اجرای قیام مسلحانه باین اصل لنینی مبارزه بخاطر سپاهیان بی اعتنائی شده است •

در سال ۱۹۴۶ زمانیکه پلنوم ماه فوریه کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان حزب را در جهت مبارزه مسلحانه میبرد ، وضع ارتش برای چنین عملی بسیار مساعد بود • تعداد نفرات ارتش از ۶۰ هزار نفر تجاوز نمیکرد • ترکیب آن دموکراتیک بود • ژنرال ساکالوتوس هنگام تشریح وضع ارتش در روزنامه سال ۱۹۴۶ میگوید که در سپاه دوکه در لاریسا مستقر بود ، تنها در یک تیپ باندازه نصف نفرات در بازداشت احتیاطی بودند • چنین پدیده ای البته استثنائی نبود و در تمام ارتش امری عادی محسوب میشد • ولی فقط ۱۵ ماه پس از تصمیم پلنوم کمیته مرکزی ، حزب توجه خود را بکار آماده کردن مبارزه مسلحانه متمرکز ساخت • ولی اکنون چنین در دموکراتیک دیگر نه از نظر سازمانی و کادرهای فرماندهی و نه از نظر نفرات با ارتش سال ۱۹۴۱ سروکار نداشت • ارتجاع و امپریالیستها با استفاده از انواع دسائس – از ترور آشکار و خشارو شکنجه و اعدام گرفته تا " شستشوی مغزها " و ایجاد فساد و خریداری – وضع را در ارتش دگرگون ساخته بودند •

در خاتمه بررسی مسئله ارتش ، باید یاد آور شد که رهبری حزب کمونیست یونان درباره حفظ و اعزام افسران ارتش که آمادگی حرفه ای داشتند و برای تکمیل واحدهای ارتش دموکراتیک و بخصوص برای ایجاد ستادهای آن ضروری بود ، بواحدهای مسلح الاس ، بموقع اقدام ننمود •

علاوه بر این که طی مدت طولانی برای رهبری مبارزه مسلحانه یک ارگان نظامی وجود نداشت ، فقدان یک نقشه استراتژیک را نیز باید قید نمود • سازمانهای محلی حزبی مدت طولانی قادر به جهت گیری نبود و منتظر دستور بودند و بصلاحدید خویش اقدامات گوناگون برای پیشرفت مبارزه مسلحانه بعمل میاوردند • واحدهای مسلحی که از بهار سال ۱۹۴۶ تشکیل میافتند ، نیروهائی را که سیاست توسعه دهند بایتکار خود بوجود آورده بودند • چنانکه در سال ۱۹۴۷ عده زیادی از واحدهای مسلح مبارزان داوطلب را به صفوف خود راه نمیدادند و آنانرا مجبور میکردند که بدهات خود که در آنجا بازداشت در انتظارشان بود ، بازگردند •

فقدان نقشه استراتژیک همراه با تمام پدیده های منفی دیگر تاثیر خود را بر سازمان و رهبری عملیات نظامی باقی میگذارد و مانع آن میشد که دشمن و امکانات او و برنامه توسعه بعدی عملیات نظامی بررسی گردد •

جنگ ارتجاع علیه خلق

درشرایطی که درسالهای ۱۹۴۶ ـ ۱۹۴۷ بوجود آمده بود ، ارتجاع امکان داشت تدابیری به منظور تاروماركردن نیروهای ملی اتخاذ نماید .

ارتجاع یاری امپریالیستهای انگلیسی مغلوب گردید نیروهای ناسالم خود را تجدید سازمان دهد . دستگاه دولتی بوجود آورده بتروروحملات خود را برتوده ها مرد چشدید نماید . ارتجاع حزب کمونیست یونان را غیرقانونی اعلام کرد ، ۱۰۱ نفر را امتحال نموده و سپاهی برسازمانهای مخفی حزب در ارتش وارد آورده سازمانهای دمکراتیک ملتی را پراکنده ساخته ، ۶۲ روزنامه آزادیخواه را تعطیل نمود ، پذیرفته اقدامات محدودکننده درشهرها ودشواریهای بسیار برای نقل وانتقال اهالی شهر نشین بوجود آورد .

دراواخرسال ۱۹۴۷ عده گسانیکه درجزائر مختلف بارد بگاهها تبعید شده بودند از ۳۰ هزارنفر تجاوزمینمود . بیست هزارتن سربازوگروهبان وافسرد وارد بگاه ماکرونیسوس بازداشت و ۱۵ هزارنفر دزندان ها محبوس شده بودند .

جدائی شهرها و بیکاری و بیرزحمتکشان از ارتش دمکراتیک یونان ، پراکندگی وانحلال سازمان های حزبی بالنتیجه فقدان سازمان عمومی در شهرها تاثیرمنفی وحدی برسیر مبارزه مسلحانه خلق یونان در دوران جنگ داخلی داشت .

عدم حرکت علی رهبری حزب کمونیست یونان طی یکسال پس از پیدایش اولین دستجات مسلح بدون زمینه دادن به اهالی روستا را نیز از ارتش دمکراتیک جدا سازد . نواحی زراعی ویران شده ، در اردوگاههای حوالی شهرها بیش از ۴۸۵ هزار روستائی متمرکزشده بودند . بدین ترتیب ارتش دمکراتیک یونان از آخرین منبع تجهیزوکسب خبر نیز که آنرا با اهالی شهرنشین مربوط میساخت ، محروم گردید . پارتیزان ها تقریبا یگانه ساکنین روستاهای ویران شده نواحی کوهستانی بودند .

بدین نحو ارتش دمکراتیک یونان بدون آنکه موفق شود تعداد نفرات خود را افزایش دهد ، در تمام مدت مبارزه ارتوده های مردم جدا گردید . بعلت خط مشی نادرست سیاسی رهبری حزب کمونیست یونان در تحریم انتخابات وقیام مسلحانه پیش ازموقع بغرنج شکل وهمچنین براثر تبدیل خانه ازدارف دشمن ، حزب کمونیست نیز ازتوده ها جدا گردید .

سیاست ماجراجویانه ، چپ روانه و بدگمانیک رهبری حزب کمونیست یونان در ایندوره اجرای نقشه دشمن را در ایجاد شکاف در نیروهای دمکراتیک وجدا ساختن حزب کمونیست یونان ازمردم ودرنتیجه محروم ساختن ارتش دمکراتیک یونان ازهرگونه دورنمای توسعه جدی ، تسهیل نمود .

شکست استراتژیک ارتش دمکرات یونان دیگر روشن بود . سیر بعدی عملیات جنگی وبعضی موفقیتهای ارتش دمکراتیک یونان بافقدان ذخایرنمیتوانست جریان مبارزه مسلحانه را که براهمیتری تعداد نفرات و تکنیک دشمن بتدریج ونبع نامساعدی برای ارتش دمکراتیک بوجود میآورد ، تغییر دهد . پائیز یکی نبرد نهائی ارتش دشمن آموخته تروهجهتر میگردید . ارتش دشمن سلاحهای کهنه خود را با اسلحه جدید امریکائی تعویض نمود ، صاحب نیروی هوائی زورمندی گردید که تقریبا بلامانع عمل میکرد . زیراکه ارتش دمکراتیک یونان فاقد نیروی هوائی ووسائل دفاع هوائی بود . ارتش دولتی همچنین دارای توپخانه نیرومند وذخیره بزرگ گلوله توپ بود .

ارتجاع با نیروهای دمکراتیک کشور با بیرحمی غیرقابل تصوری مبارزه میکرد . این مبارزه نه تنها علیه واحدهای رزمنده ارتش دمکراتیک یونان ، بلکه علیه اهالی بی سلاح نیزمتوجه بود . ارتجاع بدون تزلزل روستاها را بمباران کرد وآنها را ویران نمود . بیش از ۷۰۰ ده محو ونابود شد و ۴۸۵ هزار روستائی بدون خانه ومسکن باقی ماندند . ارتجاع بازداشت واعدام جمعی دست میبرد . گفته شود که تنها طی یکشب پس از آغاز تهاجم وغارت در پلوپونز ، طبق فرمان پنسوپولوس ، فرمانده منطقه نظامی ۵۵۰۰ نفر بدون

هیچگونه دلیلی بازداشت شدند .

درعین زمان دادگاههای نظامی درشهرها صدها میهن پرست رابعید ان اعدام گسیل میداشتند . فقط درناحیه پلوپونزوزانیه تقریبا شش دادگاه فوق العاده نظامی تشکیل میشد . بابر خبر ستادکل ارتش دولتی از ۲۱ نوامبر سال ۱۹۴۹ ، دادگاههای فوق العاده نظامی ـ ازروشه سال ۱۹۴۶ تا اکتبر ۱۹۴۹ ۵۳۲۲ نفررا محکوم باعدام نمودند که ۳۰۳۸ نفر آنان اعدام شدند .

نقش امپریالیست های امریکائی

درجنگ علیه ارتش دموکراتیک یونان ارتجاع یکمشای همه جانبه ازامپریالیستها امریکائی دریافت میداشت . مداخله خشونت آمیزامریکا ادامه مداخله مسلحانه امپریالیستهای انگلیسی بودکه قادرنبودند ازعهده مخارج شوروی برای سرکوبی جنبش ملی یونان برآیند ولذا مقام رهبری خودرا دریونان بحریف خود امریکا دادند . مداخله امریکا بطور رسمی ازروز اعلام " اصل ترومن " گسترش امپریالیستهای امریکائی را درتسلط جهانی پرده پوشی مینماید ، آغازمیگردد . روزنامه " نیویورک هرالد تریبون " درآوریل سال ۱۹۴۷ نوشت : " مایونان وترکیه را نه ازآن لحاظ محتاج کمک ما هستند ، بلکه بدانجهت که برای ما دروازه های سوی الجبشی بدریای سیاه واتحاد شوروی هستند انتخاب نموده ایم " .

مداخلات امریکا دریونان پس ازاعلام " اصل ترومن " خشونت آمیزی پرده بود . روزنامه محافظه کار " کاتی مرینی " درشماره ۱۶ مارس ۱۹۴۷ چنین نوشت : " اکنون مسئله آن درباره عدم استقلال وجود ندارد . تنها یک مسئله وجود دارد ـ مسئله ارباب . مایک ارباب داریم ، بلکه حتی ده ارباب یعنی امریکا وانگلستان " .

" کمک " امریکا بیونان ازسه میلیارد دلارتجاوزمیکرد که ۲۷۷۱ میلیون ، یعنی نزدیک بصد آن ، صرف جنگ خونین علیه خلق یونان شد . بعدها نیز مبالغی برای تشکیل وحفظ آمادگی نیروهای مسلح یونان که تناسبی باامکانات بالقوه وحوائج نظامی آنان داشت بمصرف رسیدکه هدف اینهمخارج تبدیل یونان بحولانگاه امپریالیستها دربالکان بود .

دربورد تجهیزارتش دولتی یونان روزنامه " نیویورک ستار " اطلاع میدهدکه تنها طی نیمه اول سال ۱۹۴۹ بمنظور پیشبرد جنگ داخلی ۱۵۲ هواپیما ، ۷۰۰۰ بمب هوائی ، ده هزار اتومبیل جنگی ۳۸۴۰ توپ وسیع المدار و ۲۸۰ میلیون فشنگ وغیره بیونان ارسال گردید .

تمام اینها حاکی براینستکه هنگام جنگ داخلی کمک همه جانبه امپریالیستهای امریکائی درپیروزی ارتجاع تاثیر قاطعی داشته است .

مبارزه ارتش دموکراتیک یونان ، مبارزه حق وقهرمانانه است

دوران جنگ داخلی سالهای ۱۹۴۶ ـ ۱۹۴۹ یکی ازبزرگترین حماسیتهائی است که حزب وجنبش دموکراتیک کشورما ازسرگذرانده است .

ارتش دموکراتیک یونان سه سال بمبارزه نابرابرپرداخت و شواریها ومحرومیت های غیرقابل تصوری راازسرراه برداشت . واحد های ارتش دموکراتیک یونان ضربات جدی بدشمن وارد ساخته ودرسال ۱۹۴۸ باحلوگیری ازاجرای هدفهای استراتژیک دشمن صفحات درخشانی ازقهرمانی درتاریخ مبارزات خلق یونان بازنمودند . معهذا به نیروهای ارتش دموکراتیک یونان صدمات جدی وارد گردیدکه جبران آن غیرممکن بود . اینوضع تاترک مبارزه درسپتامبر ۱۹۴۹ ادامه داشت .

درسال ۱۹۴۹ هنگام زد وخورد دریونان شمالی تناسب قوا بین ارتش دولتی وارتش دموکراتیک یونان بیست به یک وازنظر تجهیزات جنگی صد به یک بود . درچنین شرایطی درسپتامبر سال ۱۹۴۹ ارتش

دموکراتیک یونان ناگزیر بود که بعملیات جنگی خاتمه دهد .

درجریان مبارزه شدید ونابرابر سربازان ارتش دموکراتیک یونان تجربیات گرانبهائی درمانور، یورش های عمق ، مبارزه درمناطق مسکونی ونبردهای موضعی اندوختند . آنان قهرمانیهای جمعی وانفرادی شایان توجهی ازخود بروزدادند . ازصفوف آنان قهرمانان برجسته ای برخاستند که درعداد قهرمانان مبارزات رهائی بخش ملی سالهای ۱۹۴۰ ــ ۱۹۴۹ قرارگرفته اند .

مبارزه مسلحانه سالهای ۱۹۴۶ ــ ۱۹۴۹ ، صرفنظر ازخصلت سازماندهی آن ، یک مبارزه عادلانه ملی ودنباله مبارزات زمان مقاومت درمقابل تاخت وتازوانشغال هیتلری وادامه مبارزه ای بود که خلق علیه مداخلات احتمالی درد سامبر سال ۱۹۴۴ انجام داد .

مبارزه ارتش دموکراتیک یونان آزمایش پرقیمتی برای جنبش آزادی بخش ملی یونان میباشد که باقربانی شدن هزاران مبارز تقدیس شده است . این مبارزه اراده تسلیم ناپذیرخلق یونان وعزم اورا درمبارزه علیه مونارکو ــ فاشیسم وامپریالیسم انگلیس وامریکائی بخاطر استقلال ملی ودموکراسی وپیشرفت اجتماعی نمایش داد .

کمونیستها دراین مقاومت دشوار خلق ما درشهرها وکوهستانها پیشقدم بودند . آنان همه همراه مردم بوده ، قربانیهای بیشماری دادند . کمونیستها باشایستگی وقهرمانی درمقابل ماموران شکنجه ایستادگی کردند . آنان با آمال بزرگ خود پیوند داربودند وزمانی همگی مشی اساسی رهبری حزب اشتباه آمیز بود ، پرچم حزب خود را برافراشته نگاهداشتند . مبارزات وقربانیهای خلق یونان ، مبارزات وقربانیهای کمونیست ها بهیچ وجه نمیتواند ازخاطره ملت زدوده شود . اگر امروز باوجود اتهامات وپیگردها ، حیثیت ونفوذ حزب کمونیست یونان افزایش میابد ، علت آن دراین نیز میباشد که حزب کمونیست یونان و کمونیستها درآنزمان باسبارزه خود نشاندادند که آشتی ناپذیرترین دشمنان مداخلات خارجی وسیاست الیگارشی ثروتمندان بزرگ میباشند . این مبارزه ازآنجهت که قرین پیروزی نشد ، ارزش خود را ازدست نمیدهد ، برعکس این مبارزه اهمیت پارزشی برای نبردهای کنونی وآینده خلق ما دارد .

■

خروج ازمبارزه مسلحانه مسئله ای جدی بهمراه شوار است ومحتاج برخورد دقیق ودرعین حال جدی وقاطع ونیازمند اقدامات سیاسی وایدئولوژی وسازمانی جدی براساس خط مشی صحیح ودرنمای روشن میباشد . درمورد متحصرما ، بعلت سیاست متناقض وسکتاریستی رهبری پیشین حزب حل این مسئله دشوار تروخروج ازمبارزه مسلحانه دردآورتر بود .

پلنوم ششم کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان درسال ۱۹۴۹ بدرستی تصمیم گرفت که مرکز ثقل فعالیت حزب را به سازماندهی ورهبری مبارزات اقتصادی وسیاسی توده ها منتقل نماید . رهبری درگفتارخود اغلب باین اصل لنینی استناد میجست : " ما دائما مارا کاملا درهم نشکسته اند ، بیائیم وعقب نشینی کنیم وهمه چیزرا ازنو ، ولی محکمتر بسازیم " . (مجموعه آثار ، جلد ۳۳ ، ص ۴۱) .

ولی این اصل درست بعد ها بوسیله تزها واعمالی که آنده ازسکتاریسم آشکار بود ازطرف رهبری حزب کمونیست یونان مشروط گردید . درآنزمانیکه ارتش دموکراتیک یونان دچارشکست گردیده (۱) وپیروهای اساسی پیشقراول آن ، حزب کمونیست یونان ازطرف ارتجاع ضربت جدی وارد میشد وحزب سازمانهای خود را ازدست میداد وارتباط اعضا قطع میگردید ، رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان معتقد بود که درکشور هنوزشوق انقلابی وجود داشته وبازعقب نشینی ارتش دموکراتیک یونان گویا بحران عمیقتر شده است .

---

(۱) ــ نیروهای عمده ارتش دموکراتیک یونان ناپودشدند وناگزیر بودند سرزمین یونان را ترک گویند .

نتیجه این استدلال نادرست سیاست ناپیگیر و متناقض چپ روانه و سکتاریستی بود * شعار جنگی * آماده باش تسلیحاتی * ، استفاده از دستجات پارتیزانی دوسال پس از خاتمه مبارزه مسلحانه و ادعای اینکه این دستجات * عقب داران نبوده ، بلکه پیشقراولان نبردهای تازه * میباشند و غیره از مظاهر این سیاست نادرست میباشد .

اینگونه برخورد بمسائل کار حزب را در تحدید سازمان نیروهای حزبی و تنظیم خط مشی جدید که بدون آنهم کار کاملا مشکل بود ، دشوارتر میساخت و رشد جنبش کارگری و دموکراتیک را ترمز مینمود * سیاست بی پایه چپ روانه کینه ارتجاعی ترین محافل را کور نتیجه حتم داخلی سه ساله بود ، بیشتر برمیانگیخت و آنانرا در ادامه و تشدید ترور خونین علیه مردم بیسلاح و علیه هر فرد آزادیخواه و هواخواه جنبش دموکراتیک واعدامهای جمعی تحریص مینمود . این سیاست بمبارزه تمرکز یافته و حتم طلبی لطمه میزد و کار ارتجاع و امپریالیستهای امریکائی را در نقشه گریهایشان علیه کشورهای دموکراسی خلقی و صلح بالکان تسهیل مینمود .

ضرورت پیشرفت سالم و دموکراتیک ملت

ارتجاع داخلی احیا* شده و اربابان خارجی آنها علیه جنبش ملی و دموکراتیک ابتدا دست بحیر وفشار خونین بردند و سپس بحتم داخلی پرداختند * آنها مدعی بودند که* این اعمال بنام استقلال ملی یونان ، پیشرفت اقتصادی کشور و آزادی و صلح انجا میگیرد . پانزده سالی که از پایان جنگ داخلی میگذرد ، حتی ساده لوح ترین افراد نشان داد که این ادعاها تا چه حد وقیحانه و دروغین است .

بدنبال تحکیم استقلال ملی ، بنابا تراف ، روزنامه ارتجاعی * کاتی مرینی * یونان به * بدبخت ترین تحت الحمایه * مبدل شد . با امضای یکرشته موافقتنامه های اسارتبار بفرمان امپریالیستها ، از قبیل موافقت نامه سال ۱۹۵۳ یونان و امریکا ، و پیالحاق به بلوک تجاوزکار ناتو ، حکومتهای ارتجاعی یونان خطرات عظیم و از آن جمله خطر سلاح هسته ای را متوجه کشور کردند . سیاست خارجی آنان که خیانت در کار تبرس و امضای موافقتنامه های ژوپیخ بلندترین مظاهر کامل آن بود ، تابع منافع امپریالیستها و نقشه های آنان در برافروختن * جنگ سرد * در بالکان و همه جهان میباشد .

پیش از جنگ اقتصاد یات یونان بدامریکا وابسته سرمایه انگلیس بود * پس از جنگ اقتصاد کشور بجای رشد و ترقی وابستگی بیشتری از سرمایه انحصاری خارجی یکه این بار امریکائی بود، پیدا نمود * یونان بعرصه رقابت و تصادم منافع اقتصادی و سیاسی نیروهای عظیم انحصاری ناتو مبدل شد * الحاق کشور به * بازار مشترک * وضع اقتصادی یونان و احوال زحمتکشانرا بدتر نمود .

همان روزنامه * کاتی مرینی * کهنمانی بمناسبت اعلام * اصل ترومن * شادی مینمود در تاریخ ۱۳ / ۱۲ / ۱۹۵۷ نوشت : * طی ۱۵ سال پس از جنگ جهانی دوم با وجود * اصل ترومن * و * نقشه مارشال * بکمک امریکا و غیره ما موفق نشده ایم که یونان را قادر بنگهداری و اطعام ساکنین خود سازیم * . -

بجای * دموکراسی سالم * کهمناسبت * اصل ترومن * اعلام شد نمود ، یک رژیم خونبار ارتجاعی که زائده ارتجاع امپریالیستی آن بود ، بیونان تحمیل شد و پلیس تا اعماق زندگی ملی و اجتماعی و سیاسی کشور رخنه کرد * حکومت پانصد سار ارتجاعی ترین ، فاسد ترین و قاتلی ترین بخش بورژوازی بزرگ درآمد * ایادی و نمایندگان این بورژوازی میباشد ، خائنین بوطن ، نوکران اجنبی و شیادان سیاسی را در صفوف خود گرد آورد .

مقامات حاکمه ابتدا به بهانه دروغین کمونیسم * خائنان ادامه دارد * و بعدها نیز گویا * طغیان در خارجه ادامه دارد * وضع فوق العاده دوران جنگ داخلی را تمدید نمودند . در نتیجه این عمل صدها نفر اعدام شدند و خانوادگان و میعاد و خلع تبعیت و محرومیت از کار و دریافت زمین و حقوق بازنشستگی و امثال همچون شمشیر داموکلس بر بالای سر هزاران آزادیخواه قرار گرفت . جنون ضد کمونیسم بنقطه اوج خود رسید و زندگی داخلی کشور بسرعت زیادی جنبه فاشیستی گرفت و سازمانهای نئوفاشیستی افزایش یافت .

لیکن آنچه خصوصیت دیگری نیز داشت که تاثیر خود را بر حیات درونی کشور باقی میگذاشت و آن مقاومت تزلزل ناپذیر و قهرمانانه و مبارزه مردانه خلق یونان علیه حکومت الیگارشی ثروتمندان بزرگ و امپریالیست ها بود .

مقاومت قهرمانانه خلق یونان ، که از طرف طبقه کارگر و پیشقراول آن حزب کمونیست یونان رهبری میشد پس از طی مراحل مختلفی در روند خود ، در سالهای اخیر شدت بیسابقه ای پیدا کرد . تغییراتی که در زندگی حزب از طرف پلنوم ششم وسیع کمیته مرکزی و کمیته مرکزی حزب کمونیست یونان در مارس ۱۹۵۶ بعمل آمد و سیاست ماجراجویانه و سکتاریستی گروه ن . زاخاریادیس را محکوم نمود ، تصمیمات کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و پیروزیهای اردوی صلح و سوسیالیسم ، الهام بخش این مبارزه بودند . صدها هزار زحمتکش در انتخابات و متینگ های دهقانی و مبارزات دیگر زحمتکشان شرکت میکردند . مراسم تدفین گریگوریوس لامبراکیس که بدست جاکران فاشیستی بقتل رسید ، بصحنه تظاهرات عمومی خلق بدل گردید ، بطوریکه تنها در آتن بیش از ۵۰۰ هزار نفر در آن شرکت نمودند . پیروزی برنیروهای ارتجاعی در زمان انتخابات پارلمانی نوامبر سال ۱۹۶۳ و تجربه سال ۱۹۶۴ ، روز کارگران در ششم آوریل ۱۹۶۴ و همچنین سازمان عظیم هواداران صلح در ۱۷ ماه مه سال ۱۹۶۴ که در تمام اروپا طنین انداخت ـ تمام اینها صفحات تابان تحسین در روند مقاومت ملی است .

در نتیجه مبارزات آشتی ناپذیر مردم رژیم دلال منش حکومت کارامانلیس سرنگون شد . با سقوط این رژیم سیاست امریکا نیز در یونان دچار شکست گردید .

شکست دوگانه عناصر راست در انتخابات پارلمانی و در انتخابات شهرداریها و کمون ها که چندی پیش انجام گرفت و نیز تازه ای در کشور بوجود آورد . خصلت اساسی این نوع تازه ادامه و تکامل جنبشهای توده ها در راه دموکراتیزه کردن واقعی حیات کشور میباشد .

بدینترتیب ، جنبش ملی که با جریانهای مقاومت ملی پرافتخار و حربه مبارزات ۱۵ ساله مجهز میباشد دامنه وسیع بخود گرفته است . معنای ژرف این جنبش ادامه پیشرفت سالم دموکراتیک و احیاء کشور میباشد که در نتیجه مداخله مسلحانه قطع شده بود .

اینک واضح است که مداخلات انگلیسها در دسامبر سال ۱۹۴۴ و امریکائیها در مارس ۱۹۴۷ سرآغاز اقداماتی بود که امپریالیستها پس از جنگ بعمل میاوردند . این اقدامات بمنظور ایجاد سیستم آنتانتیک و خاموش ساختن جریان توده رهائی بخش و دموکراتیک در کشورهائیکه از اسارت هیتلری نجات یافته بودند ـ برای احیاء و استقرار ارتجاعی ترین رژیمهای سیاسی انجام میگرفت . و اگر این اقدامات ارتجاع جهانی منجر بعقصد مهم هلاک نجاتشد ، این البته زائیده " حسن نیت " دالس و پیروان او در کشورهای مختلف نبود ، بلکه نتیجه نیروی عظیم و روزافزون اردوگاه سوسیالیستی بسرکردگی اتحاد شوروی و مبارزات قهرمانانه خلقها بخاطر صلح و دموکراسی و ترقی میباشد که خلق کشور ما نیز سهم ناچیزی در آن دارد .

خلق یونان که مصیبتهای سخت دوران اشغال فاشیستی و جنگ داخلی را از سرگذرانده است ، بارها اعلام داشته است که صمیمانه کوشش مینماید تا اصلاحات دموکراتیک ضروری برای کشور از راه مسالمت آمیز انجام گیرند . ما اطمینان داریم که نسیم حیات بخشیکه امروز بر فراز کارخانه ها و کشتزارها و دانشگاهها و موسسات ما و بر فراز همه حیات خلق یونان میوزد و همه روزه روح تازه بمبارزه در راه پیشرفت سالم دموکراتیک میدمد ، نمیتواند کسانیرا که هنوز بر سر چهارراه حیات سیاسی ما ایستاده اند ، براه راست نکشاند .

امروز تنها مشتی از نمایندگان الیگارشی ثروتمندان بزرگ و عمال انحصارهای خارجی هستند که کوشش دارند بقایای خاکستر شده جنگ داخلی را شعله ور سازند و تخم نفاق و عداوت بپاشانند تا اینکه مقاومت ملت را در قبال توطئه اینکه علیه آزادی و ترقی خلق پی میریزند ، تضعیف نمایند .

اگرچه حزب کمونیست نمایندگان آن قشرهائی از اهالی است که سختترین بلایا و محرومیت ها نصیبشان

گردید بیش از همه قربانی داد ، لیکن این حزب نمیخواهد که بحساب انتقامجوئی تن دهد و گذشته را بشکند • و این بدان سبب نیست که حزب کمونیست یونان ، بنا بادعای ارتجاع ، گویا مسئولیت گذشته را بعهده داشته و برای رد این مدعا دلائلی ندارد ، بلکه از آنجهت است که منافع ملی ما اینرا ایجاب مینماید •

با در نظر گرفتن کوششهای حدی خلق یونان در راه پیشرفت دموکراتیک مسالمت آمیز و همچنین بگرشته عوامل دیگر که تغییر اساسی در تناسب قوا در عرصه جهانی بنفع سوسیالیسم صورت داده و مداخله امپریالیستها را در امور کشورهای دیگر دشوار میسازد ، حزب ما در برنامه خود اعلام داشته است که در صورت شرایط معین در یونان عملی ساختن اصلاحات ملی و دموکراتیک و سپس سوسیالیستی از طریق مسالمت آمیز و دون مبارزه مسلحانه امکان پذیر خواهد بود •

حزب کمونیست یونان که بآموزشهای مارکسیسم ـ لنینیسم وفادار است ، بارها در فعالیت های علنی خود اعلام داشته که با تمام قوا در این راه کوشش کرده و خواهد کرد • در عین حال حزب ما آشتی ناپذیر بود در منافع طبقاتی و تلاشهای الیگارشی ثروتمند آن بزرگ را که مانع پیشرفت اجتماعی میگردند و برای حفظ حاکمیت خود بهر وسیله حتی قهر مسلحانه متوسل میشوند ، در نظر میگیرد و همچنین شرایطی را از این قبیل که الیگارشی ثروتمند آن بزرگ دارای دستگاه عظیم نظامی و پلیس بود و تجربه بسیار در مبارزات ضد انقلابی دارند و در گذشته پیوسته بتکرر اعمال غیرقانونی و قهر بوده و مانع پیشرفت سالم دموکراتیک گردیده اند ، بحساب میآورد • بدین جهت حزب کمونیست یونان در برنامه خود قید مینماید که زحمتکشان باید آماده باشند تا هرگونه مساعی ثروتمندان بزرگ را که از طریق قهر مانع تسلط اراده خلق میگردد ، خنثی نمایند •

تجربه تلخ یونان صحت خط مشی حزب کمونیست را در دفاع از آزادیهای ناشی از قانون اساسی در خنثی کردن تمام حملات ارتجاع ، در گسترش مبارزات طبقاتی از جانب جنبش ملی و دموکراتیک بمنظور بدست آوردن مواضع تازه تر و خط مشی یگانگی تمام خلق را در مبارزه بخاطر احیاء و اشاعه آزادی تایید مینماید • تنها از این طریق میتوان نقشه های ارتجاع را برهم زده و پیشرفت دموکراتیک کشور را تامین نمود •

فهرست مندرجات

خصائص جدید جنبش آزادی بخش ملی

نیروی عظیم مارکسیسم خلاق

سیستم چند حزبی در سرمایه داری و سوسیالیسم

مسئلهٔ راه رشد سرمایه داری هندوستان و دولت دموکراسی ملی

برخی از درسهای جنگ داخلی در یونان

پیتر کینمان
(دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست سیلان)

سانتیاگو کاریلیو
(دبیر کل حزب کمونیست اسپانیا)

فریدل فورنبرگ
(دبیر کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتریش)

گانگاهاران د ۰آد هیکاری
(عضو کمیتهٔ اجرائی مرکزی و دبیر شورای ملی حزب کمونیست هندوستان)

زیسیس زوگرافوس
(عضو پولیت بورو ی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست یونان)